

علم الصیغہ محنتی

سابقہ مطبوعہ نسخوں کی اغلاط سے مبرا

تصنیف

حضرت مولانا مفتی محمد عنایت احمد صاحب مدظلہ

بتحشیہ

حضرت مولانا سید محمد علی صاحب کانیپوری

قدیمی گنج خانہ

مقابل آراہ ریاض کراچی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اس نسخہ کی کتابت کے جملہ حقوق بحق قدیمی کتب خانہ محفوظ ہیں

عِلْمُ الصِّغَةِ مُحْتَشٰی

سابقہ مطبوعہ نسخوں کی اغلاط سے مبرا

(تصنیف)

حضرت مولانا مفتی محمد عنایت احمد صاحب رحمہ اللہ

(بتحشیہ)

حضرت مولانا سید محمد علی صاحب کانپوری



قدیمی گنج خانہ

مقابل آلامریاغ کراچی

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِيَدِهِ تَصَرُّفُ الْأَحْوَالِ وَتَخْفِيفُ الْأَثْقَالِ وَ
الصلوة والسلام على سيد الهادين إلى محاسن الأفعال وعلى آله
وصحبه المصارعين له في الصفات والأعمال
أما بعد لميگوید بنده نیازمند بارگاه رب صمد المعظم بذیل سید الانبیاء
محمد عنایت احمد غفر له لاحد کس این رساله ایست و علم صرف کرباس خاطر شفیق محسن
مجمع محاسن حافظ وزیر علی صاحب جزیره اندیشین بمعرض تحریر در آمد و رد و رد حقیر دران
جزیره از نیرنگ تقدیر بوده و کتاب از بیج علم نزد خود نداشت این رساله را بوضع نگاشت
که بجای میزان و مشعب بیج گنج وزیده و صرف میر بکار آید و بر فوائد دیگر هم مشتمل
باشد نفع الله به الطالبین و در رفهم و آیای ایتباع سسته سید المرسلین
صلی الله علیه و علی آله اجمعین رساله مشتمل است بر یک مقدمه چهار باب فائده

مضارع مصدر از باب مفاعلت معنی آن بخیزد شبیه می باشد
بودن و شریک بودن از فتح مجرور و در خبر جار مجرور
و لازم می آید از مشابهت مساوات الکره اصحاب یک حضرت
زیرا که قرآن علم بدیع است که مشبه بازمیه افضل می باشد
و باید دانست که در این متعین بوده که در مصدر تصانیف
خود او پس چند مذکور گردد و از آنرا پس ثانیه موسوم گردانیده
اند اول عرض وضع تدوین علم و سبب تصنیف کتاب علم
مذکور را که علم وضع غرضش کرده و تدوین آورده اند و دوم

۱۔ تصدیق و لغت بمعنی تغیر و تحول است یعنی اگر دین بجز
 احوال عالمی در اصطلاح صرف عبارت است از گردانیدن اصل
 واحد بر یک صفحه مختلف بخلاف حصول معانی متفاوت زیرا که
 معانی متفاوت بدون اختلاف هیچ حاصل نمی شود و در اینجا
 در معنی لغوی است اصطلاحی و مخفی نماند که صفت در خط
 رساله الفاظ مناسبه و مستعمله علم صرف در روایات فرموده تا
 دلیل باشد بر آنکه اگر سال در علم صرف است این صفت را
 در اصطلاح علم طاعت بر اوست استعمال نگردد

[illegible]

لے لفظ موضوع یا معنی پس لفظ مہل یعنی بے معنی مثل جَسَق کلمہ نباشد و بسبب قید مفرد معلوم شد کہ مرکب یا کلمہ گویند پس غلام زید را کلمہ خواہند گفت و من المصنف
لے مفرد یا کلمات عرب یا مفرد میباشند یا مرکب مفرد یا کلمہ جز و لفظ آن بر جز و معنی دلالت کند چنانکہ لفظ زید یا قام و مرکب یکس آن و مثل جلالہ علیہ السلام کلمہ باشد
زید اہل تصریف و نحۃ داخل مرکب است و محو علی (۳) کا پیوری رعایت شدہ ہو یا نہ ہو در تقسیم اسم را مقدم کنند کہ عرض نموی یعنی بیان اعراب و بنا زیادہ تر
باسم متعلق است و ہم نظر شرافت اسم و موقع
صرف فعل را مقدم کنند کہ عرض حرفی یعنی تصریف
بجسوت صیغہا زیادہ تر بفعل متعلق است و
من المصنف رعایت شدہ اسم یا مشتق از اسم
است بمعنی علو کہ اسم در مرتبہ از ہر دو قسم خود
شریف و عالی است زیرا کہ ہر دو نام اسناد حاصل
نمی شود و اسناد عیارت است از مفسوب کہ از انیک
چیزے پیچیدہ و اسم ہم ہند صیغہ شدہ ہم ہند الیہ
چنانکہ زید عالم و در فعل ثانی مقصود است بیک
باشتر اسم افادہ کا امید ہر دوں ضرب زید و در
حرف ہر دوں امر معلوم یا مشتق از اسم یعنی طاع کرد
و علامت کہ اسم بجزل و سم است بر مدلول
خود بیک تحقیق شق ثانی را امر جوں شمرہ
اول را ترجیح دادہ اند و حرف بمعنی طرف است
چونکہ این قسم از اسم و فعلی بطریق واقع است
لہذا بحرف موسوم گردانیدند و از ہونا محو
کا پیوری رعایت شدہ ہے معنی مستقل آنکہ
بے ضم کلمہ دیگر فہیدہ شود جوں رمل و ضرب
بمخلاف غیر مستقل کہ بے ضم کلمہ دیگر بفہم
نیاید مثلاً معنی من والی ہے آنکہ لفظ البصرہ
یا غیر آن یاں منضم سازند بفہم نیاید بظاہر است
کہ لفظ از یا در یا تا تنہا فائدہ نہ بخشند
بمخلاف رمل کہ بمعنی مرد است یا ضرب بمعنی
زد کہ فہم معنی آن بر ضم کلمہ دیگر موقوف
نیست و من المصنف لے ابراہیم الدین
اشارت است تا آنکہ اسم بر دو قسم است
یکے جامد دوم مشتق و مولانا محو علی کا پیوری
رعایت شدہ ہے حرف اصلی آنکہ بمقابلہ قائمین
ولام در وزن افتد و در بیج مقرر کلمہ یا اندہ
شود و آنکہ نہ چنین باشد زائد است مثلاً در یغیر کہ در وزن یغعل است یا زائد است و آن ص د اصلی و در ضارب الف زائد است و حق رب اصلی و آن ص د
در بیج مقرر فاعل و حق رب در بیج مقرر فاعل ضرب یا فاعل میشود و من المصنف

مقدمہ

در تقسیم کلمہ و اقسام آن کلمہ کہ لفظ موضوع مفرد را گویند بر قسم است فعل

و اسم و حرف ○ فعل آن کہ دلالت کند بر معنی مستقل یا یکے از ازمانہ ثلثہ ماضی حال استقبال
چون ضَرَبَ و یَضْرِبُ ○ و اسم آنکہ دلالت کند بر معنی مستقل یا یکے از ازمانہ ثلثہ چوں فعل
و ضَارِبٌ ○ و حرف آنکہ دلالت کند بر معنی غیر مستقل کہ بے ضم کلمہ دیگر فہیدہ نشود چوں
من والی ○ فعل باعتبار معنی زمانہ بر قسم است ماضی مضارع و امر ○ ماضی آنکہ
دلالت کند بر وقوع معنی در زمانہ گذشتہ چوں فعل کرد آن یکو در زمانہ گذشتہ ○
و مضارع آنکہ دلالت کند بر وقوع معنی در زمانہ حال یا آیندہ چوں یَفْعَلُ میکند یا خواہد کرد
آن یکو در زمانہ حال یا آیندہ ○ و امر آنکہ دلالت کند بر طلب کاری از فاعل مخاطب بزمانہ آیندہ
چوں اَفْعَلْ یکن تو یکو در زمانہ آیندہ ○ ماضی مضارع اگر نسبت فعل در آن بفاعل یعنی
کنندہ کار باشد معروف باشد چوں ضَرَبَ زدن یکو و یَضْرِبُ می زند یا خواہد زد آن
یکو ○ و اگر بمفعول باشد یعنی آنکہ کار بر او واقع شدہ باشد مجهول بود چوں ضَرِبَ
زده شد آن یکو و یَضْرِبَ زده میشود یا زده خواہد شد آن یکو [فائدہ] و امر مذکور نمیشد
مگر معروف ○ ماضی و مضارع معروف و مجهول اگر دلالت بر شہوت کا بے کند اثبات باشد
چوں تَصَوَّرْتُ یَصَوِّرُ ○ و اگر نفی دلالت کند نفی باشد چوں مَا ضَرَبَ وَلَا یَضْرِبُ ○
مثلاً معروف و مجهول ہر دوں
و فعل باعتبار تعدد حرف اصلی بر دو قسم است ○ ثلاثی و رباعی ثلاثی آنکہ سہ حرف اصلی

شود و آنکہ نہ چنین باشد زائد است مثلاً در یغیر کہ در وزن یغعل است یا زائد است و آن ص د اصلی و در ضارب الف زائد است و حق رب اصلی و آن ص د
در بیج مقرر فاعل و حق رب در بیج مقرر فاعل ضرب یا فاعل میشود و من المصنف

و مزید تغییرات است که بواسطه اختلاف حرکات و سکناات و تعداد حروف و در الفاظ پیدا می نماید و ظهور این معنی بیشتر در فعل است یا در اسامی که متغیر اند فعل در صفت اشتقاق مثل اسم فاعل و مفعول و صفت و خبر و اگر ظرف که ماده مشترک در جمیع اینها موجود باشد در اسم مرتبه تغییر بقایات اقل است مثل جعفر و علی پس ماده فاعل و مفعول و اسم فاعل مناسب ماده فاعل است فعل و وزن را در او ندانند از این سه بنای فعل را برای نامی مقصود در اندیند

۳

باینکه اگر برای نامی خاص کسی می آید در حال تعریف حرفی

درو باشد چون نصی و نصو ○ و رباعی آنکه چار حرف اصلی در آن باشد چون بعثر
بر وزن فعل فاعل

وہر کے ازیں ہر دو یا مجرد باشد کہ ہر حرف ثلث یا اربعہ اصلی زیادتی و اضافی

نذاشتہ باشد ○ یا مزید فیہ کہ در اں در ماضی زیادت بر حروف اصلی باشد ○ مثال ثانی مجر

نصی نصی مثال ثلاثی مزید فیہ اجتنب اگر کم ○ مثال رباعی مجرد بعد مثال رباعی

مزید فی تشریح ابرشوق و فعل باعتبار اقسام حروف بر چهار قسم است صحیح و معیوب

و متعل و مصاعف ○ بیخ است که در حروف الصی و هی همزه و حرف علت و در حروف

یك بیس باشد ○ حرف علت و او الف و یا را نویسد مجموعه آن و ای باشد اتمه که از دست

[illegible]

جوں قاء معقل انکم در حروف اصلی و ہای حرف علت بود اگر یک باشند آواز

قسمت معقل فاکہ آن را مثال گویند چون وَعَدَدَ وَيَسْمَرًا ○ ومقل عین کہ آنرا اجوف گویند

علت باشد از الفیف گویند ○ و آن بر دو قسم است مقرون که هر دو حرف علت متصل

له بذاکره مصنف در مثال لفظ نصر بنصر آورد و لفظ فعل

فعل موصوف مست نصره غير مضاف اليها صفت موصوف
فعل موصوف مست نصره غير مضاف اليها صفت موصوف

جواب زیر اگر عرض اہم در علم صرف معرّفہ حروف اصلی

مضارع بمرآت علامت اسم فاعل و مفعول مضارع مضارع
که بمنزله جزو کلمه است در کلمه نهایت ثقل راه می یافت
از رضی الله به آنکه زیادت در دو قسم است یکی تنگی

حرف اصلی چون تکرار عین در قطع و تکرار لام در قلب

شود تا تنبیه باشد بر اینک عین یا لام درین باب مکرر گردید

فعلل است دوم بزیادت حروف غیر اصلی چون همزه

در اکر م و تا در فعل پس حروف مذکور بعینه با اسم خود مجرور
کرده شود چنانکه در اصول پنجمه وزن رباعی مجرور حاصل

میشود بتکرار لام چون بعثر که وزن آن فعل است
سوال در وزن ما مخصوص لام را چرا مکرر کردند و قاف

و عین را که رنگردانیدند جواب زیر اگر الحاق در آخر
میباشد و لام متصل آخر بود لکن لام را که رنگردانیدند

و تکرار لام عبارت است از هیئیات حرکت سکون حرف رابع

وضوح یافت و همین فرق ست در میان حرف زوائد

واضحی کہ مادہ زوائد بعینہ در بیع موزونات برقرار ماند
چون قائل بر وزن فاعل : مولانا محمد علی کانپوری رحلتہ

صیغہ غیر موجود است پس معلوم شد ازیں قول کہ نصر بروزن
فعل و نصر بروزن لیفعل است ہمیں کہ بر صفت کلمہ فعل
لیفعل موصوف ست نصر تشریح بہاں صفت موصوف
سوال فاعلین و لام را چاہیہ تخصیص وزن قرار دادند
جواب زیرا کہ غرض اہم در علم صرف معرفۃ حروف اصلی

۱- بدانکه نصف دوم مثال لفظ نصر یعنی آورد و لفظ فعل
فعل که کمزور باشد است ذکر مذکور تا تمییز باشد بر آنکه عبارت
از حروف اصلی در اصطلاح قوم هندی ترکیبی که فعل است
که حاصل شود از ترتیب حرکات و سکنتات و تعداد حروف
عین حروف فادین و لام زیرا که حروف مذکور در مواد دیگر

خالی است پس که در وسط مطلق حرف علت باشد که در جواب کلام عدم است معقول علی بن سنان که زحالی است لهذا بنا بر حرفی می شود و ناقص یعنی که است چون که یکی از اخبار اعتبار آنها باشد و معقول لام بدین حرف علت در آخرش که اگر کلام از دو کس است بنا بر ناقص می شود و بنابر این است که ناقص یعنی که در جواب کلام معقول لام بدین حرف علت در آخرش بنابر خبری که در خبر است که ناقص در لغت معنی می داند و در وقت الفاعل معنی می داند که حرف علت پیوسته است بنا بر این حرف می شود و در صورتی که معقول معنوق ظاهر است، معنی لغت «شاه قید حروف الصلی» بنا بر اخبار است از مثل حوقل و غیره که دو آیه درین مقامات الحاق است و یاد در ضبط علامات مضارع، مولانا محمد علی کانی در جلد

لے مقتضی قیاس آن بود که مطابق حاصل ضرب سه حرکت عین ماضی در سه حرکت عین مضارع الیوان ثلاثی مجرد نمی آید لیکن مصنف بر شش باب فرموده بیانش آنکه باب فعل یعنی ماضی و کسری عین مضارع در کلام عرب غیر مستعمل است و فِعْلٌ یَفْعُلُ بکسر عین ماضی و ضم عین مضارع و کاد یکا و یفتح عین ماضی و فتح عین مضارع اگر مستعمل است لیکن چونکه نظیر آن در کلام عرب یافته **۶** نشده لهذا الکلام باب جدا گانه برائے آن وضع گردید و آنرا از باب تداخل شمرند و معنی تداخل آنکه ماضی آن از باب دیگر و مضارع از باب دیگر مستعمل باشد و صاحب فصول اکبری کاد یکا را از باب جمع یسبع نوشته و در صراح است فضل یفضل بکسر عین ماضی و فتح عین مضارع و لغت دیگر و راں نیز آمده است معنی فضل یفضل بکسر عین ماضی و ضم عین مضارع و آن مرکب است از دو باب یعنی از باب تداخل است و پیرش از آن نظیر و سیبویه گفته که هر دو لغت صحیح و مجربین حال نم یسبع و مت موت و کلت نکود و نیز صاحب صراح کور کاد و آن معنی نزدیک شدن از باب جمع یسبع نوشته که قولی یجاد البرقی یخطف البصا دم و کید یا قی را یعنی بدرستی کید از باب ضرب یضرب نوشته که قولی کیدون کیدان نیز از تحقیق این مقام معلولات مرقوم است : **۷** صیغه نام لفظ است لهذا ماضی را سیزده صیغه انشبت و مضارع را یازده بسبب تعدد معنی صیغه مکرر نشود پس فعلت را که برائے تنذیر مکرر حاضر و مؤثرت حاضر بر دست و ماضی و فعلت را که مشترک است در واحد مؤثرت غائب و واحد مکرر حاضر و فعلت را که مشترک است در مؤثرت مؤثرت غائب و حاضر و مکرر حاضر و صیغه یا سه صیغه خوا

و اسم کم و حرف مطلقاً ندارد لهذا نظر صرفی بیشتر متعلق بفعل است۔

باب اول در بیان صیغ مشتمل بر دو فصل

فصل اول در گروانمائے افعال ○ فعل ماضی معروف ثلاثی مجرد

وزن آید فعل چوں ضرب و فعل چوں سمیع و فعل چوں کریم ○ مضارع

معروف فعل گاهے یفعل آید چوں نصر یصیر و گاهے یفعل چوں ضرب یضیر

و گاهے یفعل چوں فتح یفتح ○ و مضارع فعل یفعل آید چوں سمیع

یسع و گاهے یفعل چوں حبس یحبس ○ و مضارع فعل یفعل آید

و بس چوں کریم یکریم ○ و ماضی مجهول از هر سه وزن بر وزن فاعل آید

○ و مضارع مجهول مطلقاً بر وزن یفعل پس ثلاثی مجرد را شش باب

حاصل شده ○ اولاً بیان صیغ افعال و اسمائے مشتقات کرده میشود بعد

ازین تفصیل ابواب نموده خواهد شد ○ ماضی را سیزده صیغه آید اثبات

فعل ماضی معروف فَعَلَ فَعُلُوا فَعَلْتَ فَعِلْتُمْ فَعَلْتُ فَعِلْتُمْ فَعَلْتُ

ما اسمے نیست که آخر او او را قبل مضموم باشد و تار کسور در فعلت ضمیر مخاطب اختلاف حرکت جهت آخر التباس یس و تا و نون مشد و فعلت ضمیر مخاطب و اصل فعلتین یو دم را در نون برائت قرب مخرج ادغام کردند و تا مضموم در فعلت ضمیر واحد متکلم و تار نیازت حروف الف و نون التباس تنشیه مکرر جمع مؤثرت غائب لازم می آید لهذا تداخل دیگر اخوات آن تا را دران زیاد کرد و فعلت او فعلت ضمیر متکلم و جمع متکلم و الحاق الف به تار استرا از است التباس فعلن و صیغه تنشیه مکرر مخاطب مخاطبه را و متکلم را مشترک گردانید جهت عدم التباس زیرا که مخاطب متکلم اکثر و نظر میباشد پس احتمال التباس نیست و مولوی محمدرضا رحمان

در فعلت علامت تانیت زیرا که تار از مخرج ثانی است و مؤثرت هم در فعلت خود در ماضی است و تار و فعلت علامت تانیت و حرکت آن عارضی و مکرر است و نون در فعلت علامت جمع مؤثرت و ضمیر فاعل و تار مفتوح در فعلت ضمیر فاعل مخاطب و تار و فعلت ضمیر فاعل و مکرر و فتح التباس بالف اشباع در فعلت قول شاعر عربی تونی کل نفیس ما ضمتنا الف و ضمنا برائے اشباع است و تم در فعلت ضمیر فاعل و او جمع را حذف کردند زیرا که و او نیز بر اسم است و در کلام عرب

(بقیه از صفحہ ۹) ابتدا بسکون قائم مقام علامت استقبال گردانیدند و دلیل قول بصری قول تعالیٰ فلتفرحوا باخبار اللام والدار بر حسب قرارت یعقوب و دیگر قراء فلیفرحوا یا خوانده اند شارح فصول اکبری و شیخ رضی قراءه فلتفرحوا را از قرارت شاذه نوشته مولوی محمد علی رحمة الله علیه یعنی فعل بر قسم است یا کسی دوم مضارع سوم امر و شی و داخل امر است چرا که هر دو مشترک اند و معنی طلب و فرق مابین آنست که امر عبارتست از طلب و معنی و دعای غیره است از طلب ترک فعل و همچنین معنی و دعای غیره

خواهد شد امر بالام همون جا بمعرض نگارش خواهد آمد للمناسبت صیغہ نئی
اینجا نوشته میشود ○ بحث نئی معروف لَا یَفْعَلُ لَا یَفْعَلُوا
لَا یَفْعَلُونَ لَا یَفْعَلُوا لَا یَفْعَلُونَ لَا یَفْعَلُونَ لَا یَفْعَلُونَ لَا یَفْعَلُونَ
○ بحث نئی مجهول لَا یَفْعَلُ لَا یَفْعَلُونَ لَا یَفْعَلُونَ الی آخره ○ در فعل
مضارع مجزوم بلم و دیگر جوازم اگر لام کلمه حرف علت باشد بیفتد چون
لَا یَدْعُ وَلَا یَدْعُ وَلَا یَدْعُ وَلَا یَدْعُ وَلَا یَدْعُ وَلَا یَدْعُ وَلَا یَدْعُ وَلَا یَدْعُ
هكذا ○ برای تاکید در فعل مضارع لام تاکید مفتوحه و نون
تاکید ثقیله و خفیفه می آید لام در اول و نون در آخر داخل میشود و ثقیله
مشدء باشد و در همه صیغ می آید و خفیفه ساکن و در تشنیه و جمع مؤنث
نمی آید و در باقی صیغ می آید ○ ماقبل نون ثقیله در یَفْعَلُ و یَفْعَلُونَ
أَفْعَلُ و نَفْعَلُ مفتوح میشود و نون اعرابی در صیغ تشنیه و جمع مذکر و واحد
حاضری افتد پس الف تشنیه باقی می ماند و نون ثقیله بعد آن کسور میگردد
چون لَیَفْعَلَنَّ و و او جمع مذکر و یائے مؤنث حاضری افتد و ضممه ماقبل و او
و کسره ماقبل یا باقی می ماند چون لَیَفْعَلَنَّ لَیَفْعَلَنَّ و در جمع مؤنث غائب و
حاضر میان نون جمع و نون ثقیله الف می آرند تا اجتماع سه نون لازم نیاید
چون لَیَفْعَلَنَّ و لَیَفْعَلَنَّ و درین هر دو هم نون ثقیله کسوری باشد

همه شامل امر و شی است چون لام اغفری و لا
تواخذنی و تفعل فی این مقام در علم اصول مذکور
له لم یَدْعُ در اصل لم یَدْعُ بود لم یَدْعُ در اصل
لم یَدْعُ بود و لام یَدْعُ در اصل لم یَدْعُ بود و لام یَدْعُ
جزئی دارد و یا الف را ساکنه و اندید لم یَدْعُ و لم یَدْعُ
و لم یَدْعُ ماند و مولوی محمد علی رحمة الله علیه بدانکه
فعل مضارع هرگاه متصل شود با نون تاکید
یعنی گرد و لکن اختلاف است در علت بنائے آن
مذهب جمهور آنکه بنی است بسبب لوق نون
تاکید و گردیدن آن بمنزله جز و کلمه و اعراب مط
کلمه منوع است چنانکه در دعایشه سابق گذشت
و دخول اعراب بر نون غیر ممکن زیرا که حرف است
و حرف قابلیت اعراب ندارد پس هر دو جزو شی
مانند سوال نون تاکید در صیغه مستقبل
امتراج یافت و کلمه کلمه واحد میگردد پس شیخ
اعراب بر نون مضایقه ندارد و مانند الحاق تار
تانیست در اسم که مانع اعراب نباشد جواب
زیرا که اسم در اصل قابل اعراب است و فعل در
قبول اعراب فرغ آنست پس نه امکان در اسم
جانب اعراب را می دارند در فعل و نون تاکید
از خاص فعل است پس جانب فعل ترجیح یافت
و وجه مشابهت اسم در مضارع بهم رسیده بود
زائل گردید و وجه بنا بر مذهب بصری آنکه علت
اعراب در فعل ظاهر نمی باشد بخلاف اسم و اکثر
افعال یعنی است پس باقی سبب باصل خود
که بنامست و رجوع سه سازد و مع ما قال کل شی
یرجع الی اصله یعنی سه قول در تشنیه و جمع
نمی آید زیرا که نون خفیفه ساکن میباشد و الف در

تشنیه و نون جمع نیز ساکن پس اگر نون خفیفه در شیخ داخل شود اجتماع ساکنین علی غریبه لازم آید و آن منوع است گرنزد و یونس که در بعض محل جائز
میدارد و معنی فاعل آنکه اجتماع ساکنین بر دو قسم است یک علی غریبه و آن عبارتست از اجتماع دو ساکن که اول آن مده باشد یا یائے تصغیر باشد و ثانی آن مدغم و این قسم
اجتماع ساکنین جائز است بالاتفاق چون فاعله و خوبه و حمزه و وای الله علیه در قول تعالیٰ لَمُنْتَنِي اجتماع فوات موجود است جواب نون و قایم در حالات
بر معنی ندارد از اعتبار لفظ ساکن است شرح فصول اکبری و مولوی محمد علی رحمة الله علیه

بالتجید بعد الف نون ثقیله مکسومی باشد و در دیگر جاها مضروب ○ و
 نون خفیفه در غیر تشبیه و جمع مؤنث حال مثل نون ثقیله دارد و مضارع
 بدرآمدن نون ثقیله و خفیفه خاص بمستقبل میگردد ○ لام تأکید
 بانون ثقیله در فعل مستقبل معروف یَفْعَلْنَ یَفْعَلْنَ یَفْعَلْنَ
 لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ
 مجهول یَفْعَلْنَ تا آخر ○ لام تأکید بانون خفیفه در فعل
 مستقبل معروف یَفْعَلْنَ یَفْعَلْنَ یَفْعَلْنَ یَفْعَلْنَ یَفْعَلْنَ یَفْعَلْنَ
 لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ
 مجهول یَفْعَلْنَ تا آخر ○ در امر و نهی هم نون ثقیله و نون
 خفیفه می آید ذکر امر بعد ازین خواهد آمد ○ نهی معروف بانون
 ثقیله لَا یَفْعَلْنَ لَا یَفْعَلْنَ لَا یَفْعَلْنَ لَا یَفْعَلْنَ لَا یَفْعَلْنَ
 لَا یَفْعَلْنَ لَا یَفْعَلْنَ لَا یَفْعَلْنَ لَا یَفْعَلْنَ لَا یَفْعَلْنَ
 مجهول لَا یَفْعَلْنَ تا آخر ○ نون ثقیله و خفیفه در فعل مضارع بعد از شرطیه هم می آید
 بطریقه خود چون اَمَّا یَفْعَلْنَ تا آخر و اَمَّا یَفْعَلْنَ تا آخر ○ و امر حاضر از فعل
 مضارع میگیرند باین وضع که علامت مضارع را حذف میکنند پس اگر
 مابعد علامت مضارع متحرک است در آخر وقف میکنند چون عِذَّازْ قُودِ
 و اگر ساکن است همزه وصل در اول می آرند مضموم اگر عین مضموم باشد

له بر مذنب و حاج با وجود ما دخول زن
 تأکید لازم شود چنانکه در قول شاعر قاتل مرتضی
 ولی بدین ○ قَاتِلُ الْمُرْتَضَى اودی بر باد و نیز در
 ترک نون درین حالت اولی است اگر چه در اکثر
 محل با ثبات نون استعمال یافته رضی
 له وقف عبارت است از سکت بر آخر
 کلمه بلکه اتمام و امتزاج نفس و آن در
 کلام بچند نوع است و از آنجمله اسکان
 و درم و اشام و غیره اسکان عبارت است
 از ساکن گردانیدن حرف اخیر اگر حرف مذکور
 متحرک باشد و همین قسم وقف در کلام مطرود
 اکثر الوقوع است و درین مقام نیز مراد از
 همین قسم وقف است نه غیری و تفصیل آن
 در مطولات است بدانکه اغلب استعمال لفظ
 وقف و همچنین استعمال فتح و کسر اکثر درین باب
 متعین است و استعمال نصب و جر و رفع و
 جزم در عرب چون امر حاضر از مبنیات است
 لهذا لفظ وقف در آن استعمال می یابد و مبنی
 اصل سداست ماضی و امر حاضر و حرف
 مولوی محمد علی مدظلله

یعنی تا که علامت مضارع است از
 تعد حذف گردند و آخر آن وقف گردند
 گردید سوال علامت مضارع را از امر حاضر
 چرا حذف نمودند جواب برای فرق میان
 امر و میان مستقبل و بخصوص در مخاطب
 بسبب کثرت استعمال و ازین جا است که در
 مجهول طرف دنیایند و تصرف نخواهند

له در حال کس و فتح عین بر دو بهره وصل
مکسور آوردند بنا بر آنکه اگر بهره را مفتوح
میگردانید در مطلق می شد بهره متکلم در حال
وقف یا ضرورت شعر قول الیوم انشرب من غیر
مستحب و انما من الشؤلا و اعلی له
سقوط لون اعرابی در امر حاضر بنا بر وقف است
و از غیر آن بنا بر آنکه علامت جزم اسقاط
نون اعرابی ساخت به **له سوال** در
امر غائب لام جزا اندک کردند جواب لام از
وسط خارج است و از حرف نوازد و امر
وسط است میان آمو و امر و غائب نیز وسط
است میان متکلم و مخاطب و حروف زائده نیست که
قول شاعر بر آن مشتمل است هویت السمانا
فشیبونی و قد کنت قدما هویت السمانا بحروف
هویت السمان زائده است و همچنین لفظ تسبیل
و اما ن **له** سالت عن حروف الزیادات و
اسماها و فقالت و لم تجل امان و تسبیل و
گاهی از امر غائب هم لام ساقط میگردد چون
قول تعالی قل یحیی وئی الذین امنوا اتقوا العسل
و بر مذنب کوفین حذف لام مذکور در کلام عرب
مطرد و عند البصرین بشرط قیام قرینه البته
جائز چنانکه در قول تعالی و الا شاذ و نادره مولوی
محمد علی کانیوری **له** زیرا که لام که در مضارع
است لام تأکید است و لام تأکید همیشه مفتوح
باشد و درین جا لام امر است و لام امر مکسور
بیادش چنانکه وجهش سابق گذشت به مولوی
محمد علی زرادش

چون **انصر** از **نصر** و **مکسور** اگر عین مکسور باشد یا مفتوح چون **انصر** از
نصر و **افتح** از **فتح** و در آخر وقف میکنند و نون اعرابی ساقط شود و نون
جمع بحال خود ماند و حرف علت هم از آخر حذف شود چون **انصر** از **انصر** و
انصر از **نصر** و **انصر** از **نصر** **امر حاضر معروف** **افعل** **افعل** **افعل**
افعل **افعل** **امر غائب متکلم معروف** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل**
یفعل **یفعل** **امر مجهول** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل**
یفعل **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **امر حاضر معروف**
بانون **ثقیله** **افعل** **افعل** **افعل** **افعل** **بانون**
خفیفه **افعل** **افعل** **افعل** **افعل** **امر غائب متکلم معروف** **بانون**
ثقیله **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل**
بانون **خفیفه** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل**
مجهول **بانون** **ثقیله** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل**
جزانیکه **له** ماش مکسور است **امر مجهول** **بانون** **خفیفه** **یفعل** **یفعل** **یفعل** **یفعل**

مضارع

فصل دوم در بیان اسمائے مشتقه

شش اسم از فعل مشتق میشوند اسم فاعل اسم مفعول اسم تفضیل

سوال اسم فاعل را بلفظ فاعل چرا تسمیه کردند جواب تا لفظ تسمیه دلالت کند بر معنی مقصود زیرا که معنی فاعل کننده کار است چنانکه از نحو است رسال و صور می یابد و در دیگر الفاظ مثل مفعول و متغیض و غیر ذلک این معنی مفقود است قید مطلقا احترازا است از مثل مقیم و مریض که معنی اسم فاعل مستقل ندارند چنانکه واضح مذکور حقیقتا از صفت مشابهه

کند بر تغییر مضارع در اسم فاعل سوال الف
برای زیاده از چار معین کردند جواب اولی
برای زیاده از حروف علت است و الف خفیف
ست سوال در آخر چرا نکرده اند جواب تا
التباس بر تشبیه لازم نیاید سوال عین یا چرا نکرده
و اند جواب تا التباس نشود بمضای باب فاعل
در حال و وقت است که در اکثر فتح اعراب فاعل
ست و نصب اعراب مفعول و چرا اعراب مضای
البه بتقدیر حروف جر که تصریح و تفصیل آن در
نمود گذشت و مثال آی در حال رفع چون و ادنی
ضایان یا کمان ضایان فاعل جاریان است
در محل رفع و کمان صفت تابع موصوف خود
ست و در حال نصب چون و ادنی ضایان در
این مثال مفعول در محل نصب واقع و همچنین
در حال جر چون و ادنی ضایان که ضایان در
این مثال تحت حرف جر واقع است که
در این مقام قید مطلقا و ترک فرمود بنابر آنکه اسم
مفعول گاهی بر وزن فاعیل و فعل و فاعل نیز
می آید اگر چه بر سبیل قلت باشد قول علیه السلام
من قتل قتیلًا غدا سلیمه و قول عیالی من ما یوافی
بمعنی مدفون سوال قیاس مشتقی بود که چنانکه
اسم فاعل بر وزن مضارع معیون بود و چرا
و سکنات و تعدد حروف همچنان اسم مفعول نیز
بوزن مضارع مجولی می آید جواب درین
صورت بمفعول باب مفاعلة التباس راه می
یافت پس بنابر این از تلافی بنا است آن تغییر
گردانیدن سوال در مفعول و او چرا نکرده
جواب در کلام عرب بحر نکرده و مفعول کلام
لغت بر وزن مفعول نیامده سوال عین کلام

صفت مشابهه اسم که اسم ظرف اسم فاعل که دلالت کند بر کننده کار
از ثلاثی مجرد مطلقا بر وزن فاعل آید بحث اسم فاعل فاعل
فَاعِلَانِ فَاعِلَيْنِ فَاعِلُونَ فَاعِلَةٌ فَاعِلَتَانِ فَاعِلَتَيْنِ فَاعِلَاتٌ
تشبیه بحالت رفع بالف آید و بحالت نصب و جر بیا که ما قبلش مفتوح
بود و نون تشبیه مکسور باشد و جمع بحالت رفع بواو آید و بحالت نصب و
جر بیا که ما قبلش مکسور باشد و نون جمع مفتوح بود اسم مفعول که
دلالت کند بر ذاتیک فعل بر واقع شده باشد از ثلاثی مجرد بر وزن مفعول آید
بحث اسم مفعول مَفْعُولٌ مَفْعُولَانِ مَفْعُولَيْنِ مَفْعُولَاتٌ مَفْعُولَتَانِ مَفْعُولَتَيْنِ
تفصیل که دلالت کند بر زیاده از معنی فاعلیت نسبت بدیگر بر وزن فاعل
آید مگر از لون و عیب نمی آید چه درین هر دو افعال برائے صفت مشابهه می آید

استعمال این قسم در معنی اسم تفضیل و غیر تفضیل
هر دو مستعمل و مطرودست چنانکه کوئی احمق و جمیع آن
شعائر و انجم و غیره که اغلب معنی زیاده دران مقصود
نیاست مولوی محمد علی رحمانی که درین این معیار
معلوم توان کرد که صفت مشابهه در وضع مقدم است
بر اسم تفضیل زیرا که دلالت لفظ بر اصل صفت
مقدم است یا التبع بر زیاده و موافقت وضع در
بنا با اولی است فایده از رضی

فاعلیت دران موجود است که احترازا دست
از مثل آشود و عی که بوزن فاعل اندوا فعل مشترک
است در میان صفت مشابهه و اسم تفضیل پس فاعل
که معنی الوان و محبوب آید صفت مشابهه است و اسم
تفضیل زیرا که اسم تفضیل از الوان و محبوب بنام دیگر
اغلب در معنی التباس راه می یافت چنانچه در مثل آشود
و ابیض معلوم نمیشد که معنی آن ذوسود و بیاض است
یا زائد و سود و بیاض یکی اسم تفضیل از عیوب باطن
می آید چون اجل و جلد و مصنف معنی تکرار دیند زیرا که

را چرا هم دادند جواب تا التباس نشود بظرف تفعیل مفتوح العین سوال میم مفعول را چرا فتح دادند جواب تا فرق باشد از میم غیر ثلاثی مجرد و نیز برای آنکه
تا قوالی ضحاک لازم نیاید که در اسم تفضیل شرط است که از افعال متصرف باشد و معنی آن فاعل کثرت باشد پس در مثل طلعت و غربت استثناسا عَرَبُ
و اَطْلَعُ مگویند و همچنین اگر عیوب قابل زیاده و نقصان نمی باشد چون اَحْوَل و اَعْمَى که ازین قید فاعلیت خالیست و غایب که معنی زیاده در

لے زیرا کہ بنائے اسم تفصیل از غیر ثلاثی مجرد متعدست چرا کہ موضوع برائے تفصیل ہمیں صیغہ فعل ست پس اگر بعضی بعضی حروف بروزن افعال گردانند
مما نظمت حروف باقی می ماند و علاوه آن دو معنی هم التباس لازم می آید چنانچه گوئی در جمع ادح در صیغہ نداءست خواهد شد کہ لفظ مذکور از ترکیب و جمع است
یا از لغت و دیگر معنی در دیگر امثال : لک جمع بود و فون دهالت دت و بیائے و فون دهالت نصب ۱۳ و در جمع افعال جمع افعال اسم تفصیل چون

چون اَحْمَرُوا وَاغْنَى وَاغْنَى ثَلَاثِي مَجْرُومِي آید ○ بحث اسم تفصیل اَفْعَلْ

اَفْعَلَانِ اَفْعَلَيْنِ اَفْعَلُونَ اَفْعَلَيْنِ اَفَاعِلُ فُعِلَ فُعِلَانِ فُعِلَيْنِ فُعِلَاتُ فُعِلَ
اَفَاعِلُ جمع تکسیر مذکر است و فُعِلَ جمع تکسیر مؤنث و اَفْعَلُونَ و فُعِلَاتُ جمع سالم
○ و جمع سالم آنرا گویند کہ بنائے واحد دران سلامت مانند مذکر بواو و فون

آید و مؤنث بالف و تا آید و جمع تکسیر آنکه بنائے واحد دران سلامت مانند اسم
تفصیل گاهے برائے زیادت معنی مفعولیت هم می آید چون اَشْهَرُ بمعنی مشهور
تر ○ صفت مشبه آنکه دلالت کند بر اتصاف ذاتی بمعنی مصدری بوضع ثبوت

○ و اسم فاعل دلالت میکند بر اتصاف بطور حدوث و لهذا صفت مشبه
همیشه لازم باشد اگر چه از فعل متعدی آید ○ پس فرق در سَامِعٌ و سَمِيعٌ
اینست کہ سَامِعٌ دلالت میکند بر ذاتی که موصوف باشد بشنیدن چیزی به بالفعل

و لهذا بعد از مفعول آمدن میتواند چون سَامِعٌ كَلَامَكَ و سَمِيعٌ دلالت میکند بر ذاتی
که موصوف سمع باشد بطور ثبوت اعتبار تعلق بجزئی دران ملحوظ نیست بلکه عدم
اعتبار تعلق بجزئی ملحوظ پس سَمِيعٌ كَلَامَكَ نمیتوان گفت ○ اوزان صفت

مُشَبِّه بسیار است چون صَعَبٌ صَفَرٌ صَلْبٌ حَسَنٌ خَشِنٌ نَدَسٌ زَمٌّ بِلَظْمٌ

عین حمل در آخر اول از کم عطفان بفتح عین حمل و سکون
طای حمل و شین مجهول و تندر و عطشانی بفتح عین و سکون طای
مملکتین و شین مجهول و الف مقصوره در آخر زن تندر جنسی
بضم حار و ممل و بای موصود و لام (بقیہ بر صفر ۱۵)

اخر مرصع کا بروزن اسم فاعل بزرگ از کم کبر از کم
عطفو بفتح عین مجهول و آرمزنده جید بفتح جیم و تشدید یا
نیکیا زهر جهان بفتح جیم و بای موصود بزل از کم
پچان بکر و جیم شریفه بفتح شین مجهول و جیم و

افاضل جمع افضل و چون اعلی جمع اعلی و چون ذلک
و چنین تفظیک و اول او همزه نداء و بروزن افعال
باشد بشرطیکه اسم باشد جمع آن بروزن افعال
آید چون اَعْمَلُ جمع اَعْمَلٌ و اَصَابِعُ جمع اَصْبَعُ
اجدل جانور است کہ چرخ نام دارد و اصبع یعنی
انگشت : لک فعل ماضی برائے فعل فعل
مؤنث اسم تفصیل چون صَفَرٌ جمع صفراء و
مُجَرَّبٌ جمع کُجَرٌ و اگر در غیر فعل اسم تفصیل برین
وزن آید شاذست چون روی جمع و یا صفتیکه
بروزن فاعل و فاعله باشد جمع آن هم بروزن فعل
آید چون دَمَجٌ جمع دَمَجٌ و جَمَلٌ جمع جَمَلٌ :
شے بدانکہ جمع سالم موضوع است برائے ذوی
العقول و در جامد و مشتق بر ذی اید جمع بواو و
فون یا بیا و فون برائے ذکر فاعل در مشتق چون
ضاریون و مضروبین و در اسم جامد چون نیدون
و زیدین و جمع بالفعل و تا برائے مؤنث فاعل مثال
آن در مشتق چون ضاربات و مضربات و در جامد
چون بنذات و جمع سالم بر مذکر تحقیق برائے
فعل و کثیر بر ذی آید چون قولہ تعالیٰ ان السَّالِطِينَ
و السَّالِطَاتُ مَقْصُودٌ و برین مقام تعظیم ست بفعیل
گذا ذکره الرضی علی خلاف ابن الحاجب : لک
و اگر معنی حدوث یا مقصود باشد صفت مشبه را
بروزن اسم فاعل تخریل گردانند چنانکہ قولہ تعالیٰ
ضَاقَ بِهِ صُدُورُهُ و این صورت معطوفت به
و برین قید خارج شد خدا سنانیکه بروزن فاعل اند
و دلالت بر حدوث ندارد چنانچه وادعواکم و قَامَ
البیال یا گفته شود کہ قصد استمرار درین کلمات
عارضیست و فی نفس الامر موضوع حود اند بر
حدوث : شے و بر موقوف اند بر سماع و مانند

اسم فاعل و مفعول اوزان بر حسب قیاس برائے آن موضوع نگزیده مگر در الوان و محبوب و علی کہ بروزن افعال می آید و پس : لک صعب بالفتح و شوار از کم
صفر بالکسر طای از سبع صلب بالضم سخت از کم حسی بفتح حین و کوا از کم خشن بفتح فا و کسر فین درشت از کم ندس بفتح اول و ضم ثانی زیرک از سبع تکریم بفتح و کسر
از مبعی و فتح همزه برانگنده از ضرب بلز بکر بای موصود و لام فزای مجهول در آخر بر حطم بضم حای ممل و فح طای ممل و فح طای ممل برانگنده از ضرب جنب بضم جین و ناک از کم

(نقد از صفحہ ۱۴) مقصوره زن باردار از اسم حمار بفتح حای مغل و مسکن یم و در بار مغل و الف مغل و زن سرخ عشر از یغم عین مغل و فتح شین معمر و راء مغل و الف مغل و مده مغل و شرک بر جمل او ده ماه گذشته باشد مصنف **له** بدانکه اطلاق تذکر و تاثیرت بر اسم آکر و ظرف نیاید زیرا که تذکر و تاثیرت موقوف بر فاعل است و ظرف و آکر فاعل مایمی خواهند و آکر شش صیغ برای

خطابت و دور از تحقیق و معنی آکر مضرِب
و احواس و تشبیه او مضرِب و جمع آن
مَضْرِب و در مضرِب تالافیه کرد و مضرِب
خواند و مغلین او مضرِب تان و جمع آن مَضْرِب
شرح فصول آری **له** بکسر یم بار فرق
در میان آکر و اسم ظرف و از سیویر امتداد
بعض یم نیز منقول است ماحله و مسقط
و مغل و مغل و مده مغل یعنی سر مردان و
داودان و آکر یغن و آکر کوفتن و در مغل
و علوه این نظر دیگر دارد و اسم آکر بر وزن
فعال نیز آمده بر سبیل قلت چون خطا آکر و
و نظام رسته چهار **له** سوال ظرف
از مضارع مفتوح العین و مضوم العین
هر دو بختم عین ی آید یعنی عین چنانچه آید جواب
زیرا که در کلام عرب معنی یوزن مغل مضوم
العین دارد و گردیده مگر بر سبیل نندت چون
مزموم و مغل لهذا بنا بر اسم ظرف بر وزن ماله
جائزند و سئوال فتوح را اختیار کردند
جواب زیرا که فتوح اخف الحركات است کذا فی
الرضی **له** بدانکه در لفظ مغل دو وجه
منقول است مفتوح العین و مضوم العین
هر دو وجه مذکور مطرود و صحیح چنانچه در آیه بکسر
فیل کلهم مضمی در قرآن فتح و کسر هر دو
متواتر است و این لفظ مغل از اجل لغات است که
مضارع آن بکسر و فتح هر دو وارد شده کذا فی
الرضی **له** زیرا که اگر مضاعف مطلقاً بر وزن
مفعول بفتح عین آمدی لفظ مغل از مغل که
مضاعف کسور العین است صحیح نبود
و حال آنکه در قرآن شریف موجود

وَجِبَّ أَحْمَرُ كَابِرٌ كَبِيرٌ غُفُورٌ جِدٌّ جَبَانٌ هَجَانٌ شَجَاعٌ عَطَشَانٌ عَطَشَى جَبَلِي
حَمْرَاءُ عَشْرَاءُ ○ بحث صفت مشبه حسن حسان حنین حسنة
حسنین حسنة حسان حنین حسان ○ اسم آکر که دلالت کند بر آکر
صدور فعل بر سه وزن آید مفعول مفعلة و مفعال ○ بحث اسم آکر
مَنْصَرٌ مَنْصَرَانِ مَنْصَرَيْنِ مَنْصَرَةٌ مَنْصَرَتَانِ مَنْصَرَتَيْنِ مَنْصَرٌ مَنْصَرًا
مَنْصَرَانِ مَنْصَرَيْنِ مَنْصَرَةٌ ○ و گاه بر وزن فاعل آید چون خاتم آکر
یعنی مبر کردن و عالم آکر و انستن مگردین قسم معنی اسمی غالب آمده علی الاطلاق
معنی اشتقاقی مستعمل نیست هر آکر ختم را خاتم و هر آکر علم را عالم نتوان گفت
○ اسم ظرف دلالت میکند بر جائز صدور فعل یا وقت صدور فعل از مفتوح
العین و مضوم العین و ناقص مطلقاً بر وزن مفعول آید بفتح عین چون مفعول
و مَنْصَرٌ وَمَرْحَى ○ و از کسور العین و از مثال مطلقاً بر وزن مفعول آید بکسر
عین چون مَضْرِبٌ وَمَوْقِعٌ ○ و آنکه بعضی صرفیان گفته اند که از مضاعف
هم مطلقاً بفتح عین آید صحیح نیست و استدلال کرده اند بلفظ مَفْرُكٌ اَنْفَرٌ
بکسر عین است و در قرآن مجید واقع فَاَيْنَ الْمَفْرُكِ ○ و صحیح اینست که از مضاعف
کسور العین بکسر عین آید چنانچه مَحِلٌّ اَزْ حَلٍّ مَحِلٌّ و لفظ مَحِلٌّ هم در قرآن مجید
واقع حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ و لفظ مَفْرُكٌ جواب داده اند که ظرف نیست

تا آنکه رسد و آید به محل خود

و حال آنکه در قرآن شریف موجود

له قول چل و چار چستی است بر اوزان غالب الاستعمال آنکه جمیع اوزان مصادر درین تعداد محصور اند چنانکه قول سابق مصنف نیز مشعر برین است
و مصادر ثلاثی بری اوزان نیز آمده شود بر وزن فعلل و مجردت بر وزن فعلل و مجردت بر وزن فعلل و بهینه بر وزن فعلل و غلبه بر وزن فعلل و
مصادر بر وزن فاعول و مکتبه بر وزن فعلل و مسایه بر وزن فاعول و غیر ذلک چون که استعمال این اوزان بر وجه قلت بلکه ندرت است
لهذا ناظر ازان قطع نظر فرموده که لای فی الرضی

له قول چارمین یعنی فعلان کسر حرف دوم
یعنی عین نیز آمده چون نزد آن جسی فرموده
از نصر و نصر و عین و وزن ثالث یعنی فعل کسو
و مفتوح العین هر دو آید چون غلبه یعنی فعل عین
غلبه کردن و صرفه یعنی دردی کردن که له
مفتوح بر وزن فعلل یعنی فعل عین و سکون فافتح
عین ستون و مفتوح بر وزن فعلل یعنی فعل عین
نصر و نصر و عین یعنی جسی از نصر و نصر و عین
بفتح فافتح و سکون عین و ضم لام و سکون و اود فتح
لام ثانی در نیم و در خواستند از ضرب لایض و این
وزن مطر نیست چنانکه صاحب شافیه آزاد کرده
نکرده پس از جمله شواذ محسوب باید ساخت که
له کیونز بفتح فافتح و سکون یا و ضم لام و سکون
فاد و فتح لام ثانی بودن و هست شدن از نصر
آن کیونز نکرده بوده و اود و یا هم آمدند و اودا کرده
ادغام کردند بعد از یک را ازان حذف نمودند و این
تخفیف کیونز مانده شواذ بفتح فافتح و سکون و این
داون از اسم بیع گال بفتح فافتح و عین تمام شدن
از کرم یکرم که بفتح فافتح و عین و الف و کسر لام
فتح یا نایند داشتن از اسمع که بفتح فافتح و عین
و فاد بر سر مثال اولی مفتوح است یک عین
در مثال رابع یعنی در فاعول و مکتبه بر سر اصل
ما قبل خود ساکن است چنانکه مثال آن گشت
که عین بفتح فافتح و سکون فافتح و سکون و فتح
لام ستون از اسم مخرج بفتح فافتح و سکون فافتح
فتح عین با گشتن از ضرب فافتح بفتح فافتح و سکون
عین فافتح کردن از نصر و فتح فافتح فافتح و سکون عین
و ضم لام و فتح و اود و کسر کردن از نصر که

نظم

وزن مصدر آمده اے ذی وقار
فعل و فعلی فعله فعلان بفتح
هم بخوان در چارمین فتح دوم
فعل و فعلی فعله فعلان بکر
فعل فعلی فعله و فعلان بضم
مفعلة مفعول فعل فاعول ست
فیعولهم هم فاعله هم فعال
هم فعالية ازين اوزان بدان
عین اول در همه مفتوح خوان
مفعلة مفعول فعل فاعول ست
هم فعیله هم فعیل و فاعله
این همه با فتح اول کسر عین
مفعلة مفعول هم مفعولة ست
هم فاعول هم فاعولة هم فاعول
در صورت لغات مذکوره وزن فعل بضم فافتح
بود والله اعلم مثبوت بضم فافتح و عین (بقیه بر صفحہ ۱۸)

از ثلاثی مجر و چل و چار
فعل و فعلی فعله فعلان بفتح
هم بخوان در چارمین فتح دوم
فعل و فعلی فعله فعلان بکر
فعل فعلی فعله و فعلان بضم
مفعلة مفعول فعل فاعول ست
فیعولهم هم فاعله هم فعال
هم فعالية ازين اوزان بدان
عین اول در همه مفتوح خوان
مفعلة مفعول فعل فاعول ست
هم فعیله هم فعیل و فاعله
این همه با فتح اول کسر عین
مفعلة مفعول هم مفعولة ست
هم فاعول هم فاعولة هم فاعول

و و قد و د و و و قبول که لای فی الرضی و علامه تفاسانی
و در توجیه فوشک که قبول مصدر و کرم بفتح فافتح

فیعله فافتح فافتح و سکون و سکون یا و فتح و سکون فافتح فافتح و سکون فافتح
در دو لغت از ضرب و عین و مکتبه و مکتبه که بفتح فافتح و سکون فافتح فافتح و سکون فافتح
عین ساکن است و پس و فاد و کسر که بفتح فافتح و سکون فافتح فافتح و سکون فافتح

لیکن اگر عدد مذکور مضاف باشد سوئے عدد دیگر درین صورت فائده مرتبه در آن مقصود نخواهد بود بلکه اطلاق آن بر هر فرد آن باشد بلا لحاظ ترتیب عدد چون قولا تعالی ثانی اثین اذ هائی الفاء ۱۰ جهت مزید اعتقاد التفات سابع مجر و اول که ابتداء کلام باین موقوف است بخلاف جزواتی که چندین احتیاج والتفات بدان نمی باشد ۱۰ قیاس

از هر شیئی و معنی صَرَبَ زیادہ زنده است و بس نسبت یکے ملحوظ نیست
○ ذکر فاعل عدد - فائده صیغه فاعل در اعداد برائے مرتبه می آید
خاص یعنی پنجم و عاشر یعنی دہم یعنی آنچه در شمار باین مرتبه باشد مگر در کمال
جزء اول را بوزن فاعل سازند و ثانی را بحال خود گذارند چون حادی عشر
ثانی عشر حادی و عشر و رابع و ثلثون و در عقود بعد عشر ہم چون عدد
اسم برائے مرتبه ہم باشد مثلاً عشر و ن بست ہم باشد و بست ہم ۱۰ ذکر
فاعل ذیکذا و صیغہ فاعل برائے نسبت ہم می آید و این را فاعل ذیکذا
گویند چون تَامِرٌ وَلَا بَیْنُ بمعنی صاحب تمر و صاحب لبن و همچنین تَمَّارٌ و
لَبَّانٌ ۱۰

باب دوم

در بیان ابواب مشتمل بر چهار فصل ○ فصل اول در ابواب
ثلاثی مجر چون از بیان صیغ افعال و مشتقات فارغ شدیم حالا بیان ابواب
میکنیم از بیان سابق دانستی که ثلاثی مجر در اشش باب است ○ باب
اول فَعَلَ یَفْعَلُ بفتح عین ماضی و ضم عین غابر یعنی مضارع غابر
بمعنی باقی است بعد زمان ماضی حال استقبال که مضارع بران
ولالت دارد باقی می ماند پس از مضارع را غابر گویند التَّصَرُّو والتَّصَرُّو

تَعْمَلُ و فَعَلَ بفتح فا و عین چون التَّصَرُّو والتَّصَرُّو و الدَّخُول و التَّطَلُّب و مثل التَّطَلُّب مخصوص باین باب است و از باب دیگر نمی آید ۱۰

آن اگر از خود می آید و طریق معرفت آن از
اسم فاعل و مبالغہ بر دو وجه است یکے آنکه
برائے آن فعل و مقدره ... ملاک آن معنی
باشد چون دافق بمعنی موقوف و یا مؤنث آن
مجر و از تابو چون خاکبش و طایق زن صاحب
جیض و صاحب طلاق در بنائے این شرط
آنست که کسیکشی مذکور باین مقسوس است
و چون الوجه علاقہ باد داشته باشد چنانکه
بِقَالِ اِزْجَمَ بَیْعٌ وَ بَیْعٌ اِزْجَمَ تِیَامُ نَدَمَ
شتر و شیکاف بجهت استعمال و مزادلت سیف
و گاہ صیغہ فاعل و فاعل هر دو در شیئی
واحد استعمال می آید چون شِاف و سالف
و وزن فاعل به نسبت فاعل درین معنی
زیادہ تر مستعمل است و استعمال هر دو موقوف
است بر سماع بدین وجه گندم فروش را و میره
فروش را فکاه خواهند گفت و علی ہذا القیاس
مولانا مولوی محمد علی عم فیض ۱۰
باب بیع هر دو باب آئینہ کثیر الاستعمال است
لیکن مثال وادی و اوج و ناقص یائی از نظر
نمی آید و بسبب خفت و کثرت استعمال معانی
این ابواب مختص ز شدہ اند بلکه برائے معانی
کثری می آیند لیکن اغلب لغزینصر برائے معنی
غلیبی می آید و درین حال متعدی باشد و بعد
فعلی واقع شود چنانکہ گوئی خاصصی قصصہ
و غالیفی فغلیبہ خصوصت کرد با من پس در
خصوصت غالب آدم برو ۱۰ ۱۰
مصادر این باب و علی ہذا مضار و دیگر ابواب
بسیار است از ان جمله است فَعَلَ یَفْعَلُ

۱۶ زیرا که افعال خلقی و طبعی بدرجہ سرایت نتواند کرد و گله زیرا که درین حالت معنی لزوم اذعان مسلوب میشود و گله چنانچه قوله تعالی تَحْسَبُ أَنَّ نَارَ الْمَلَكُوتِ
 ذُرَّةً قَبْضًا مَعْقُودَةً در صورت لغت مذکور از سبع خواهد بود و ظرف این باب کسر معنی آید به تبعیت مضارع مگر و فیکلمه بفتح عین مستعمل باشد درین
 صورت مضارع است که ظرف او مفتوح العین کیده (۲۱) گله و آن برصیقل استقرای این دست و پاکی شد و فیک استوار داشت و فیک مزارا شد و ورت میرا

کَرَمٌ یُکْرَمُ کَرَمًا وَکَرَامَةً فَهُوَ کَرِیمٌ الامر منه اَنْکَرُمُ الیٰ ایں باب لازم
است ازاں مجهول و مفعول نمی آید ○ فعل بر دو قسم است لازم و متعدی
○ لازم فعلی را گویند که بر فاعل تمام شود و اثر آن بر دیگرے ظاهر نشود چون
کَرِهَ زَیدٌ وَجَلَسَ زَیدٌ ○ و متعدی آنکه اثر آن از فاعل بدیگرے رسد
مثل ضَرَبَ زَیدٌ عَمْرًا وَاکْرَمَ بکرٌ خَالِدًا. همین جهت که اثر فعل لازم بر
دیگرے ظاهر نمی شود و مفعول بهیون میباشد که بران اثر ظاهر میشود از فعل لازم
مفعول نمی آید ○ و فعل مجهول منسوب بمفعول میباشد لهذاں هم از لازم
نمی آید مگر هرگاه که فعل لازم را بحرف جر متعدی کنند مجهول و مفعول ازاں می آید
چون کَرِمٌ بِه مَکْرُومٌ بِه ○ باب ششم فَعْلٌ یَفْعُلُ بکسر العین فیما
الْحُسْبِ وَالْجِسْبَانِ پنداشتن حُسْبٌ یُحْسِبُ حُسْبًا وَجِسْبَانًا فَهُوَ حَاسِبٌ وَ
حُسْبٌ یُحْسِبُ حُسْبًا وَجِسْبَانًا فَهُوَ مُحْسِبٌ ○ صحیح ازیں باب جز حُسْبٌ
یُحْسِبُ نیامده و دران هم در مضارع فَعْلٌ عَیْنٌ نیز آمده است دیگر چند کلمه مثال و
لغیف ازیں باب آمده اند ○ فصل دوم در ابواب ثلاثی مزید فی مطلق
ثلاثی مزید فیہ دو قسم است ملحق و غیر ملحق که مطلقش نامند ○ مطلق آنرا گویند

که بزیادت حرف بروزن رباعی گردد و جز معنی باب ملحق بمعنی دیگر در آن نباشد چنانچه
 ابر معنی در باب الحاق نوشته که کافست که زیادت الحاق
 در آن موضع بر آن اعراف معنی جدید ملحق نباشد چنانچه بروزن

ویرایش شده و این قلیل است و گاهی برای اصل یعنی نمی باشد چون کَلْبٌ وَزَكَبَ كَرِهُوا یعنی کَلْبٌ و زَكَبَ برای معنی موضوع گردیده؛ البته این قید تیار نیست که بعضی شرط کرده اند اما قیاسی که منتهی به مردان تغییر نیابد این شرط خود شایسته است زیرا که معنی حَقْلٌ و شَمْلٌ و کوثر مخالف حَقْلٌ و شَمْلٌ و کوثر است و از نظر مصنف ما نیز این شرط انقاع یافت زیرا که اگر میخواستی کلمات مخالف معنی مجرورست لیکن مخالف معنی قیاسی را بر خود پس تعریف مصنف جامع مانع است و شیخ

۱۰ جواب سوال مقدمه مثل اجتناب و اگر م را چا ملحق بر مای گویند و تقریر جواب آنکه در ملحق و ملحق بر آنجا و معنی شرط است اجتناب و اگر م بر آن معانی تحقیق می آید بـ که زیر آن م و تنقیح ملحق بر م معلوم کنند ملحق بر م بر وزن آن گرانیدن بـ که بدو صورت بندد بـ که بدان حق علامت آن است که اختصاص معانی آنرا می باشد و چونکه در آن در افعال اصحاب معنی مطاوعت می سازد و معنی مطاوعت در لغت

[illegible]

جَلَبَبَ و مطلق آنکه چنین نباشد یعنی بروزن رباعی نگرود و اگر گرد باب آن
معنی دیگر هم داشته باشد چون اجْتَنَبَ و اَلْكَرَمَ ۝ چونکه ذکر ملحق بعد ذکر رباعی
می آید چه فهم آن بر فهم رباعی موقوف است لهذا اولاً ذکر مطلق کرده میشود و آن
بر دو قسم است با همزة وصل و بی وصل اول را هفت باب است ۝ باب
اَوَّلُ افْتِخَالٍ علامت این باب تا زانده است بعد فاکلمه چون اَلْاجْتِنَابُ
پر همز کردن ۝ تصریفه اَجْتَنَبَ یَجْتَنِبُ اِجْتِنَابًا فَهُوَ مَجْتَنِبٌ و اَجْتَنَبَ مَجْتَنِبٌ
اِجْتِنَابًا فَهُوَ مَجْتَنِبٌ الامر منه اِجْتَنَبَ و اَلْتَهَى عَنْهُ لَا يَجْتَنِبُ الظَّنَّ منه
مَجْتَنِبٌ ۝ درین باب و جمله ابواب ثلاثی مزید فیه و رباعی مجرور مزیدیه در فعل
ماضی مجهول سوائے ما قبل آخر که مسوری باشد هر حرف متحرک مضموم میشود و
ساکن بحال خود می ماند پس در اَجْتَنِبَ همزه و تا هر دو مضموم است و همچنین در
اُسْتُصِرَّ و در فی ماضی این باب و جمله ابواب همزه و وصل چون همزه و وصل سبب
در آمدن ما و لا بیفتد الف ما و لا هم ساقط شود پس مَا اَجْتَنِبَ لَا اَجْتَنِبَ مَا
اَفْعَطَ لَا اَفْعَطَ مَا اُسْتُصِرَّ لَا اُسْتُصِرَّ گویند ۝ اسم فاعل درین باب
جمله ابواب ثلاثی مزید و رباعی بروزن مضارع معروف آید جزا نیکه مضموم
بجائے علامت مضارع می آید و ما قبل آخر اگر همزه می دهند اگر مسور نباشد
و اسم مفعول مثل اسم فاعل می باشد مگر ما قبل آخر دران مفتوح می باشد و اسم

۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷۳
۶۷۴
۶۷۵
۶۷۶
۶۷۷
۶۷۸
۶۷۹
۶۸۰
۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰
۷۰۱
۷۰۲
۷۰۳
۷۰۴
۷۰۵
۷۰۶
۷۰۷
۷۰۸
۷۰۹
۷۱۰
۷۱۱
۷۱۲
۷۱۳
۷۱۴
۷۱۵
۷۱۶
۷۱۷
۷۱۸
۷۱۹
۷۲۰
۷۲۱

اسم فاعل و اسم مفعول :

لے ہر سہ حروف از قسم مجبورہ ست و مجبورہ عبارت ست از حروفیکہ در ادائے آن جبر و بطور آید و آن نوزده حروف لمنہرہ الف عین حین قاف جیم یا و او لام ر نا طا ظا دال نون ذال یا نیم صاد و جودے غلظت قور یض اذ غرا جند مطیع است و موسسہ ضد مجبورہ و آن دہ اندکین جاتین حاتتا کات حاصدا قافا کہ مجبورہ وے ششک حصہ و چونک رودایار کنہ بر خود

مکروه لہذا ابدال آن بدال کہ قریب المخرج است واجب بنذرند و سوال آیا بدال چہ ابدال کنند و بالعکس جائز نہ جواب زیار دال ہم قریب المخرج است از تا وہم موافق است از ذال و تا در صفت جہر پس دال بمنزلہ متوسط قرار یافت در میان تا و حروف مذکور و این صفت در تا و معقوبست بے زیار دال و تا قریب المخرج است و ادغام متقاربین واجب است چنانچہ در مقام خود ذکر خواہد یافت بے گاہ بنابر آنکہ ابدال ذال بدال درین صورت جائز است نہ واجب بنظر اینکه در میان دال و ذال اتحاد ذات نیست محض اتحاد در قسم الیہ موجود است و این قدر مناسبت مفید از ابدال ست زکافی برائے وجوب بے گاہ سوال درین صورت آیا بدال بدل کردہ در دال چہ ادغام کنند مثل دیگر اخوات آن با و دیگر قلت افعال نیز درین صورت حاصل ست جواب زیار دال از دال اعظم است در مد صوت و این صورت ادغام ذال بدال بمنزلہ ایست کہ ظرف کبیر را در ظرف صغیر بعینہ دارند بے گاہ این ہر سہ حروف مستعلیہ اند یعنی در خارج آن زبان مائل بعلو می شود و این ہر سہ حروف را خاصہ مطبوعہ نیز خوانند و تا حروف منخفضہ است زیرا کہ انحنای لازم موسوس است و تجویز ابدال در این حرف نیز ہوجہ کہ در مجبورہ و موسوس گذشت بے گاہ و در تجویز ابدال تا بے گاہ بعینہ چنانکہ در حروف سابق ذکر یافت و چہین دیگر ادغام آن بے گاہ بالعکس جائز نیست یعنی اطرب اکثر بخوانند زیرا کہ صاد و ضاد در مد صوت اعظم اند

ظرف بردن اسم مفعول آن باب آید و آلہ واسم تفضیل ازین ابواب نیاید اگر ادائے معنی آلہ منظور باشد لفظ مابہ بر لفظ مصدر بیفزاید مثلاً مَا يَهِ الْجِنَابُ گویند و اگر ادائے معنی تفضیل منظور باشد لفظ اَشَدُّ بر مصدر منصوب بیفزایند مثلاً اَشَدُّ اجْتِنَابًا گویند و در لون و عیب کہ در ثلاثی مجرد ہم اسم تفضیل از ان نیاید ہم ادائے معنی تفضیل ہمین وضع کنند مثلاً اَشَدُّ حَمَرَةً و اَشَدُّ صَمَمًا گویند قاعدہ اگر فائے افعال دال یا ذال یا ز با شد تائے افعال بدل شود و در ان دال فاکلمہ وجوباً مدغم شود چون اَذَعَلِي و ذل سہ حالت دارد گاہے بدل بدل شدہ در دال مدغم شود چون اَذْكَو و گاہے دال را ذال کردہ فاکلمہ را در ان ادغام کنند چون اَذْكَو و گاہے بے ادغام دارند چون اَذْكَو و تا در حالت دارد گاہے بے ادغام دارند چون اَزْجَر و گاہے دال را ز کردہ زائے فاکلمہ را در ان ادغام کنند چون اَزْجَر قاعدہ اگر فائے افعال صاد و ضاد و طا و ظا باشد تائے افعال بطل بدل شود پس طامدغم شود وجوباً چون اَطْلَب و ظا گاہے طاشدہ مدغم شود چون اَطْلَو و گاہے بے ادغام ماند چون اَطْلَو و گاہے طانا ظا کردہ ادغام کنند چون اَطْلَم و صاد و ضاد بے ادغام مے ماند چون اَصْطَلَب و اَصْطَرَب و گاہے طارا صاد یا ضاد کردہ ادغام میکنند چون اَصْبَر و اَصْرَب قاعدہ اگر فائے افعال تا باشد ر و است کہ تا تا شود پس ادغام یابد

له و انکه الفاظیک برائے الوان و محبوب شکی که لازم ذات باشد حق این باب ست و گاهی برائے الوان و محبوب عارضی نیز می آید و بها الغیر از لوازم این باب است و گاهی از اشتداد اشتغال که در احوال و دران از غلظت باب است و فرق ما بین در تعداد حروف است و پس در یک فقره اخف الحركات است و گاهی ما بین آنکه اصل در تحریک حروف سالکی کسر است ۲۵ زیرا که سکون در افعال مجرور بمنزله کسر است و در اسما و پس برگاه سکون در یک متبوع مذکوره عطف

آن اولی است از دیگر حرکات و عدول ازان به
باعتبار غیر مستحق **هـ** زیرا که لام دوم ساکن
است بسكون غیر لازم و در مثل این صورت
ادغام جائز است نه واجب ابل حرس شریفین
بر اصل خود دارند **ج** یعنی مثل **بِخَرَجُوا** امر
غائب و لا یخْرُجُوهُ حیاض و این حرکت و لا یخْرُجُوهُ
در هر چهار صورت جائز است **ک** **هـ** سوال
در ناقص باب افعال لام مشدده چنانی آید
و با وجود که ادغام درین باب اصل است
جواب اصل درین باب نکرار لام است
نه ادغام آن و ادغام عارضست بسبب اجتماع
و حرف مکرر و در صورت ادغام در ناقص
ادغام دو واو و دو یا و در آخر کلمه لازم می آید
و آن متعجب با استقبال است و بنا بر آن اختلاف
است در باب افعال کلام اول را زائد است
در ناقص ثانی اما قول مصنف دال بر آنکه کلام اول
در زائد است چرا که مثل ارغوی را در ناقص داخل
است و اگر لام ثانی زائد باشد درین صورت
در ناقص نخواهد بود **هـ** **اِذْ یَعْبُوْهُ** اصل آن
اِذْ یَعْبُوْهُ بود چون **اِخْرَجُوْهُ** و مصدر آن ارطوا
است و او را در بنا بر قاعده اعلان بیامد که در گذشته
و یا را با افزودن **اِذْ** یعنی شد سوال در **اِذْ یَعْبُوْهُ**
و با وجود موجود بودن علت ادغام اعلان چرا که
جواب زیرا که اعلان مقدم است بر ادغام
درم در اعلان بیشتر است از ادغام **ج** و او
اول را چنانکه اسماست دارند و با وجود که بر مذنب
مصنف **و** او اول زائد است و زائد بر تفسیر
اول است **ج** و **ج** برای حفاظت اصل باب

[illegible]

برای هر یک از این افعال در همین کده مشخص شود به حسب قواعد اجوف و بوزن و ادعای بحرهای شود و التباس لازم آید باب افعال چون افعال مرکب و افعال مجزئ، مثلاً اصل آن دو قسم است وید نام کرده و تعلیقات و احکام باب بیعض مثل باب سابق و فرق ما بین دو باب آنست که افعال اغلب برائے الوان و محبوب لازم آید و افعال برائے

عاضضه که برعکس نیز آید، یعنی همه صیغ جوب اینست که شرط درین قاعده اینست که صیغ ناقص باشد و در آن جواب هم که صیغ اشتقاق تعلیل از حرف و دیگر مشتقات

له این بر سر باب و باب افعال همیشه لازم آید و باقی ابواب لازم و متعدی هر دو آید و مبالغه در این باب لازم است و در قرآن شریف نیامده : **کله** جوهری در صحاح گفته که سوائے افعول کتب و افعول و غیره لغت دیگر در این باب متعدی نیامده : **کله** این باب از ثلاثی مجرد نیامده و این چنین باب را مقتضی و در محل خوانند و مبالغه از خواص این باب است و لازم و متعدی هر دو آید و بعضی لغت از افعال و افعیال نیز مقتضی **۳۶** آید چون اِظْفَرُوا فُظُرًا و در حرف خوردگرفت : فِعْصَلْ

اکبری **کله** اغلب این باب برائے تعدی می آید چنانکه فعل ثلاثی مجرد غیر متعدی به هجره باب افعال متعدی شود بمفعول واحد چنانکه گوئی اَذْهَبْتُ بِرُومِ اَوْرَاکِ مجزوا و ذهب است و اگر مجرد آن متعدی باشد متعدی شود بدو مفعول چنانکه گوئی اَخْضَرْتُ زَيْدًا وَ اَنْدَرْتُ

نَهْرًا برائے زید اول فعل لازم است و دوم مفعول به و اگر دو ثلاثی متعدی بدو مفعول باشد در این باب متعدی بسبب مفعول شود چون اَغْلَبْتُ زَيْدًا فَاَفْطَلْتُ

وَاَنَا كَرْدَانِدِم اورد که زید فاضل است و این صورت قلیل است و گاهی متعدی در این باب لازم شود چنانکه محدث زید را ساقش کردم زید را و او خند

استوده شد **له** هجره قطعی آنست که در وسط کلام برقرار ماند بخلاف هجره وصل که در متوکل

ساقه نشود زیرا که هجره وصل زائد بعضی است که برائے تعدی ابتدا بسکونی آید و سپس هجری عرض

معنوی از آن مقصود نبود و هجره باب افعال برائے افادت معانی است پس اسقاط آن ملام

مطلوب : **له** سوال هجره وصل در هر حاضر مضموم یا مکسر میباشد و اگر مکسر چه افتخ

دادند جواب در اگر مکسر هجره وصلی نیست بلکه قطعی است که از یکم حذف شده زیرا که اصل آن

یا اکریم بود و معنی آن اکریم چنانکه معلوم گشت : **کله** بدانکه حذف هجره در اگر مکسر بخلاف قیاس

است زیرا که قیاس مقتضی ابدال بود بوده بنا بر آنکه قاعده آنست که هرگاه دو هجره متحرک

هم آید و یکی مکسر نباشد هجره ثانی را باو بدل کنند لیکن چونکه تخفیف نام ابدال در حذف بیشتر

است لهذا در خلاف قیاس بنا بر کثرت استعمال حذف را اختیار کردند و در دیگر اخوات آن مثل

اَکْرَمَ وَ اَکْرَمَ ما وجود عدم اجتماع هجرتین حذف نمودند بعضی برائے موافقت باب زیرا که موافقت باب زداصل تصریف اہم است :

تصریف اکریم یَکْرِمُ اَکْرَمًا فَهُوَ مُکْرِمٌ وَ اَکْرِمُ یَکْرِمُ اَکْرَمًا فَهُوَ مُکْرِمٌ الامر منه اَکْرِمُ و النہی عنه لَا تُکْرِمُ الظرف منه مُکْرِمٌ هجره قطعی که در ماضی بود

در مضارع یفتاد و رنه مضارع یَاکْرِمَانِ اِیْ اَنْدَیْسِ در اَکْرِمُ دو هجره

یکم و یکم در آنکه ما وجود عدم اجتماع هجرتین حذف نمودند بعضی برائے موافقت باب زیرا که موافقت باب زداصل تصریف اہم است :

له سببیه گفته که اصل تشعیل فقال بکسر فاء تشدید عین بوده تا عوض حرف زائد در اول در آورند و یا را قائم مقام الف گردانند تا تشعیل شد و ماضی این باب که بدون تاست مؤید این مقال است و الله اعلم و اختلاف در عین این باب که زائد اول است یا ثانی نزد بعضی زائد اول است زیرا که ساکن است و عین ثانی متحرک است حرف ساکن بر آن

و این مذهب سببیه است و این باب اغلب

برای معنی کثرت و تعدیه می آید و قول تعالی و

غلقت الابواب تحت بست درها را و گفته اند که

تسمیه قرآن به تنزیل بهمین وجه است که منزل

آن در زمان کثرت واقع شده و جلد واحد مکرر

سوره و یک بار نزول یافت و قول تعالی نزلنا فیک القرآن

تنزیلاً و برای تعدیه نیز آید چون قرآن مجید

گردانیدم و او را تعدیه نیز آید چون آیه و

کثیر لا اله الا الله و الله اگر گفت و ما نحن علی

صاحب مظاهر به تشدید عین و در بعضی

قرآن تذکره به تخفیف نیز وارد شده در صورت

تذکره مصدر کاتب از مفاعله خواهد بود و قول

آن بمقابل فعل کاتب از آن قبیل است چنانکه

در آیه و تبتل الیه تبتلاً تشعیل بمقابل فعل

وارد گردیده و الله اعلم و رسی به اصل

باب مشارکت است در میان دو س یا دو

چیز و معنی فاعلیت و مفعولیت لیکن در

لفظ یک فاعل صریح باشد و دوم غفول

صریح و در معنی هر یک فاعل باشد و هر یک مفعول

چون ضارب حیزه که در لفظ ضمیر متکلم فاعل

است و زید مفعول و فی الحقیقه وقوع ضرب

از طرفین متحقق است از جانب واحد و این

باب اکثر متعدی آید و گاهی بمعنی مجزئ نیز آید

چنانکه سافرتم بمعنی سَفرْتُ و در بعضی مقام

معنی مشارکت نیز مسلوب میشود چون عاقبت

البص و عاقل الله به استیجاز از باب تفاعل

که تا بر فاعل مقدم است به استیجاز و در بعضی

فعل مفعول است و فی الحال و یا در فعل بجای

الف فاعل واقع است و وزن فعال در ناقص

نمی آید بسبب اشتغال و اوزان مکرر مسجوع است و قیاس را بر آن جاری نتوان کرد به استیجاز زیرا که قاعده تعریف آنست که هرگاه ما قبل الف مفعول باشد و در بعضی

حرکت ما قبل در شور چنانکه بجای خود ذکر خواهد یافت به استیجاز مصدر این باب بر وزن تفاعل نیز در محسب سماع و از خواص این باب مفاعله و فعل متشابه عین است

چنانکه گویی قتلته قطع بریدم و او را پس بریده شد و معنی کلف آید چون مجتوع بکلف جوع را پیدا کرد به استیجاز این باب نیز مثل مفاعله مفید مشارکت است

لیکن وزن ماضی مشارکت در اشعین بود و در این باب عام است خواه میان اشعین باشد یا متعدد و هر واحد لفظ صریح فاعل باشد و در بعضی هر واحد

فاعل و مفعول است

جمع می آمدند بسبب کراهت آل از آن حذف یک همزه مناسب بود پس بر آن

مواقت از جمله صیغ مضارع حذف کردند ○ باب دوم تشعیل علامات

آل تشدید عین است به تقدم تا بر فاء و علامت مضارع در این باب هم در

معروف مضموم می باشد چون انصرفت گردانیدن ○ تصریفه صَوَّفَ

يَصَوِّفُ تَصْرِيفًا فَهُوَ مُصَوِّفٌ وَصَوِّفٌ يَصَوِّفُ تَصْرِيفًا فَهُوَ مُصَوِّفٌ الامر

منه صَوِّفْ والنهي عنه لَا تَصَوِّفْ الظرف منه مُصَوِّفٌ ○ مصدر این باب

بر وزن فعال هم می آید چون کذاب قال الله تعالى وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا

و بر وزن فعال هم می آید چون سَلَامٌ وَكَلَامٌ ○ باب سوم مفاعلت علامت

آل زیادت الف است بعد فایه تقدم تا بر فاء علامت مضارع در این باب

هم در معروف مضموم می باشد چون المقاتلة وَالْفِتَالُ با هم کارزار کردن ○

تصریفه قَاتِلٌ يَمَاتِلُ مَقَاتَلَةً وَقِتَالًا فَهُوَ مُقَاتِلٌ وَقُوَّتِلَ يَمَاتِلُ مَقَاتَلَةً

وَقِتَالًا فَهُوَ مُقَاتِلٌ الامر منه قَاتِلٌ والنهي عنه لَا تَقَاتِلِ الظرف منه مُقَاتِلٌ

○ در فعل ماضی مجزئ الف بسبب ضمّه ما قبل و آورده ○ باب چهارم

تفاعل علامتش تشدید عین است با تقدم تا بر فاء چون التَّعَبُّلُ پذیرفتن ○

تصریفه تَعَبَّلَ يَتَعَبَّلُ تَعَبُّلاً فَهُوَ مُتَعَبِّلٌ وَتَعَبِّلُ يَتَعَبَّلُ تَعَبُّلاً فَهُوَ مُتَعَبِّلٌ

الامر منه تَعَبِّلُ والنهي عنه لَا تَتَعَبَّلِ الظرف منه مُتَعَبِّلٌ ○ باب پنجم تفاعل

نمی آید بسبب اشتغال و اوزان مکرر مسجوع است و قیاس را بر آن جاری نتوان کرد به استیجاز زیرا که قاعده تعریف آنست که هرگاه ما قبل الف مفعول باشد و در بعضی

حرکت ما قبل در شور چنانکه بجای خود ذکر خواهد یافت به استیجاز مصدر این باب بر وزن تفاعل نیز در محسب سماع و از خواص این باب مفاعله و فعل متشابه عین است

چنانکه گویی قتلته قطع بریدم و او را پس بریده شد و معنی کلف آید چون مجتوع بکلف جوع را پیدا کرد به استیجاز این باب نیز مثل مفاعله مفید مشارکت است

لیکن وزن ماضی مشارکت در اشعین بود و در این باب عام است خواه میان اشعین باشد یا متعدد و هر واحد لفظ صریح فاعل باشد و در بعضی هر واحد

فاعل و مفعول است

فاعل و مفعول است

له مذهب سبویه آنست که تا ثانی حرف شود زیرا که تا اول علامت مضارع آید و جدید که برائے علامت بود سابق را حذف سازد هرگاه اجتماع آن کرده شود و کوفین گویند که تا اول حذف شود زیرا که دوم علامت بایست بدانکه اگر بعد حرف تا مذکور دو تا دیگر با حرف متقارب المخرج در مابقی ماند در دو صورت ادغام متعین است زیرا که اجتماع حذف و ادغام در اول کلمه ممنوع است چون تناکک سوال در ۲۸ مضارع مجزول تا اچار حذف نکردند جواب زیرا که

درین صورت هر دو حرکت مختلف است پس نقل لازم نیاید و نیز اگر تائے ثانی را حذف کنند القیاس واقع شود در میان تعین و نقل و اگر تا را اول حذف کنند القیاس بقتل معروف لازم آید: **له** قال الله تعالى تَنْزِيلُ الْمَلَكِ وَالْوَرْثُ **له** قال الله تعالى تَنْزِيلُ الْمَلَكِ وَالْوَرْثُ **له** زیرا که حرف دو از ده گانه و تا بهم قریب المخرج اند و در تنقیح دو حرف متقارب المخرج بهم آید و ادغام آنها جائز باشد بخلاف حروف متحد المخرج که ادغام در آن واجب است: **له** دفع دخل ست که مصنف در سابق مزید فیہ ثلاثی غیر ملحق را در دو از ده باب حصر فرموده با وجودیکه اظهر و انا قل نیز از ابواب غیر ملحق اند پس از تقریر مصنف به متعین شد که هر دو باب مذکور باب جدا گانه قرار دادن خطاست و ما قال المصنف فمواضع شرح فصول اکبری: **له** اظهر و انا قل در اصل نظیر و تفاعل بود و تا بهما تفاعل فعل و تفاعل فعل شدن تا رابط و تا بدل کرده ادغام نمودند و هر وصل کسور در اول آوردند تا ابتدا بحرف ساکن لازم نیاید اظهر و انا قل شد قول تعالی فاعلموا و ادغام دیگر قاذرة و غیر فیها ازین باب است: **له** سبویه گفته که تا در بینه و خرج غیر عوض الف است که قبل آخر در اکثر مصنف غیر ثانی مجزوی آید و وزن فَعْلَال مظهر است فَعْلَال و فَعْلَال مسموع است و ملحق بدخبع چون فَعْلَال با زمان از اجزاع سبب سستی و در مصنف فتح در فَعْلَال جائزست چون زَلَّال و فَعْلَال بقصد تخفیف و نقل تضعیف و مهندس

علامتش زیادت الف است بعد فا و زیادت تا قبل فا چون التَّعَابُلُ بِالْكَافِ مَقَابِلُ شَدَن ۝ تصریفهم تَقَابُلُ تَقَابُلُ لَقَابُلًا فَهُوَ مُتَقَابِلٌ وَتَقْوِيلُ يَتَقَابِلُ لَقَابُلًا فَهُوَ مُتَقَابِلُ الْأَمْرَيْنِ تَقَابُلٌ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَتَقَابِلُ الظَّنُّ مِنْهُ مُتَقَابِلٌ ۝ در ماضی مجزول الف بسبب ضم ماقبل و او شده و تا درین باب و در نقل بقاعده که نوشته ایم یعنی اینکه غیر ماقبل آخر در ماضی مجزول هر مترک مضموم میشود مضموم گشته ۝ قاعده درین هر دو باب در مضارع هرگاه دو تائے مفتوح جمع شوند جائزست که یکی را حذف کنند چون تَقَبَّلُ در تَقَبَّلُ وَتَظَاهَرُونَ در تَظَاهَرُونَ ۝ قاعده چون فائے ازین دو باب یکی ازین حروف باشد تا تا جیم و ال ذال زائین شین صاد ضا و ظا تا جائزست که تائے تَفَعَّلُ و تَفَاعَلَ را با فاکم بدل کرده در آن ادغام کنند و درین صورت در ماضی و امر همزه وصل خواهد آمد باب اَفْعَلَ و اِقَاعَلَ که صاحب منشعب آنرا در ابواب همزه وصلی شمرده بهمین قاعده پیداشده اند چون اَفْكَهَرُ يَفْكَهَرُ اَفْكَهَرًا فَهُوَ مُفْكَهَرٌ و اِقَاعَلَ يِقَاعَلُ اِقَاعَلًا فَهُوَ مُقَاعَلٌ ۝ فصل سوم در رباعی مجز و مزید فیہ چون از بیان ابواب ثلاثی مزید غیر ملحق فارغ شدیم قبل بیان ابواب ملحق ابواب رباعی مجز و مزید فیہ بیان میکنیم پس بدانکه رباعی مجز در ایک باب است فَعْلَعَلَ چون اَبْعَثَعَلَ بر انگیختن ۝ تصریفه

این باب بر وزن فَعْلَال و اَفْعِلَال نیز آید فَعْلَلُ بفتح فاد سکون عین و فتح لام اول و ثانی و الف مقصوره چون قَهَرُ بزرگداشتن و فَعْلَلُم بضم فاولام اول و سکون عین و فتح ثانی و الف مدوده چون قَهَصًا و قَهَرٌ زاده چون قَهَصٌ قدیم بقدم آمدن و زانو زانو شدن این باب برائے معانی کشیده که احاطه آن مشکل است ۲۹ آن جمله ابتدا مانند خروج آواز کرد و هر حرفی بشکل بسم الله گفت و بجز صحیح درین باب منقول نشده و مضاعف و هموز نیز آید بر سبیل تکت صحیح چون (نصیر صوم)

بِعْتَرِ يَبْعَتِرُ بَعْتَرَةٌ فَهُوَ مَبْعَتِرٌ وَبِعْتَرِ يَبْعَتِرُ بَعْتَرَةٌ فَهُوَ مَبْعَتِرٌ

الامر منه بَعَثُ والنهي عنه لَا يُبْعَثُ الظرف منه مَبْعُوثٌ ○ علا

این باب بودن چار حرف اصلی در ماضی است و پس علامت مضارع
 است از آن فعل یلیب و غیره
 در این باب هم در معروف مضموم میباشد ○ قاعده کلیه در حرکت

علامت مضارع اینست که اگر در ماضی چهار حرف باشد همه اصلی یا بعضی

اصلی و بعضی زائد علامت مضارح آں در معروف ہم مضموم باشد چوں

يَكْرُمُ يُصْرَفُ يُقَاتِلُ يُبْعَثُ وَالْأَمْسُوحُ جُودٌ يَنْصُرُ يُجْتَنَبُ يُتَقَالُ

○ رباعی مزید فیہ یا بے ہمزہ وصل باشد و آن را یک باب ست تفعّل

علامت آن زیادت تا ست قبل چار حرف اصلی چوں التَّسْرُبُ پیرا ہن

پوشیدن ○ تصريفه تَسْرِبِلٌ يَتَسْرِبِلُ تَسْرِبِلًا فَهُوَ مُتَسْرِبِلٌ الامر

منه تَسْرِبٌ وَلَا تَنْسَرِبُ بَلْ الظُّفْرُ مِنْهُ مُتَسَرِّبٌ وَيَا بَاهِمَزِهِ

وصل آں را دو باب ست ○ اول افعال علامتش تشدید لام دوم

است و زیادت آن یک لام است بر چهار حرف اصلی و همزه وصل در ریاضی

وامرجوں الاقشعرا د موبرتن خواستن ○ تصریفہ اقشعرا یقشعرا

اَقْشَعُرًا فَهُوَ مُقْشَعِرٌ اَلْاَمْرُ مِنْهُ اِقْشَعِرْ اِقْشَعِرْ اِقْشَعِرْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ

لَا تُقْسِرُ لَا تُقْسِرُ لَا تُقْسِرُ الظُّفْرُ مِنْهُ مُقْسَرٌ ۝ اِقْسِرْ دِرَاصِل

می خواست لهذا فتنه برائے کثیر الاستعمال وضع
برائے قلیل الاستعمال مقرر کردند برائے اعتدال
بنانکہ اکثر اہل عرب غیر

حجازہ بین در مضارع کہ ماضی آن مکتور العین

تا دلیل باشد بر کسر عین و کسر اول ماضی چون انا

اعلم وانك تعلم واستنصر ويستنصر وجميع
 درابوايكه اول آن تا زمانه است كسره مذکور را

میدارند بنا بر مشابہت آن با فاعل در صفت
مطابق عت زیر اگر اغلب (۳۱) از آب برای مطاوعت

فی آید سوال حروف مضارع را در دو ابوابیکه ماضی

آن مضموم العین است چرا مضموم نکر دانید بجزوا
ضمه الثقل حرکات است واجتماع دو ضمه

موجب مزید استتقال سنت سوال فاو
عنہ راہ اکسہ و تجزئہ کر دینا جواب سکون فا

در مضارح اصل ست و عدم تجويز كسر عين

القياس واقع نشود: یعنی اگر در ماضی

آن اقل از چهار حرف یا اکثر از آن باشد که

دَحْرَجَتْهُ فَمَدَّ حَرْجٌ اِنْدَاخْتَمِ اور اِپس اِنْدَاخَتْهُ

در این مکررست: ۵۵ حکم این باب در باب

لزوم و دیگر خواص بعینه مثل احمر است و

عین و سکون لام اول و کسر لام ثانی نیز آمده و

برسبیل ملت چوں فتنه برآمده و طایفه بجمعه
اطمینان: ۱۰۰ قال الله تعالى تَقْشَعِرُّ مِنْهُ

ما جلود الذين يخشون ربهم موسى خیر میشود از
نقل کرده به عین داده لام را در لام ادغام

در باب اول در بیان احوال

بر طبق بر آن نیز زیاده کردند چون شیطانی مصلحتی
 ملحق بر خروج و از حرم و این قسم را ملحق بر اعیان مزید
 خوانند. علم مجرد آن جلب بای موصود برائے
 الحاق مکرر دانید و در زیادت این اختلاف
 است نزد بعضی ... و لکن هر یک بجای خود
 در مسائل مذکور و این باب در قرآن مجید نیاید
 به علم سوال مصنف سابق در ابواب
 ثلاثی مزید به لفظ علامت استعمال فرموده
 در این ابواب لفظ زیادت چرا ایراد نموده
 جواب تا تنبیه باشد بر اینکه اطلاق علمات
 بر روشنی آید که زیادت آن برائے حصول
 معانی مقصود باشد
 و در الحاق این معنی
 مفقود دست زبراک در
 ملحق صرف ترکیب وزن
 مطلوب است و پس به
 علم از جمله ملحقات
 غیر این باب در قرآن
 مجید نیامده قال الله
 تعالى لست علیهم بصییر
 نیستی بر ایشان نگاشته
 شده صو طر ماضی چو
 این باب در اصل صییر
 بوده یا از جهت ضم
 ما قبل خود و او گشت
 صو طر شده

له و این باب اکثر لازم می آید متعدد نیز آید بر مسمی ندرت چون قول شاعرانی ازل تعالی یغیر نذنی یا طرد عتی و یغیر نذنی ترجمه بدرستی که می بینم
 خواب را که غلبه میکند بر من و دفع میکنم او را از خود و غلبه میکند بر من و این هر دو باب لازم است بدانند که گاهی الحاق کرده شود کلمه دیگر بعد از حقیقه بر اصل
 ملحق به زیاده کرده می شود بر طبق نیز اضافه نموده می شود چنانچه شیطان و ملحق بر ملحق بدو خرج است بعد ۳۰ آن تا و نون و همزه که در دو خرج زیاده کرده اند

اِقْتَعَدَ بود و یَقْشَعُرُ یَقْشَعُرُ و یَمْجِنُ و یَصْغَحُ در صغیر احمر
 یَحْمَرُ ادغام کردند همچنین در صغیر این باب هم کردند مگر در این باب ما قبل
 اول متجانسین ساکن بود و لهذا حرکتش بما قبل داده ادغام کردند ○ بنا
 دوم اِفْعَلَالٌ علامتش زیادت نون است بعد عین و همزه وصل و ماضی
 و امر چون اَلَا یُرْشَقُ سخت شاد شدن ○ تصریف اَبْرُشَقُ یَبْرُشَقُ
 اَبْرُشَقًا فَهُوَ مَبْرُشَقٌ الامر منه اَبْرُشَقٌ والنهی عنه لَا تَبْرُشَقُ الظن
 منه مَبْرُشَقٌ ○ بیان ابواب ثلاثی مزید ملحق بر رباعی ○
 فصل چهارم در ثلاثی مزید فیه ملحق بر رباعی ثلاثی مزید ملحق یا ملحق بر رباعی
 مجرد باشد یا ملحق بر رباعی مزید اول را هفت باب است ○ ① فَعْلَلَةٌ زیادت
 آن تکرار لام است چون اَلْعَلْبَسَةُ چادر پوشانیدن ○ تصریفه جَلَبَبٌ
 یَجَلِبِبُ الهم ○ ② فَعْوَلَةٌ زیادت آل و او است بعد عین چون اَلتَّوَلَّةُ
 شلوار پوشانیدن ○ تصریفه سَوَّلٌ یَسْوِلُ الهم ○ ③ فَعْلَعْلَةٌ زیادت
 یا بعد فا چون اَلصَّیْطُورَةُ بر گاشته شدن ○ صیطرَ یَصِیْطُ الهم ○
 ④ فَعْلَلَةٌ زیادت یا بعد عین چون اَلشَّرِیْفَةُ افزونی بر گشته شدن بریدن
 ○ تصریفه شَرِیْفٌ یَشْرِیْفُ الهم ○ ⑤ فَعْوَلَةٌ زیادت و او بعد فا
 چون اَلجَوْدِبَةُ یا تاجیه پوشانیدن ○ تصریفه جَوْدِبٌ یَجْوَدِبُ الهم ○

له یعنی اولایا الف گشت بعده اجتماع
ساکنین شد در میان یا و نون تنوین یا بیفتاد
مَقْلَسْ شد به ^۱ یعنی ملحق بر با می مزید قسم
ست اول ملحق به تَفَعَّلْ یعنی تَشَدُّدْ و ملحق
با فَعَّلْ یعنی اِفْرَاشْان قسم ملحق با فَعَّلْ
یعنی اِفْشَرْاد سوال سابق اِفْشَرْاد از
اِبْرَشاق مقدم ذکر فرموده درین جا ملحق اِفْشَرْاد
لاحظ نمود که در اند جواب بنا بر تنبیه برین معنی
که مثل اِقْتِنَسْ و اِشْتَقَرْ مطر و ست و مثل
اِزْوَجْ ملحق اِفْشَرْاد شاذ و غریب به مولانا
محرر علی هم فیضه ^۲ یعنی ملحق به تَفَعَّلْ یعنی
تَشَدُّدْ هشت باب است و ازین باب ^۳
کدام در قرآن مجید نیامده ^۴ بلکه زیاد
مادرین ابواب در اکثر برائے الحاق نیست، بلکه
برائے معنی مطاوعت است چنانکه در تخریج بود
و مطاوعت در اصطلاح اهل تصریف عبارت
ست از آنکه فعلی را بعد فعلی ذکر نمایند برائے
اظهار آنکه مفعول آخر فاعل قبول کرده است
چون و تخریجه فَعْدُ خَرَجَ گر دانیم او را پس
بگردید به مصنف تصریف این ابواب را
ذکر نکرده بنا بر آنکه تصریف این ابواب بعضی
مثل ملحقات بر با می مجر دست با و بی تفاوت
زیرا که تَجَلَّبَ مثل جَلَبَ و تَسَرَّوْشَ مثل سَرَّوْشَ
و تَشَقَّطَ مثل شَقَّطَ و تَجَوَّزَ مثل جَوَّزَ
و تَقَلَّسَ مثل قَلَّسَ و تَقَلَّسَ مثل قَلَّسَ
بزیادت تا در اول و باب مَشْكَوْشَ و تَغَفَّرَتْ
همه و از قبیل شاذ و غریب اند پس تصریف این ابواب
را بر تصریف سابق ملحوظ باید داشت +

- ⑥ تَعْنَلَةُ بزیادت نون بعد عین چون اَلْقَلَسَةُ کلاه پوشانیدن
تصریفه قَلَسَ یَقْلَسُ إلّا ⑦ فَعْلَلَةُ بزیادت یا بعد لام چون اَلْقَلَسَةُ
کلاه پوشانیدن ⑧ تصریفه قَلَسَ یَقْلَسُ قَلَسَاةٌ فَهُوَ مَقْلَسٌ وَقْلَسِي
یَقْلَسِي قَلَسَاةٌ فَهُوَ مَقْلَسِي الامر منه قَلَسَ والنهی عنه لَا تَقْلَسِ الظرف
منه مَقْلَسِي ⑨ اصل قَلَسَ یَقْلَسُ بود یا متحرک ما قبل مفتوح یا ارا الف
کرد و همچنین قَلَسَاةٌ مصدر که قَلَسَ بود و همچنین یَقْلَسُ مضارع مجهول
که اصل آن یَقْلَسُ بود و در مَقْلَسِي مفعول که اصل آن مَقْلَسِي بود لیکن
در ا الف بسبب اجتماع ساکنین با تنوین بیفتاد یَقْلَسُ مضارع معروف
که اصل آن یَقْلَسُ بود یا را ساکن کرد و همچنین مَقْلَسِ اسم فاعل که اصل آن
مَقْلَسِي بود لیکن یا ئے آن بعد سکون بسبب اجتماع ساکنین با تنوین بیفتاد
و ملحق بر با می مزید یا ملحق به تَفَعَّلْ ست یا ملحق با فَعَّلْ یا ملحق با فَعَّلْ
اول را هشت باب است ① تَفَعَّلَ بزیادت تا قبل فا و تکرار لام چون تَجَلَّبَ
چادر پوشیدن ② تَفَعَّلَ بزیادت تا قبل فا و او میان عین و لام چون تَسَرَّوْشَ
شلوار پوشیدن ③ تَفَعَّلَ بزیادت تا قبل فا و یا بعد فا چون تَشَقَّطَ شیطان
شدن ④ تَفَعَّلَ بزیادت تا قبل فا و او بعد فا چون تَجَوَّزَ پاستا پوشیدن
⑤ تَفَعَّلَ بزیادت تا قبل فا و نون بعد عین چون تَقَلَّسَ کلاه پوشیدن ⑥

له در باب تَعَفُّتْ و تَعَفُّتْ اختلاف است
بعضی گویند که طعن است زیرا که در دو حرف آمد
ست در تَعَفُّتْ تا ویم زانده و در تَعَفُّتْ تا اول
و تا آخر و بعضی گویند که طعن نیست بلکه ویم در
تَعَفُّتْ و تا آخر در تَعَفُّتْ اصلی ست زیرا که
الحاق را در اول کلمه می شود و این دعوی نزد مصنف
ضعیف است چنانکه ذکر خواهیم یافت و صاحب
فصول اکبری نگاشته که این باب نادرست و
نادرش معدوم و نادر آنرا گویند که فصح نباشد
اگر چه خلاف قیاس نبود و استعمال آن کمتر آید و
شاید آنرا گویند که مخالف قیاس باشد اگر چه موافق
استعمال فصحی باشد و غریب آنرا گویند که فصیح
نباشد و در استعمال کم آید و هر دو قسم اول مقبول
است و ثالث مردود است بلکه نقل در اصل
تَعَفُّتْ بر تنوین بود و وضع لام را بکسر و نقل
کرده بنا بر موافقت یا بعده ضمیر یا در شوال
داشته ساکن کردن نقل شده است بلکه
بعضی در باب اِقْعَسَ و اِسْلَقَا گفته اند
که همزه و نون برائے الحاق نیست بلکه احدی
در اِقْعَسَ و الف در اِسْلَقَا برائے الحاق
است زیرا که الف و همزه و نون زانده در طعن
بر آن یعنی با حتماً نیز موجود است و شرط در
زیادت الحاق آنست که زیادت در مقابل فاعل
مین و لام باشد و شیخ رضی گفته که جمله زانده
اِقْعَسَ و اِسْلَقَا برائے الحاق است و
مردود نیست که چند زیادات الحاق بمقابل فاعل
عین و لام آید زیرا که در طعن بر همزه یا عین زانده
حروف زانده طعن بر در طعن لازم است و همزه و
نون در اِقْعَسَ و اِسْلَقَا از آن قبیل ست
و مصنف نیز مذکور ثانی را اختیار فرموده مولانا محمد علی عم فیضه که صاحب فصول اکبری نوشته که این باب هم از قبیل نادرست و نظیر آن کمتر وارد گردیده

تَفَعَّلْتُ ۷ زیادت تا ویم قبل فاعل چون تَمَسَّكْتُ ۸ مسکین شدن ۷ تَفَعَّلْتُ ۸
زیادت تا قبل فاعل و تا ۷ دیگر بعد لام چون تَعَفَّرْتُ خبیث شدن ۸ تَفَعَّلْتُ ۸
زیادت تا قبل فاعل و یا بعد لام چون تَقَلَّیْتُ کلاه پوشیدن ۷ صرف صغیر این
ابواب را بر وزن صرف صغیر تَمَسَّكْتُ باید گردانید و در باب آخر یعنی تَقَلَّیْتُ تعلیل
بقیاس قَلَّیْتُ ۱ قَلَّیْتُ باید کرد و در مصدرش ضم لام اول را بکسر بدل کرده اعلان قَلَّیْتُ
کرده اند ۷ طعن با فَعْلَال را دو باب است ۱۰ اِفْعَلَّالُ زیادت لام
دوم و نون بعد عین و همزه وصل چون اِقْعَسَ ۱۱ سین و گردن بر آورده خرامیدن
۱۲ اِفْعَلَّالُ زیادت یا بعد لام و نون بعد عین و همزه وصل چون اِسْلَقَا
بر قفا خفتن ۷ اِسْلَقَا یَسْلَقُ اِسْلَقَا ۱۳ فَهُوَ مُسْلَقُ الامر منه اِسْلَقَا
والنهی عنه لَا تَسْلَقُ الظرف منه مُسْلَقُ ۷ در مصدر این باب که اصلش
اِسْلَقَا ۱۴ بود یا بسبب وقوع آن در طرف بعد الف همزه شد و در دیگر صغیر
تعلیل بقیاس باب قَلَّیْتُ باید کرد ۷ طعن با فَعْلَال را یک باب است ۷
اِفْعَلَّالُ زیادت واو بعد فاعل و تکرار لام چون اِکُوْهَدَا ۱۵ اِکُوْهَدَا ۱۶ کوشش کردن
اِکُوْهَدَا ۱۷ یَکُوْهَدَا ۱۸ اِکُوْهَدَا ۱۹ فَهُوَ مُکُوْهَدَا ۲۰ الامر منه اِکُوْهَدَا ۲۱ اِکُوْهَدَا
اِکُوْهَدَا ۲۲ والنهی عنه لَا تَکُوْهَدَا ۲۳ لَا تَکُوْهَدَا ۲۴ اِکُوْهَدَا ۲۵ در جمع
صغیر این باب ادغام ست تعلیل بوضع صغیر اقشعر بر زبان باید آورد ۷

(بقیه از صفحہ ۳۳) نوشته است که شُکُنْ و تَشُکُنْ
و تَشُکُنْ هَا زَیْدٌ یُنَاسِ بِهِنَّ و تَشُکُنْ و مَادَةُ
مُنَاسِبَتْ بِاعْتِبَارِ دَلَالَتِ مَطَابِقِ یَا فَعْلٌ یُشَوِّدُ

مصنف

له و دیگر آن که مثلاً اگر الف تفاعل برائے

الحاق بود درین صورت الف مذکور در مصدر و

اسم فاعل و مفعول خواهد آمد درین صورت

قول او که الف در وسط اسم برائے الحاق نمی آید

جمع خواهد بود: **هـ** چون عَلِمْتُ و تَرَوْتُ و

و ضَلَعْتُ و شَرِيفٌ و جَوْرٌ و غَلَسَتْ و غَلَسَتْ

سوال تَعْقُرٌ که در آخرش تاست بنا بر

ضابط مذکوری باید که ما بعد ساکن اولش مفتوح

بوده و لاکن مفتوح نیست جواب ضابط مذکور

برائے مصادر نیست که تا زمانه در آخر آن باشد

تا که در آخر تَعْقُرٌ ست در آن اختلاف ست

نزد بعضی اصلی ست و نزد بعضی زائده و کله

اول برائے الحاق ست بنا بر این اختلاف

مصنف آنرا در قسم ثانی داخل فرموده: **هـ**

چون شَیْطَانٌ و تَجَرَّبَ و تَشُکُنْ و تَعْقُرٌ

و غَلَسَتْ اصل آن تَعْقُرٌ بضم لام بود ضمیر را

بکسر بدل کردند چنانکه سابق گذشت: **هـ**

جواب سوال مقدر که در اِفْعَلٌ و اِفْعُلْ همزه

در ابتدا موجود یا نکر ما بعد ساکن اولش مکسور

نیست: **هـ** دفع مظهر است که با فتح می

و در ضبط حرکت ما بعد ساکن اول پیوست

با وجود عدم تعرض حرکات دیگر حروف مثل فا

و عین و لام: و مولانا محمد علی کاتبوری عم فیض

شافیه تَفْعَلُ و تَفَاعُلُ را از ملحقات شمرده جمیع محققین تخطیه انموده اند بهمین

جهت که هر چند تَفْعَلُ و تَفَاعُلُ بروزن رباعی گردیده لیکن درین هر دو باب خواص

و معانی زائدست نسبت به ملحق پس مناسط الحاق یافته نمی شود: **قاعده** حضرت

استاذی مولوی سید محمد صاحب بریلوی عَفَرَ که برائے ضبط حرکات مصادر غیر ثلاثی مجرد

قاعده تقریر فرموده اند افاده نوشته می شود: **قاعده** هر مصدر غیر ثلاثی مجرد

که در آخرش تا باشد و ف مفتوح بود ما بعد ساکن اولش مفتوح باشد چون مَفَاعَلَةٌ

و فَعْلَةٌ و ملحقات آن: و هر مصدر مذکور که تا قبل فائے آن باشد و ف مفتوح

بود ما بعد ساکن اولش مضموم باشد چون تَقَابُلٌ و تَقَبُّلٌ و تَسَرُّبٌ و ملحقات آن: **هـ**

و اگر فاسکین بود ما بعد آن مکسور باشد چون تَصْرِيفٌ: و هر مصدر که همزه وصل در

ابتدا داشته باشد ما بعد ساکن اولش مکسور باشد چون اِجْتِنَابٌ و اِسْتِنْصَارٌ و غیر آن جز

اِفْعَلٌ و اِفْعُلْ که از فروغ تَفْعَلُ و تَفَاعُلُ اند اصلی انا ابواب همزه وصل نیستند: **هـ**

هر مصدر که همزه قطعی اولش باشد ما بعد ساکن اولش مفتوح بود چون اِفْعَالٌ درین

قاعده وجه ضبط حرکت ما بعد ساکن اول بالخصوص اینست که خطا در تلفظ بهمین حرف

بیشتر از مردم واقع می شود اکثر مناسبت و دیگر مصادر مَفَاعَلَتْ را بکسر عین و اِجْتِنَاب

را بفتح تا بر زبان می آرند: **قاعده** برائے ضبط حرکت عین مضارع معلوم در ابواب

غیر ثلاثی مجرد: اگر در ماضی تا قبل فا باشد عین مضارع مفتوح خواهد بود و الا

جواب دخل مقدر که در تفعّل و طعناش با وجودیک تا قبل فاموجودست عین دران مفتوح نیست بلکه ساکن است: **سوال** ماقبل آخر در طیر ذی النحر کسور گردانیدند جواب زیرا که تغییر مضارع از ماضی اصل است و تغییر مذکور بعد و جوهی شود به سقوط هز و وصل چنانکه در کتابت و کشش و نویسیم حرف اول چنانکه در پیشتر مذکور است موافقت **۳۵**

مضارع هیچ تغییر در اول نیافته نظر بر این تغییر حرف نیز دران تجوید نمودند: **رضی الله عنه** و آنکه هز و اذا اقصاء ملحق است و در خارج آن صورت کرد پیدا می شود لهذا ادا آن بر ملاحظه نقل است لهذا اگر از اهل حماز خصوص اهل قریش به تخفیف آن حماز اند چنانکه از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب منقول است ذل القرآن یطیّان قریش و کشید و بافتاب هز و لولا آن که بر علی علیه السلام نزلا الهز علی النبی صلی الله علیه و سلم با تخریج ترجمه اش آنکه نازل شد قرآن بر بان قریش و ایشان اصحاب هز نیستند و اگر آن بود که جر بر نازل شد با تخریج بر علی علیه السلام و سلم استعمال هز می کردیم و در غیر اهل حماز هز مثل سائر حروف صحیح است و تخفیف آن بنظر استحسان است و نظر بر احتیاج و تخفیف هز مختصر است و ابدال و اصل و حذف و قواعد آن در رساله ذکر خواهد یافت و شرط در تخفیف هز آنست که در ابتدا کلام ملحق نشود زیرا که ابدال هز به موافقت بر ماقبل خود و این معنی در وسط موجود است: **رضی الله عنه** اعلان نیز در صورت دارد ابدال و اسکان و حذف و اطلاق اعلان بر تغییر هز نمی آید چنانکه تغییر حرف علت را تخفیف خوانند و نظر بر حذف نفس است و ابدال حروف علت و هز و لفظ ابدال عام است و در حروف علت و هز و **۵** در اوصی که در اصل از و من بود تا وزن مذکور موجود است چنانچه هز بدل نموده جواب در اوصی اطلاق و ابدال معارض شدند و هر جا که اطلاق و ابدال معارض شوند اعلان را ترجیح دهند زیرا که تخفیف اعلان بیشتر است از ابدال

کسور و در رباعی و طعناش کل آن لام اول و هر فیکه بجای آن باشد حکم عین دار پس **لَفَاعِلٌ وَ تَفَعَّلٌ وَ تَفَعَّلٌ** در طعناش ماقبل آخر در مضارع معلوم مفتوح باشد و در جمله ابواب دیگر کسور **باب سوم در صرف هموز و معتل و مضاعف** **فصل بر سه** چون از سر ابواب فارغ شدیم حالا بقواعد تخفیف و اعلان و ادغام می پردازیم تغییر هز را تخفیف گویند و تغییر حرف علت را اعلان و در آوردن یک حرف را در دیگر و مشد و نمودن را ادغام **فصل اول** در هموز مشتعل بر دو قسم **قسم اول** در قواعد تخفیف هز **قاعده هز** منفرد ساکنه و فنی حرکت ماقبل خود شود جزا یعنی بعد فتحه الف و بعد ضمه و و بعد کسره یا چون **رَأْسٌ وَ ذِیْبٌ وَ یُؤْسٌ** **قاعده هز** ساکنه بعد هز متحرکه و چون فنی حرکت ماقبل خود چون **أَمِنٌ وَ أَوْ مِّنْ وَ إِمَانًا** **قاعده هز** منفرد مفتوح بعد ضمه و او شود بعد کسره یا جزا چون **جَوْنٌ وَ مِیدٌ** **قاعده** در دو هموز متحرکه اگر یک هم کسور باشد نهانی یا شود و جزا چون **جَاءَ وَ أَيْمَةً وَ رَنَدَ** و او چون **أَوْدَهٌ وَ أَوْ مِّنْ** صرفا این قاعده را در صورت کسره هم و جوبی لغته اند که این **بجای آوردن ابدال علی السواء**

هم مثل قاضی و امان و ذیل و پیوسته اصل آن جاری بود و لام را قلب مکانی کرده موضع عین و ضمه را بوضع لام آوردند و جای شده ضمه بر یا دشوار داشته ساکن گردانیدند و یا باطلع ساکنین افتاد چنانچه ضمه نزد ذیل اجزاء این مسئله در این مثال نشد: **۵** جمع انام در اصل از و من بود و حرکت میم

سوال مصنف حکم هز مفتوح که در بعد فاعله نشود در این مقام ذکر نمودند و آنکه در این مثال اختلاف است نزد بعضی در این صورت و ابدال هز با الف و اولی اثبات هز است و دیگر آنکه قاعده تسهیل دران جاری است چنانکه در آخرین قسم ذکر خواهد یافت: **۵** جای در اصل جائی بوده با ابدال الف تا مذامه هز باشد و در هز هم آمدند و هر دو متحرک و ماقبل دوم کسور و م یا بی ابدال گردانیدند بعد ضمه بر یا دشوار داشته ساکن گردانیدند و جماع ساکنین شدند میان یا و متوین یا افتاد جاز شدند

له حاصل آنکه اگر همزه بعد الف واقع شود بین بین قریب است پس اگر همزه مفتوح است میان الف و همزه خوانند

چون قُرَّار و اگر مضمر باشد

میان همزه و واو چون قائل

و اگر کسود باشد میان همزه

و یا چون سَأَلَ سَوال

بین بین یا چرا متعین کردند

حذف را جواب حذف

همزه بقتل حرکت ممکن نیست

زیرا که الف قبول حرکت نمی

کند سوال ادغام چنانچه

جواب ادغام نیز ممکن نیست

چرا که الف ندغم می شود

ندغم فیہ مولانا مولوی عوی

نقد آنکه آلودن این

الف وقتی است که در اول کلمه

باشد چنانکه در مثال مشهور

ست و اگر در وسط کلمه باشد

فلا و آلودن الف مذکور در

خط روا نیست زیرا که اجتماع

الف کرده است شریح

فصول اکبری که مذکور است

از مخدود همزه ثانی را حذف

کردند برخلاف قیاس بنا بر

میزنت استعجال زیرا که حذف

همزه اقرب به تخفیف است

از قلب آن و او بعده همزه

وصل را بیگانه ندسبب می

استماع آن حذف همزه در

مقدور واجب است و همچنین در

مکان قال الله تعالى فَمَنْ أَضَلُّ

مَكَانًا فَافْتَحُوا ابْوَابَ السَّمَاءِ

و میان مخرج او و مخرج حرف علت و فتح حرکت ما قبل بین بین بعید و بین بین

را تسهیل هم گویند مثال سَأَلَ سَيَسْأَلُكُمْ در سأل هر دو بین بین همزه در مخرج

خود الف خوانده خواهد شد چه خود همزه هم مفتوح است و ما قبلش هم مفتوح و در سَمِعَ

در بین بین قریب میان مخرج یا و همزه و در بعید میان مخرج الف و همزه و در لَوَمَ میان

مخرج واو و همزه و بین بین قریب است و میان مخرج الف و همزه بعید و

بعد الف در همزه بین بین قریب جائز است و قاعده همزه استفهام چون همزه

در آید چون اَلَا تَتَّقُونَ در آن جائز است که ثانیه را بحر فیکه قاعده تخفیف مقتضی آن باشد

بدل کنند پس در اَلَا تَتَّقُونَ اَوْ تَتَّقُوا سازند و جائز است که همزه را تسهیل کنند قریب یا

بعید و جائز است که میان همزین الف متوسط بیارند اَلَا تَتَّقُونَ گویند و قسم

دوم در گردانهای هموز و هموز فا از باب نصر الّاخذ گرفته اند

يَا اِذَا اَخَذَ اَفْهَوَا اِخْذُ وَاِذَا يُوْخِذُ اِخْذُ اَفْهَوَا اِخْذُ اَفْهَوَا اِخْذُ اَفْهَوَا اِخْذُ

وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَأْخُذُ الظَّنَّ مِنْهُ مَا خَذُ وَاللَّهْ مِنْهُ مِخْذُ مِخْذُ مِخْذُ مِخْذُ

وَتَثْنِيْتُهُمَا مَا خَذَانِ وَمِخْذَانِ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَا خِذُ وَمَا خِذُ اَفْعَلُ

التَّفْضِيلُ مِنْهُ اِخْذُ وَالْمَوْثِقُ مِنْهُ اِخْذُ وَتَثْنِيْتُهُمَا اِخْذَانِ وَاِذَا يَا وَاِذَا يَا

وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا اِخْذُونَ وَاَوْ اِخْذُ وَاِخْذُ وَاِخْذُ يَاتُ امر این باب که مخدوم

بر خلاف قیاس است قیاس مقتضی آن بود که اَوْخِذْ می آمد بادل همزه دوم بواو بقاعده

و مخدوم قیاس است قیاس مقتضی آن بود که اَوْخِذْ می آمد بادل همزه دوم بواو بقاعده

و مخدوم قیاس است قیاس مقتضی آن بود که اَوْخِذْ می آمد بادل همزه دوم بواو بقاعده

و مخدوم قیاس است قیاس مقتضی آن بود که اَوْخِذْ می آمد بادل همزه دوم بواو بقاعده

له زور در اصل از حرکت بهره را نقل کرده باقی داده بهره را بسبب التقای ساکنین حذف نمودند بهره وصل و نیز حذف کردند بسبب عدم احتیاج به زور شد و همچنین
سئل در اصل از ساکن و لم در اصل الا لم بود بر قیاس زور بهره و مضاعف و سئل و لم گشت : **له** هموز لازم از لفظی مجوز و بیجا باید از ضرب پنهان پنهان و از جمع چون
مضاعف یقصره و از فتح چون قر یقصره و از کرم چون **مضاعف** و از ضرب و ضمیر می آید **له** احتراز است از نقل و کسبه
که مضاعف نیست بلکه اسم است بنا بر آنکه فعل

بغیبت اسم تقیل است زیرا که فعل داشت اتفاق
خود جانب مصدر محتاج است و این بمنزله نقل
معنیست نظیر بران در لفظ اسم تخفیف متنا
شمرند تا بر نقل معنوی آن اشعار به ظهور آید

سوال در ماضی مثال چرا اعلان نکنند
جواب زیرا که گفته اند که اعلان مضارع است
پس کون یا ایدان یا حذف و در اول کلمه هر صورت

خبر ممکن یا ممکن بسبب آنکه ابتدا حرف ماضی
مستند است و همچنین ایدان زیرا که مقول اغلب
حرف ساکن می باشد و اما حذف پس بقیعان

از قد صاع در ثلاثی مجوز و در غیر آن برای اتباع
مجوز **سوال** واو را در ماضی حذف کرده بده
تا در آخر عوض آن چرا نیاید و در تان ناقصان

لازم نیاید **جواب** در بی صورت القیاس
بمضارع یا مستقیم لازم می آید حاصل اگر هر
واو که در مضارع ضرب و جمع و فتح و حسب

واقع شود میفتد و قید حرف حلق احتراز است از
مثل یو مثل که در آن چهار لغت منقول است
یکه آنکه واو همال خود ماند چون یو مثل دوم واو

الف شد چون یا قبل زیرا که الف اخف است
از واو و سم و واو باشد و ما قبل آن مفتوح ماند
زیرا که با به نسبت و او خفیف است چون یو مثل چهارم

واو یا شود و ما قبل آن کسور زیرا که کسره موافق یا
چون یو مثل پنجم و فصول اکبری **سوال** در حال ضمیر
چرا واو را حذف کردند **جواب** زیرا که نقل فصل

مضموم العین بر آن صفات لازم می آید لهذا در
لفظ نیز مناسب معنی مناسب مقصود گشت +
سوال مجوز مضموم العین با وجود عدم شرط

بین جاری است و در مضارع و امر قاعده یسئل زاء یز ضرب است و

سائل یسأل از فتح و سیم یسأم از سیم و لوم یلوم از کرم در امر بروقت اجرائی

قاعده یسأل بهره وصل ساقط خواهد شد در از زور و در اسئل سن خواهند گفت

و در یسأم سیم و در اللم لم و در انهمال اینها را باین وضع ضبط باید کرد مثلاً زنی زنا

زنی و از بی بی زنی سئل سلا سلا سلی سئل لم لما لموا لئی لئی و در هموز عین از

ابواب ثلاثی مزیدیم برین قیاس قواعد جاری باید کرد **فائده** در هموز لام با کثر

صیغ چون قر یقصره قاعده بین بین است و در واحد ماضی مجهول چون قر ی

قاعده میزد و در امر و جمع صیغ مضارع مجزوم قاعده بهره منفرد ساکنه پس در

اقریه و لکویقره بهره الف شود و در اذعه و لکویذعه واو و در کسور العین یا و در

ابواب ثلاثی مزید فیما هموز عین و هموز لام قواعد مذکوره بالا تعلیلات صیغ بیجا آید و

اشکالی ندارد **فصل دوم در معتل مشتق بر پنج قسم** **قسم اول**

در قواعد معتل **قاعده** هر واو که میان علامت مضارع مفتوحه و کسره

یا فتحه کلمه که عین یا لامش حرف حلق باشد واقع شود میفتد چون یقید و یهیب و یسع

اینکه اصل قاعده در یا تقریر میکنند و دیگر صیغ مضارع را تابع میگردد و اندک تطویل طائل

ست و همچنین در یهیب و غیره قائل باین معنی شدن که اینها در اصل کسور العین بودند

بر رعایت حرف حلق عین را فتحه و اندک تکلف بار دست تقریر درست برای قاعده

چرا حذف نمودند **جواب** ضمیر در یقید لغتی عام است گفته اند که این مذہب ضعیف است و اصل آن کسور العین است زیرا که مثال واوی از فقره و کرم

و اندر گوید **له** **سوال** حذف مذکور را و چرا ضمیر گردانیدند **جواب** زیرا که واو تقیل است از یاء و نقل که پیدا کرده بسبب مجاز و است از یاء زیرا که یا

در علامت مضارع نیز موجود یعنی مانند که اعلان و تقریر حرف علت بسبب نقل آنست بلکه بسبب حایت خفت آنهاست که نقل ادنی نقل خوانند ساخت و چون که در و در

آنها در کلام اکثر و بیشتر است لهذا از یاء در مضارع تخفیف گشت و معنی

له زیرا که در آخر محل اعلال است اگر در معین کلمه نیز اعلال کرده شود قوال اعلالین لازم آید و این مکرره است به زبیر اگر در بی همزه اعلال کرده شود الف تانی را متحرک سازند التباس لازم آید با هم فاعل و اگر الف را با اجتماع ساکنین حذف کنند به فعل مفتوح العین ملتبس شود به خواه یا نه نسبت باشد یا مصدر یا زیرا که گردان تعلیل کرده شود زایل شود کسر و مطلوب در ما قبل به سکه زیرا که اگر تعلیل کرده شود فتح ما قبل ناسخ شود با وجود اصل

ست به زیرا که در معانی مثل این کلمات معنی اضطراب و حرکت مشهور است لهذا درین کلمات اعلال روان دارند تا حرکت لفظی بر حرکت واضطراب معنوی دلالت کند و چه دم آنکه این تعلیل در اسم بهشت وزن صوری فعل بوده است و این هر دو وزن فعل ندارند به نوادر سکه با ترکیک نام آنی است کذا فی شرح الاصول الاکبری و در قافوس بروزن سبکی

نام آنی ببلاد مزین و الاشرع مذکوریم بروزن سبکی بود و بی معلوم نمی شود به غیر سکه زیرا که مشارکت از خواص تفاعل سنت را اقتضا

لذا مخالفت قاعده لفظی را برائے دلالت قائم مقام تخالف معنوی گردانیدند به در اصل قول و فتح و نحو و کوی و و ب و و ب بر غیر معنی بوده و او و یا بسبب فتح ما قبل الف گشت ثانی و بارع الاشد به یعنی یعنی بعد از الف میلد از او و یا اگر حرف ساکن با تاء تانی

واقع شود جهت اجتماع ساکنین ساقد گردد به در اصل دحوت بود و او الف گشت بعد از اجتماع ساکنین شد در میان الف و تاء تانیث

الف افتاد دحوت شد و در دحوت اگر چه اجتماع ساکنین در لفظ نبوده لیکن چونکه اصل تاء تانیث سکون است لهذا حرکت عارض اعتبار را نشاید دحوت و ترصین

در اصل دحوت و ترصین بود و او و یا الف شده بعد از اجتماع ساکنین بیفتاد دحوت و ترصین ماند به در اصل و ترصین بود و او و یا بسبب فتح ما قبل الف شد بعد از اجتماع

ساکنین ساقد گشت ثانی و طلی ماند بعد از فتح فاعله و بعضی بدل کردند تا دلالت کند بر

و تیش و او و یا الف نشود ۱۷ عین لقیف نباشد چون طوی و حی ۱۸

قبل الف تنقیه نباشد چون دعو و رمیا ۱۹ قبل مده زانده نباشد چون

طویل و عیور و عیابه و او فعلوا و لم یفعلوا و یفعلون و تفعلون و یائے

تفعلین که کلمه جدا گانه و فاعل فعل اندمه زانده نیستند لهذا قبل اینها و او

و یا الف شود و با اجتماع ساکنین بیفتد چون دعو و یحشون و تحشون و

تحشین ۲۰ قبل یائے مشدد و نون تاکید نباشد چون علوی و اخشیق ۲۱

بمعنی نون و عیب نباشد چون عور و صید ۲۲ بروزن فعلان نباشد چون

دوران و سیکلان و ون بروزن فعلی چون صوری و حید ی و ون بروزن

فعلت چون حوکه ۲۳ و بم افتعال بمعنی تفاعل نباشد چون اجنور و

اعتور که بمعنی تجاوز و تعا و رست مثال قال و باع و دعا و دخی و باب

دنا و وقوع ساکن و وقوع تائے تانیث فعل ماضی اگر چه متحرک باشد بعد

این چنین الف موجب سقوط آنست مثل دعت دعتا و دعوا و ترصین مکرر

صغیر ماضی معروف از جمع مؤنث غائب تا آخر بعد حذف الف فاراد و او و

مفتوح العین و مضمر العین ضم دهن چون قلن و طلی و در بیان و او و ی که العین مکرر

یعنی و حقیق قاعده حرکت و او و یا با قبل آن که ساکن باشد نقل کنند و

اگر آن حرکت فتح باشد و او و یا الف کنند بشرط مذکوره بالا چون یقول و یبیح

و او مخوف و یقین که در اصل یقین بود بعد حذف الف فاذا کسر و ادند تا دلالت کند بر حقیقت یا و حقیق در اصل حرقن بود و او و یا الف بدل کرده بسبب التباس ساکنین حذف نموده بعد فاذا کسر و ادند تا دلالت کند بر باب سکه در یقول و یبیح معروف صرف نقل حرکت کردند و یقول و یبیح مجهول و او متحرک و با قبل آن حرف صیغ ساکن حرکت و او و یا با قبل و ادند و او و یا الف کردند به زیرا که بعد اعلال چون الف با اجتماع ساکنین بیفتد التباس بمفر لازم آید به عطف زیرا که اغلب الوان و حیوین باب افعال و تفعلیل است لهذا الفایک بمعنی مذکور از غیر این ابواب نیز با شری ابواب مجهول گردانند قوال در معین رفیع به صفحه ۱۳

(بقیر از ص ۳۲) دلالت کند بر حذف یا بیفتن شد و در محمول تعلیل مثل بیخ یا بید کرد و اصل جفت جفت بود از بیخ و او متحرک و ماقبلش مفتوح آن و او را با الف بدل کردند اجتماع ساکنین شد الف افتاد و طاء معجز را کسر دادند تا دلالت کند بر اینکه بین کلر کسورست جفت شد و تعلیل محمول چنانکه در بیفتن گذشت: **قاعده** زیرا که ماقبل عین در باب استقصال ساکن است پس حاجت با ساکن

مفتوح است که و او ماقبل مضمر چون یذغون و او ماقبل کسورست باین ماقبل مضمر و این هر دو مفتوح تا بعد از وقوع است چنانکه باین ماقبل کسور چون یزید و او را دل و او را ماقبل مضمر و او را ماقبل کسورست ضم و بالعکس و هر چهار صورت تعلیل است و خارج بتخفیف: **قاعده** بیان آن ساکن گذشت و نگار آن در این جا بعضی بر آن نیست بقصد: **قاعده** یعنی هر وا که در میان ضم و ماقبل و او دیگر و هر یک را ماقبل آن کسور و ماقبل آن باین دیگر باشد و او باین مذکور ساکن گردیده با اجتماع ساکنین ساقط شوند: **قاعده** اصل آن یذغون بود و او متحرک و ماقبل آن مضمر و بعد از او و او اول را ساکن کرد و با اجتماع ساکنین شد میان هر دو او و او اول یذغون شد و همچنین در تعلیل در اصل تخریج بود یا متحرک و ماقبل آن کسور و بعد از آن یا اول ساکن گردید با اجتماع ساکنین شد میان هر دو یا اول افتاد و تخریج گشت: **قاعده** یعنی یا یک گشته باین ماقبل و او ماقبل آن مضمر باشد آن یا او شود: **قاعده** احتراز از مثل قول و ضم که ماقبل و او در آن مفتوح است: **قاعده** یعنی شکر کرده اند که در مثل آن اعلان ازها جنس شده باشد و این شرط باطل است بلکه شرط صحیح همین است که در فعل آن تعلیل شده باشد و اصل آن قوا و جوا باشد و در فعل آنها یعنی قاء و ضم تعلیل شده لهذا و از در مصدر یا بدل نموده قیاما و صیما باشد و قوله تعالی یفعل الله الکلیه الکلیه الخ و قیاما لا یس از همین تعلیل است: **قاعده** زیرا که وجه اعلان در قاء موجود

باین قاعده نیست بلکه بقاعده ۸ پس در آن جمیع احوال قیل مثل قول و اشام چار کوا بخوابد شد: **قاعده** و او باین لام فعل بعد کسره و ضم در یفعل و یفعل و یفعل و یفعل ساکن شود چون یذغون و یذغون و بعد فتح بقاعده قال الف شود چون یغشی و یزغشی و اگر و او بعد ضم بود و بعد آن و او و یا بعد کسره بود و بعد آن یا آن هم ساکن شود و با اجتماع ساکنین بیفتد چون یذغون و یزغون و اگر و او متحرک بعد ضم بود و بعد آن یا چون تذعین که در اصل تذعون بود: **قاعده** یا بعد کسره بود و بعد آن و او چون یذغون با ساکن ماقبل حرکت و او و یا بآن نقل کنند پس و او یا و یا و او شده با اجتماع ساکنین بیفتد چون تذعین و یزغون که این هر دو مثال گذشته و نقوا و رموا: **قاعده** و او طرف بعد کسره یا شود چون دعی دعی یا دعیان دعیان: **قاعده** باین طرف بعد ضم و او شود چون نهو که در اصل نهی بود صیغه و این مذکر غائب از کرم: **قاعده** و او عین مصدر بعد کسره یا شود بشرط آنکه در فعل آن تعلیل شده باشد چون قیاما مصدر قام و صیما مصدر صام نه قوا ما مصدر قائم همچنین و او عین جمع که در واحد ساکن بود یا معلل چون جیما جمع جوی و جیاد جمع جید: **قاعده** چون و او و یا غیر مبدل جمع شوند در غیر لمخی و اول اینها ساکن باشد و او یا شده در یا اداغام یا بید و ضم ماقبل کسره گرد

از داده الله در این قاعده شریعت است که اجتماع زیر که اجتماع در میان دو کلمه در معرض زوال است و مذکور در کوا و احد باشد و اگر در و طر باشد پس اداغام نشود

نیست: **قاعده** مثال چنانکه در او در مفروض آن ساکن است و مثال جمیع که در مفروض آن جفت و او یا در یک کلمه هم آهنگند و او را با کرده دریا اداغام که در جفت شده: **سوال** و او یا با وجود یک با هم مقابله تخریج ندارند پس اداغام در آن چه بخورند که در جواب زیرا که اجتماع و او یا تعلیل است لهذا بنظر تنقیف ادنی مناسبت که در او ظرف مدولین اندازد غام یا اقتیاد نمودند زیرا که این قاعده عام است خواه یا اول باشد خواه و او با بعضی ابدال و او یا بنظر آنکه باقی است

له تنبیه بر ضعف مذہب کوفین زیرا که کوفین قائل اند که اصل آن و ضم کسر اول معقل الفای بوده است و او را حمزه گردانیدند و مذہب بصری آنکه اصل آن یثوق بر وزن فعل کسر فاقطع اللام بوده پس و او را از آخر حذف نموده عوض آن حمزه در اول در آورند و ضم بر وزن الف کثرت چنانکه مصنف ذکر نموده و بهو اجمع عند التحقيق: **له** بیشتر صریحان درین قاعده

مضر زیرا که در نحو ی در اصل را غم و لام دم و او ست پیشک و گاهی تائث نبود و همچنین در قری پس ابدال آن با یا آنکه تائث نبود صاف دلیل ست بر اینکه بودن و او تائث شرط نیست من المصنف: **له** یعنی هر او که اکثر اذ تائث باشد و او قبل و مضمر و او ساکن نه باشد آن و او را یا گردانند زیرا که لام محل تغیر و تخفیف ست و از او تخفیف دوم آنکه در بعضی تصاریف بعد کسره واقع است و درین صورت قبل آن بیا لازم چون و عی و اعلی و یسعی واتی را بران محل نموند: **له** در اصل بر نحو ان بود و او واقع شد در چهارم ما قبل آن ضمیه و او ساکن بود و او را یا گردانند و همچنین اعلی و استعلی کدر اصل اعلی و استعلی بودند و او قاعده مذکور یا گشت: **له** زیرا که در قاعده سید شرطست که و او یا غیر مبدل اخری باشد چنانکه گذشت: **له** مجهول انضارب و ضروب تخفیف انضارب الف بنسب ضم ما قبل و او شد ضروب و ضروب گشت: **له** یعنی اگر الف بعد کسره افتد یا شود چون انضارب جمع محراب الف مذکور در جمیع بعد کسره افتد و بسبب کسره ما قبل یا گردید: **له** مفروض آن جلی چون انرا تشبیه و جمیع کردن الف یا گشت زیرا که الف قابل حرکت نیست و او اقل است لهذا بیا بدل شود: **له** یعنی جمیع که بر وزن فعل بنظم فای ساکن عین و صفت که بر وزن فعلی باشد عیش اگر یا بد آتما بود بدل کنند بلکه یا را اسلاحت داشته ضم ما قبل را کسره گردانند چون بیض در اصل بیض بود جمع بیض و مثل حمزه جمع احر یکی در اصل

در اصل یثوق بود و اخیاء جمع حی و کساء و رداء اسم جامد **قاعده** و او یک رابع باشد یا زائد و بعد ضم و او ساکن نباشد یا شود چون ید عیان و اعلیت و استعلیت در مد اعمی جمع مد عاء اگر که در اصل مد اعمی نزدیک جمعان فن صرف و او بهمین قاعده یا شده در یا مدغم گردیده و رن قاعده سید در ان جار نمی تواند شد زیرا که یا در مد اعمی بدل ست از الف **قاعده** الف بعد ضم و او شود چون ضروب و ضویوب و بعد کسره یا چون محاریب **قاعده** الف زائده قبل الف تشبیه و جمع مؤنث سالم یا شود چون حبلیان و حبلیات **قاعده** یا که عین وزن فعل جمع و فعلی مؤنث باشد در صفت بعد کسره گرد چون بیض جمع بیضاء و حبلی در اسم و او شود بقاعده ۳- اسم تفضیل را حکم اسم داده اند چون طوبی و کوسنی مؤنث اظیب و الیس **قاعده** و او عین فعل زائده مصدر یا شود چون کیئونه **قاعده** فائده صریحان در تقریر این قاعده بسیار تطویل کرده اند و اصل کیئونه کیئونه بر آورده بقاعده

<p>هم کوسنی شد سوال در اسم یا را بود بدل کردند و در صفت چرا کردند جواب برائے فرق میان اسم و صفت سوال عکس چرا کردند جواب صفت تفضیل است و یا تخفیف و همچنین اسم تخفیف ست و او ثقیل است و او در اسم سلامت مانده و در صفت ابدال یافت برائے حصول ابدال: له اصل آن حسب مذہب مصنف گزین شده بود بر وزن فعل بنظم فای ساکن ضم را بشتی نقل</p>	<p>کرده بعد و او را بیا بدل نمودند کیئونه و مذہب ثانی اصل آن کیئونه و او یا هم آمدند و او را اینسا ساکن و او را یا کرده در یا ادغام کردند کیئونه شد بعد یا ثانی را حذف کردند برائے تخفیف در سید نیز همچنین اختلا است چنانکه ذکر یافت</p>
--	--

چون بنظم فای بر وزن فعلی ضم را قبل عین را کسره گردانیدند بیض و حبلی شد: **له** اسم فعلی را گردید که دلالت کند بر ذات غیر مضمی بدون ان طایفه انصاف و صفت فعلی را گردید که دلالت کند بر ذات مضمی که بصفت موصوف باشد: **له** نزد سیبویه برائے اسم تفضیل حکم اسم است زیرا که اسم تفضیل بدون اضافت و من یا الف و لام نمی آید و این هر دو از خواص اسم است لهذا درین مقام اسم گردانیدند: **له** طوبی و کوسنی در اصل طوبی و کوسنی بود یا ساکن ما قبل آن مضمر یا را و او گردانند و

تغیرے دیگر واقع نشدہ ○ نفی جہد لم در مضارع معروف لم یَقُلْ
 لَمْ یَقُولَا ○ مجهول لَمْ یَقُلْ لَمْ یَقُولَا ○ دریں بحث جزائیکہ واو در لم
 یَقُلْ واخوات او والف در لم یَقُلْ واخوات او بالتقاء ساکنین پیشفاده تغیرے
 دیگر غیر واقع فی المضارع واقع نشدہ ○ لام تاکید بانون ثقیله در فعل
 مستقبل معروف یَقُولَنَّ یَقُولَانِ ○ مجهول یَقَالَنَّ ○ و
 ہذا انون خفیفہ دریں ہر چہ اگر گردان ہم تغیرے غیر واقع فی المضارع نشدہ
 ○ امر حاضر معروف قُلْ قَوْلًا قَوْلًا قَوْلًا قُلْنَا ○ قُلْ در اصل یَقُولُ
 بود بعد حذف علامت مضارع متحرک ماند در آخر وقف کردند واو بالتقاء ساکنین
 افتاد قُلْ شد و بعضی امر را از اصل بنا میکنند پس اَقُولُ میشود باز حرکت واو بہا قبل
 دادہ واو بالتقاء ساکنین حذف کردہ ہمزه وصل را باستغنا حذف میکنند ہمین
 وضع دیگر صیغ امر را قیاس باید کرد صیغ امر بالام و صیغ نمی مثل صیغ نفی جہد لم است
 کرد را شمار محل جزم واو والف افتادہ است و بس چون یَقُلْ وَلَا تُقُلْ و قُلْ
 علی ہذا ○ در نون ثقیله و خفیفہ امر و نفی واو والف کہ در مواقع جزم ساقط شدہ
 بود بسبب تحرک ما قبل نون باز آمدہ ○ امر حاضر معروف بانون ثقیله
 قُولَنَّ قَوْلًا قَوْلًا قَوْلًا قُلْنَا ○ امر غائب و متکلم معروف بانون
 ثقیله یَقُولَنَّ یَقُولَانِ یَقُولَنَّ لَتَقُولَنَّ لَتَقُولَنَّ لَتَقُولَنَّ لَتَقُولَنَّ

لَمْ یَقُلْ در اصل لَمْ یَقُولْ بود لام بسبب
 علامت جزمی ساکن گشت اجتماع ساکنین گشت
 در میان واو و لام و افتاد لم یَقُلْ شدہ ○
 سوال در مثل قُلْ اَلْحَقْ باوجود عدم اجتماع
 ساکنین واو را چرا حذف کردند جواب زیرا کہ
 حرکت لام عارضی ست پس در حکم سکون خواند
 بود بخلاف قَوْلًا زیرا کہ حرکت دروا زالف فاعل
 حاصل ست و آن بمنزل جزو کلمہ است ○
 در اصل یَقُولُ وَلَا یَقُولُ بود ضمیر واو را فعل
 کردہ بقاء دادند واو را بابتعا ساکنین جہد
 کردند نیندہ یَقُلْ وَلَا یَقُلْ شدہ و یَقُولُ وَلَا
 یَقُولُ مجهول فتح واو را بقاء دادہ واو را الف
 گردانیدند بعد الف بابتعا ساکنین مخدوف
 گشت یَقُلْ وَلَا یَقُلْ ماندہ ○
 و لَمْ یَقُلْ و لَمْ یَقُلْ و غیر ذلک ○
 نون تاکید بہ کلمہ متصل شود ما قبل آن را متحرک
 گرداند دریں صورت اجتماع ساکنین باقی نمی
 ماندہ ○ قَوْلَنَّ نون ثقیله و قَوْلَنَّ نون
 خفیفہ در اصل اَقُولُ بود ضمیر واو را فعل کردہ
 بہ قاف دادند اجتماع ساکنین شد میان واو و
 لام واو افتاد ہمزه وصلی نیز بسبب عدم اجتماع
 مخدوف گشت و چون ساکن دوم یعنی لام بسبب
 اتصال نون خفیفہ و ثقیله متحرک شد پس ساکن
 اول یعنی واو باز آمد قَوْلَنَّ و قَوْلَنَّ شدہ ○

له شیخ رضی نوشته که قلب و او همزه درین مقام محمول بحقیقه نیست بلکه ابتداء و او بالف بدل شود بعد از الف و او همزه گردانند بنا بر این قول لعلین قائل
برین گونه که اصل آن قائل بود پس و او بسبب فتحه با قبل و حرکت خود الف گشت زیرا که الف فاعل مانع قوی نیست چرا که حرف نایز میزنل معدوم است پس الف
بیم شدند و سقوط اول ممکن نیست از آنکه التباس

لَتَقُولَنَّ ۰ بانون خفیفه لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَا تَقُولَنَّ لَتَقُولَنَّ
۰ بحث امر محمول بانون ثقیله لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَتَقَالَنَّ
لَتَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَتَقَالَنَّ لَا تَقَالَنَّ لَا تَقَالَنَّ ۰ نون
خفیفه بهمین قیاس ۰ نهی معروف بانون ثقیله لَا يَقُولَنَّ ۰
۰ محمول لَا يَقَالَنَّ ۰ نون خفیفه بهمین قیاس ۰ بحث اسم فاعل
قَائِلٌ قَائِلَانِ قَائِلُونَ قَائِلَةٌ قَائِلَتَانِ قَائِلَاتٌ ۰ قَائِلٌ در اصل قَائِلٌ
بود بقاعده ۷ و او همزه شد و همچنین در دیگر صنف ۰ بحث اسم مفعول مَقُولٌ
مَقُولَانِ مَقُولُونَ مَقُولَةٌ مَقُولَتَانِ مَقُولَاتٌ ۰ مَقُولٌ در اصل مَقُولٌ
بود بقاعده ۸ حرکت و او بما قبل داده و او را بالتقاء ساکنین حذف کردند ۰
فانکره اختلاف است درین که و او اول در همچو موقع حذف میشود یا و او دوم بعضی
میگویند که دوم باین جهت که زائد است و زائد اولی بحذف است و بعضی میگویند که اول
چون دوم علامت است و علامت محذوف نمی شود ۰ هر چند که بیشتر صرفیانی حذف
دوم را ترجیح داده اند مگر نزد راقم راجح حذف اول است چه علی العموم و مستور بهمین
است که در همچو ساکنین اول محذوف میشود زائد باشد یا اصلی پس این را از سنن
نظراً خود نباید بر آورد ۰ ثمره اختلاف در تعیین حذف او مفعول ۰
نکته ثمره اختلاف در همچو مواقع بحسب ظاهر هیچ معلوم نمی شود چه بهر کیف

گفته شود که در لاجد نقل حرکت یا بسبب اجتماع ساکنین افتاد بعده ضمراً ما قبل را بکسره و او را یا گردانیدند تا در میان و او ی و یانی فرق حاصل آید ۰
مولانا مولوی محمد علی مدظلّه

مذهب ثانی را جواب میدهند که علامت و فتحه
همه و یونی شود که علامت دیگر موجود نباشد و
درین جا علامت دیگر یعنی نیم مفعول موجود است
و نیز غیر مسلم که ما ده علامت مفعول است بلکه برآ
فرق در میان مفعول و ظرف و او را زاده خود
اند پس بر مذهب اول مفعول بر وزن مفعول خواهد
بود و بر مذهب ثانی بر وزن مفعول ۰ سکه و طار
اختیار این ترجیح آنکه چون دیدند که را در اجوفانی
بعد اعلان ثابت می ماند پس گمان کردند که همین
و او مفعول از هیچ ساقط گردیده و بر همین قیاس
در و او ی نیز بهمین حکم جاری نموند و بنا بر این
مذهب هرگاه و او از مثنوی محذوف شود ضمراً
ما قبل را بر آن مناسبت یا کسره گردانند تا با
سلامت ماند ۰ سکه قاعده مقرر است که هرگاه
دو ساکن بهم آید و اول آن ده باشد اول را
محذوف گردانند زیرا که اشتباه و تشکیک پس از
سکون اول پیدا گردیده و هرگاه این مانع نازل
شود با عطاء حرکت یا بحذف اول پس نقل نیز
مقتضی می شود پس بر مذهب اول خلاف قاعده
مطروح لازم می آید و قائلین مذهب اول بنا بر این
قاعده حذف اول را ترجیح می دهند و مذهب نخست
نیز همین است چنانکه مفعول است که از او بر سیدند
که بنا بر مذهب اول لازم می آید که در منبع بیرون
خوانند پس این را که یافته می شود از کجا صفت
در جوابش گفت که چون ضمراً یا بما قبل بر وزن
از آنکه با التقاء ساکنین حذف شود ضمراً
یا کسره منتقل گردانیدند بعد از این یا با اجتماع
ساکنین افتاد و او بسبب کسره ما قبل یا گشت
بیض شد و شیخ رضی گفته که اولی آنست که چنین

له و از همین قبیل است که شاعر عه التزام کرد
 که در اطراف یا وسط کلام خود حرف نماند نیاید
 پس ایراد مثل مقول در آثار این چنین کلام بر
 حسب مذہب ثانی صحیح خواهد بود و نہ بر مذہب
 اول: **ع** قرآن تعالیٰ اذ انزلنا نزلنا القرآن یزین
 لکم الذکر فاشعروا لعلکم تتقون و دروا البیض اسی
 هرگاه که اذان داده شود روز جمعه پس بنشاید
 بسوسه ذکر خدا و ملامت بر خود فروخت: **ع** یعنی
 مینج مفعول و ظرف هر دو یک صورت واقع اند
 و فرق در اصل است اما مینج اسم مفعول اصل
 آن میبوع بود و مصدر یا دشوار داشته بمقابل اند
 یا او شد پس اجتماع ساکنین شد میان دو واو
 اول را حذف کردند میبوع شد بعده فارا کسره
 دادند تا دلالت کند بر حذف یا دو و مفعول را
 بنا بر مواقت کسره بمقابل اگر دانید مذبح مینج
 و مینج اسم ظرف در اصل مینج بود کسره یا ناقص
 کرده بمقابل بود مذبح شد و این تعلیل بموجب
 مذہب سیویزی بود و اما تعلیل بر مذہب ثانی آنکه
 بعد نقل حرکت واو بسبب اجتماع ساکنین افتاد
 بعده ضمیر یا را کسره گردانیدند تا در میان واو
 و یائی فرق حاصل شود.

مَقُول می شود و او اول را حذف کنند یا دوم را مولوی عصمت الله صاحب سہارنپوری
 در شرح خلاصۃ الحساب در بیان صرف و منع صرف لفظ رحمن درین باب سخن
 خوش نوشته و آن اینکه در مسائل فقیہ ثمره خلاف، همچو اختلافات برے آید مثلاً
 شخصے حلف کرد کہ امر و زبوا و زائد تکلم نخواہم کرد و لفظ مَقُول بر زبان آورد پس
 بر مذہب شخصے کہ بحذف اول قائل است حانت خواهد شد و بر مذہب قائل بحذف
 دوم حانت نخواہد شد ○ یا زن را گفت کہ اگر تو امر و زبوا و زائد تکلم کنی ترا طلاق
 است و آن زن لفظ مَقُول بر زبان آورد پس مذہب حذف اول طلاق خواهد افتاد
 و بر حذف دوم نہ ○ اجوف یا بی از ضرب یضرب الینج فروختن باع
 یینج بیعاً فهو بائع و بیع یباع بیعاً فهو مینج الامر منه یع و النہی عنه
 لا یبع الظرف منه مینج و الالة منه مینج مینعہ و مینع و تنذیتہما مینع
 و مینعان و الجمع منہما مینع و مینع افعل التفضیل منہ مینع و المؤنث
 منہ یؤنث و تنذیتہما مینعان و یؤنثان و الجمع منہما مینعون و ابائع
 و بیع و یؤنثان ○ ظرف درین باب ہم شکل مفعول گردیده چون بقاعده
 حرکت عین بفا دادند و در مفعول بعد نقل حرکت و حذف عین فارا کسره و اذہ
 آں و او را یک گردند ظرف ہم مینج است کہ در اصل مینج بوده و مفعول ہم مینج کہ
 در اصل مینج بود ○ اثبات فعل ماضی معروف باع باعاً باعوا

له ورا مثال از ابواب ثلاثه یعنی از نصر و
 ضرب و سبع اشبات بآنست که اجوف غیر از این
 ابواب نمی آید **سوال** در خفتن فارا چرا
 ضم ندادند تا دلالت کند بر دوا و مخدوف جواب
 تا القیاس در باب لازم نیاید و اصل دلالت باب
 است بنا بر آنکه رعایت باب تعلق معنی وارد و
 رعایت واوی و یائی تعلق بلفظ وارد و رعایت
 معنی بر لفظ مقدم است **سوال** در قتل سبب
 ضم دادن القیاس به باب کم لازم می آید پس
 درین جا چرا رعایت باب ننمودند جواب زیرا که
 اگر در قتل غیر را بضم گردانیدند درین صورت هم
 او را دلالت به باب نئی بود زیرا که احتمال داشت
 که این فتح اصلی باشد یا فتح معین کلمه است که نقل
 کرده بماقبل آورده اند پس قطعا معلوم نمی شود که
 این فتح غیر کلمه است لهذا بنظر ضرورت رعایت
 واوی و یائی گرداننا تمام و هم بر دو فتح نشود
 بختلاف خفتن جهت آنکه کسر آن دلالت می کند
 بر باب زیرا که هیچ ماضی کسر فایده ندارد است **سوال**
 خفت در اصل بخوف بود حرکت و او نقل کرده
 بماقبل و اندر او را بسبب اشتباه فتح بماقبل الف
 گردانیدند خفت شد و همچنین در مجهول **سوال** خفت
 در اصل اخوف بود فتح و او را نقل کرده بماقبل و اندر
 او را الف گردانیدند بعده الف بسبب اجتماع ساکنین
 مخدوف گشت اخفت شد بعده مجهزه وصل بسبب اشتقاق
 حذف نمود خفت گردید فارا در اصل اخوف بود فتح
 و او را بماقبل دادند و او را الف گردانیدند مجهزه وصل
 لایمیت عدم اشتیاج حذف نمودند فارا شده **سوال**
 یعنی فارا و فارا کز شنیه و جمع مذکر حاضر و افعال است
 و صیغه تشبیه و جمع مذکر غائب ماضی نیز همین و همچنین

مخدوف باز آید **بحث** اسم فاعل بائع بائعان بائعون تا آخر بقاعده
 ۱۰ یا همزه شد **بحث** اسم مفعول مبیع مبیعان مبیعون مبیع
 مبیعان مبیعات اعلال مبیع مذکور شده و هم برین منطاعلال همه صیغ مفعول است
اجوف واوی از سبع یسمع الخوف ترسیدن خاف يخاف خوفًا فهو
 خائفٌ وخيف يخاف خوفًا فهو مخوفٌ الامر منه خفٌ والنهي عنه لا تخف
 تا آخر **ماضی معروف** خاف خافا خافوا خافت خافتا خفتن تا آخر
 در خفتن تا آخر بسبب کسره عین فاکلمه را بعد حذف عین کسره وادند باقی صیغ را
 اعلال بقواعدیکه نوشته ایم و در صرف قال اعمال آن شده می باید بر آورد و مضارع
 آن که یخاف یخافان تا آخر است اعلال مثل یقال یقالان تا آخر شده **امر**
حاضر معروف خف خافا خافوا خافي خفن **خف** از ارتخاف ساختند
 بعد حذف تاج چون متحرک مانده آخر را وقف کردند الف بالتقاء ساکنین بیفقاد
 و فارا از ارتخافان ساختند بعد حذف علامت مضارع نون اعرابی را بیفکندند
صیغه تشبیه امر حاضر و جمع مذکر آن با صیغه تشبیه مذکر غائب ماضی و جمع آن
 متعدی شده **امر حاضر معروف** بانون ثقیله خاف خافا تا آخر الف که در خف
 افتاده بود بسبب نماندن اجتماع ساکنین باز آمده صیغ تنی و لم و لن و لام امر
 بر زبان باید آورد و اعلال آن باصول محرره تقریر باید کرد **فائدة**

القیاس مضاعف ندادند زیرا که فرق این صیغ از تمام عبارت معلوم میشود **سوال** زیرا که لام در خف ساکن بود بسبب اتصال فن تاکید متحرک گشت اجتماع ساکنین که بسبب سکون لام
 حاضر شده بود زایل گردید لهذا الف که در خف ساکن شده بود باز آمده **سوال** وجه ایراد این فائده آنست که در امر معمر زالعین واجوف هر دو جا عین مخدوف گردیده و در رای
 صورت القیاس مثل و معموز لازم می آید نظر بر این وجه ایراد آن بیان فرموده **سوال**

له سئل در اصل استثن بود حرکت همزه
نقل کرده بما قبل داده همزه را حذف نموده نقل
شده به سئل تنبیه بر آنکه در اصل از نور بود همزه
را بعد نقل حرکت مخموف گردانیده چون حالت
همزه اول نماز و از نیز حذف نموده نقل شده
سئل ثانی در اصل نیل بود بر وزن یحیی یا محرم
ما قبل او مفتوح یا را بالف بدل نموده ثانی
شده و همچنین یثقال در اصل یثقیل بر وزن یسع
بود یا بقاعده مذکور الف گشت یثقال گردیده
سئل در اصل مَقْتَد و او متحرک بود بسبب فتح
ما قبل خود الف گردیده مَقْتَد شد و همچنین در اسم
مفعول به ه و تحلیل هر دو بر یک سجع است
یعنی اقْتَاد و اقْتَادُوا ماضی در اصل اقْتَدُوا و
اقْتَدُوا بودند و او متحرک ما قبل آن مفتوح و او
الف گردانیده اقْتَادُوا و اقْتَادُوا گردیده و
اصل امر حاضر اقْتَدُوا و اقْتَدُوا اکسر عین واقع
است و او درین صیغه نیز بقاعده مذکور الف
گردیده و در اسم آن واو مذکور بسبب
اجتناب ساکنین بیفتاد و در جمع بسبب زوال
سکون لام که موجب اجتناب ساکنین بوده الف
باز آمده

صیغ امر اجوف را از صیغ مَمُوز عین که در آن بقاعده سئل همزه حذف شده بهمین
وضع اعتبار باید کرد که در اجوف غیر واحد مذکر و جمع مؤنث همه صیغها عین باقی
می ماند چون تَوَلَّاهُ قَوْلُوا قَوْلِي و يَبْعَا يَبْعُوا يَبْعِي و خَا خَا تَوَلَّاهُ و در
نون ثقیله و خفیفه هم عین باز آید چون قَوْلِي يَبْعِي خَافِي و در مَمُوز عین در جمع
صیغ عین مخموف ماند چون زَلَّ زَلُّوا زَلَّي و زَرَّ وَ سَلَّ وَ سَلَّوْا سَلَّي و سَلَّوْا
اجوف یائی از سجع التَّيْلُ یافتن ثانی یثقال یثقال اعلالات جمله صیغش
بقیاس آنچه بیان کرده ایم میتوان کرد و همچنین از دیگر ابواب ثلاثی مجرد تصاریف
و صیغ می باید بر آورد ○ اجوف واوی از باب اِفْتَعَالُ الْاِقْتِيَادُ کشیدن
اِقْتَادُ يَقْتَادُ اِقْتِيَادًا فَهُوَ مُقْتَادٌ و اِقْتِيدَ يَقْتَادُ اِقْتِيَادًا فَهُوَ مُقْتَادٌ الامر منه
اِقْتَدَ و انْهَى عنه لَا تَقْتَدُ الظَّالِمَ مِنْهُ مُقْتَادٌ ○ اسم فاعل و مفعول بیک صورت
شده لیکن اسم فاعل در اصل مَقْتَدٌ بود بکسر واو و اسم مفعول مَقْتُودٌ بفتح واو و
ظرف هم که هموزن مفعول میباشد هم برین صورت است صیغه تنبیه و جمع مذکر امر حاضر
اِقْتَادُوا اِقْتَادُوا یا تنبیه و جمع مذکر غائب ماضی متحد است مگر اصل ماضی بفتح واو است
و اصل امر که از مضارع ساخته شده بکسر واو است بر آوردن اعلال دیگر صیغ دشوار
نیست ○ اجوف یائی از باب اِفْتَعَالُ الْاِخْتِيَادُ برگزیدن اِخْتَارَ يَخْتَارُ
اِخْتِيَارًا اِله مثل اِقْتَادُ يَقْتَادُ ○ اجوف واوی از باب اِسْتِعْجَالِ الْاِسْتِغْثَا

الحركة واول نقل کرده بما قبل دادند بعد
 واولسان واما قبل آن کسور واورا یا اگر دانستند
 یستقیم شد + **ع** قریباً با هو المشهور اشارت
 است بدینکه در بعضی اصل آن **اِسْتَقْوَمَ** و همچنین
 اصل **اِقَامَهُ** **اِقْوَمَهُ** بوده است و تحقیق آن در
 ذکر افادات خواهد آمد + **ع** فتح واول نقل کرده
 یقاف دادند لهذا واورا الف گردانیدند اجتماع
 ساکنین شد میان هر دو الف بر مذهب اخفش
 و عباس الف اول محذوف گشت و مذهب
 نیز همین است چنانکه سابق بآن اشعار یافت و بعد
 تا در آخر عوض آن در آورده که از فعل متاخر شود
 و نزدیک سیور و غیل ثانی مخذوف گردیده
 زیرا که نادمست چنانکه تصریح آن در بحث مقول
 گذشت + **ع** و صرف باقی ابواب از ثانی مجز
 و در بعضی مثل معج است لهذا مصنف بکار آن
 تصریح فرموده + **ه** اصل آن **اِقْوَمَ** بود
 و او محرف و نقل حرف معج ساکن حرکت واول نقل
 کرده بما قبل دادند و او را بسبب حرک و سه در اصل
 و فتح واما قبلش الف بدل گردن اجتماع ساکنین شد
 میان هر دو الف اولی را حذف نمودند و عوض آن
 تا در آخر آورده اند **اِقَامَهُ** شد سوال در قمر
 تعالی و **اِقَامَ** القلوة تا را چرا حذف نمودند -
 جواب حذف تائید مذکور در حال اضافه جائز
 است بالاتفاق زیرا که اضافه قائم مقام تائید مخذوف
 است و حذف تائید مذکور در غیر اضافه البتة جائز
 نیست زیرا که عوض است از حرف اصلی پس اگر حذف
 کرده شود حذف عوض و معوضه هر دو لازم می آید
 لیکن در مصحوبه قویض از امور جائز است پس
 بر مذهب ادحذف تا در غیر اضافه نیز جائز و این
 مذهب عند المحققین مرجح است و اطرا علم + **ح**
 فرموده و از فتح چون نمی شی و از کم چون صغره برگزیده شدی **صَوَّ** یقفو و انصرف چون بقای شی و از باب ضرب بر سبیل شاذ می آید + فصول اکبری اجوف یانی
 و نیز ناقص و اوای از فتح نیامده + هجاء العرف

استوار شدن **اِسْتَقَامَ** **يَسْتَقِيمُ** **اِسْتِقَامَةٌ** فهو **مُسْتَقِيمٌ** الامر منه **اِسْتَقِيمَ** والنهی
 عنه **لَا تَسْتَقِمُ الظَّنُّ مِنْهُ مُسْتَقَامٌ** **اِسْتَقَامَ** در اصل **اِسْتَقْوَمَ** بود بقاعده
 حرکت و او بما قبل داده و او را الف کردند **يَسْتَقِيمُ** در اصل **يَسْتَقْوِمُ** بود بعد نقل
 حرکت و او بما قبل و او بقاعده ۳ یا شد **اِسْتِقَامَةٌ** در اصل علی ما هو المشهور **اِسْتَقْوَامًا**
 بود بعد اعمال قاعده **يُقَالُ** الف بالتقائه ساکنین افتاد و تا در آخر برای عوض افزوده
اِسْتِقَامَةٌ شد **مُسْتَقِيمٌ** در اصل **مُسْتَقْوِمٌ** بود مثل **يَسْتَقِيمُ** در آن تعلیل کردند در امر و می
 و دیگر صیغ مضارع مجزوم عین بالتقائه ساکنین افتاده و بکذا در **يَسْتَقِيمُ** و **تَسْقِينُ**
 و آن محذوف بوقت لحوق نون ثقیله و خفیفه در امر و می باز آید **اِسْتَقِيمَ** و **لَا**
تَسْتَقِيمُ گویند **اجوف** یانی از باب استفعال **اِلَّا اِسْتَعَاذَ** طلب خیر کردن
اِسْتَعَاذَ **يَسْتَعَاذُ** تا آخر چون **اِسْتَقَامَ** **يَسْتَقِيمُ** **اجوف** و اوای از باب **اِنْعَالِ**
اِقَامَ **يَقِيمُ** **اِقَامَةٌ** فهو **مَقَامٌ** و **اَقِيمَ** **يَقَامُ** **اِقَامَةٌ** فهو **مَقَامٌ** الامر منه **اِقْوَمَ** و
 النهی عنه **لَا تَقْوِ الظَّنُّ مِنْهُ مَقَامٌ** **اعلالات** صیغ این باب بعینه اعلالات
اِسْتَقَامَ **يَسْتَقِيمُ** هست **قسم چهارم در صرف ناقص و لیف**
ناقص و اوای از باب **نَصَرَ** **نَصْرُ** **الدَّعَاءُ** و **الدَّعْوَةُ** خواستن **دَعَا** **يَدْعُو**
دَعَاءٌ و **دَعْوَةٌ** فهو **دَاعٍ** و **دَعِيَ** **يَدْعَى** **دَعَاءٌ** و **دَعْوَةٌ** فهو **مَدْعُو** الامر منه
اُدْعُ و النهی عنه **لَا تَدْعُ** **الظَّنُّ مِنْهُ مَدْعَى** و **الالة** منه **مَدْعَى** و **مَدْعَاةٌ** و **مَدْعَاءٌ**

لے زیرا کہ لام درین حال مفتوح میشود
و ثقل نمیدارد؛ لے یعنی بحر صیغہ جن ذکر
و واحد مؤنث حاضر در پنج صیغہ فعلی واقع
نشدہ تعلیل صیغہ مذکور هر دو در مضارع
گذشت؛ لے زیرا کہ حرف علت است
و چون حرف جازم در مستقبل در آید حرف
علت از آخر ساقط شود چنانکہ سابق معلوم
گردید؛ لے الفیکہ در مدعی مستقبل
محول بوده؛ لے زیرا کہ زنون تاکید مانع
تعلیل است چنانکہ سابق در قاعدہ ہفتم
ذکر یافت؛

لَنْ أَدْعُوَنَّ تَدْعُوَنَّ ○ درین صیغہ عمل لن نہجیکہ در صحیح جاری میشود جاری شدہ
تغیرے جز آنکہ در مضارع شدہ بود بطور نیامدہ ○ نفی تاکید بلن در فعل
مستقبل محمول لَنْ يَدْعُوَنَّ لَنْ يَدْعُوَنَّ لَنْ يَدْعُوَنَّ لَنْ يَدْعُوَنَّ لَنْ يَدْعُوَنَّ
لَنْ تَدْعُوَنَّ تَدْعُوَنَّ لَنْ تَدْعُوَنَّ لَنْ تَدْعُوَنَّ لَنْ تَدْعُوَنَّ ○ در مدعی واخوات
او بسبب بودن الف نصب لن ظاهر شدہ و در باقی صیغہ ہجوع صحیح عمل لن جاری
شدہ تغیرے جدید رونمودہ ○ نفی جحد لم در فعل مستقبل معروف
لَوْ يَدْعُوَنَّ لَوْ يَدْعُوَنَّ لَوْ يَدْعُوَنَّ لَوْ يَدْعُوَنَّ لَوْ يَدْعُوَنَّ
لَوْ تَدْعُوَنَّ لَوْ تَدْعُوَنَّ لَوْ تَدْعُوَنَّ لَوْ تَدْعُوَنَّ لَوْ تَدْعُوَنَّ ○ در مواقع جزم و اوساط شدہ
و در دیگر صیغہ مثل صحیح عمل لم ظاهر شدہ تغیرے نیغزودہ ○ محمول لَوْ يَدْعُوَنَّ
لَوْ يَدْعُوَنَّ لَوْ يَدْعُوَنَّ لَوْ يَدْعُوَنَّ لَوْ يَدْعُوَنَّ لَوْ يَدْعُوَنَّ لَوْ يَدْعُوَنَّ
لَوْ تَدْعُوَنَّ لَوْ تَدْعُوَنَّ لَوْ تَدْعُوَنَّ لَوْ تَدْعُوَنَّ لَوْ تَدْعُوَنَّ ○ در مواقع جزم الف حذف شدہ و بس
بحث لام تاکید بانون ثقیلہ در فعل مستقبل معروف لَبَدْعُوَنَّ
لَبَدْعُوَنَّ لَبَدْعُوَنَّ لَبَدْعُوَنَّ لَبَدْعُوَنَّ لَبَدْعُوَنَّ لَبَدْعُوَنَّ
لَبَدْعُوَنَّ لَبَدْعُوَنَّ لَبَدْعُوَنَّ لَبَدْعُوَنَّ لَبَدْعُوَنَّ ○ در صیغہ مضارع نہجیکہ در صحیح از لون ثقیلہ تغیرات میشود
ہمون طور اینجا شدہ و ہن ○ محمول يَدْعُوَنَّ يَدْعُوَنَّ يَدْعُوَنَّ يَدْعُوَنَّ يَدْعُوَنَّ
يَدْعُوَنَّ يَدْعُوَنَّ يَدْعُوَنَّ يَدْعُوَنَّ يَدْعُوَنَّ ○

له زیرا که ما قبل نون ثقیله همیشه مفتوح
می باشد و وجه آن سابق در بیان صیغ گذشت
له مراد مصنف درین مقام در اجتماع ساکنین
علی غیر مرده است زیرا که اجتماع ساکنین علی مرده
در کلام عرب مطرود شایع است چنانچه ذکر آن
در رساله خواهد آمد و همچنین ساکن دوم که بران قف
باشد این چنینی اجتماع نیز جائز زیرا که ساکن مکتور
فی الحقیقه متحرک است سکون بران برائے
استراحت نفس و قطع کلام متعین گردیده سوال
در صورت مرده حذف را چرا متعین کردیم و چرا
حذف می کنند بهر آنکه تخفیف سوال ساکن دوم
را چرا حذف نمودند جواب در مرده نصف
بسیار است و در غیر مرده قلیل است به
سوال در غیر مرده و او را یا را حذف نکنند
جواب زیرا که اگر او را درین جا حذف کرده
شدن بیچ دلیل نمی ماند بر او و یا سه مخدود
بمخلاف مرده که در صورت حذف و او دران جا
از ضم ما قبل معلوم می شود که و او ازین جا افتاد
است و در حذف یا از کسر ما قبل معلوم میشود
که ما محذوف است به قول تعالی اذرع
الی سبیل ربک یا فیکم و الموعظه ترجمه
بخوان بسوی راه پروردگار خود به دانش و
نصیحت به اذرع ساخته شد از آن نحو
علامت مضارع را حذف کردند بعد فاکله
آن ساکن ماند و همین آن مضموم بهره و صل ضم
در اول و آورند و او را لام کلمه بسبب وقف
از آخر اسقاط یافت اذرع شد

لید عین در اصل یدعی بود چون لام تأکید در اول و نون ثقیله در آخر آوردند نون
ثقیله فتحه ما قبل خود خواست الف قابل حرکت نبود لهذا یا را که اصل الف بود
واپس آوردند و فتحه دادند لید عین شد و قس علیه لید عین لاد عین لند عین
سوال در کن یدعی چرا بسبب نصب یا را واپس نیاوردند که بران فتحه
ظاهر می شد جواب اگر یا را باز می آوردند باز الف میشد چه علت اعلال که
تحرک یا و افتتاح ما قبل است موجود است و در لید عین و در اخواستش علت
اعلال موجود نیست زیرا که اتصال نون ثقیله از موانع اجرائی قاعده است
لید عون در اصل یدعون بود بعد آوردن لام تأکید در اول و نون ثقیله در آخر و
حذف نون اعرابی اجتماع ساکنین شد میان و او و نون ثقیله و او غیره بود آن را ضم
دادند و همچنین در لند عین و در لید عین یا را کسر دادند فائده بین اجتماع
ساکنین اگر اول مرده باشد آنرا حذف می کنند و اگر غیر مرده باشد و او را ضم می دهند و
یا را کسر به مرده حرف علت ساکن را گویند که حرکت ما قبل آن موافق باشد و غیر
مرده آنکه چنین نباشد لام تأکید با نون خفیفه فعل مستقبل معروف
لید عون لید عون لند عون لند عین لاد عون لند عین مجمل
لید عین لید عون لند عین لند عون لند عین لاد عین لند عین
امر حاضر معروف اذع اذعوا اذعوا اذعی اذعون و او در اذع بسبب

له یعنی دیگر صیغ از مضارع تعلیل
 شده بر قیاس صیغ برمی آیند و لیکن اگر صیغ
 دیگر از اصل مضارع برآورد درین صورت
 تعلیل دیگر دران واضح خواهد شد چنانکه گوی
 اذْعُوْا در اصل اذْعُوْا بود ضمیر بره و تعلیل
 بود نقل کرده بما قبل و اندر او با سبب افعال
 ساکنین حذف نمودند اذْعُوْا شد یعنی اذْعُوْا
 در اصل اذْعُوْا بود کسره را بر او و ثقیل داشته
 بما قبل و اندر بعد سلب حرکت ما قبل را و را
 بسبب القائه ساکنین حذف کردند اذْعُوْا شد
 له یعنی تعلیل اینکه در مضارع شده بودند
 له بسبب اتصال نون ثقیله به لام
 زیرا که این لام امرست و لام امر کسوری باشد
 و در مضارع لام تاکیدست و آن مفتوح
 می باشد

سکون و قفی حذف شده و دیگر صیغ از مضارع بهمبران نمط ساخته شده اند که
 در صیغ ساخته بودند ○ امر غائب و متکلم معروف یَدْعُ یَدْعُوْا یَدْعُوْا
 یَدْعُ یَدْعُوْا یَدْعُوْا لَدْعُ لَدْعُوْا لَدْعُوْا ○ امر مجهول یَدْعُ یَدْعُوْا یَدْعُوْا تا آخر
 مانند کَوْنُ کَوْنُ کَوْنُ کَوْنُ تا آخر ○ امر حاضر معروف بانون ثقیله
 اَدْعُوْا اَدْعُوْا اَدْعُوْا اَدْعُوْا اَدْعُوْا ○ بعد آوردن نون ثقیله در
 اَدْعُوْا و مخذوف را که بسبب وقف حذف شده بود و حالا وقف نمانده باز آوردند
 و فتح دادند و در دیگر صیغ حسب معمول تغییرات کردند ○ امر غائب و متکلم معروف
 بانون ثقیله یَدْعُ یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا یَدْعُوْا لَدْعُ لَدْعُوْا لَدْعُوْا
 لَدْعُ لَدْعُوْا لَدْعُوْا ○ در یَدْعُوْا و اخواتش واو که بسبب جزم افتاده بود
 باز آمده مفتوح شده دیگر همه حسب معمول است ○ امر مجهول بانون
 ثقیله یَدْعُ یَدْعُوْا تا آخر ○ بصورت مضارع مجهول بانون ثقیله است
 سوائے اینکه لام این مکسورست و لام مضارع مفتوح در یَدْعُوْا و اخوات
 او بسبب انعدام جزم یا را که اصل الف مخذوف بود باز آوردند چرا که الف قابل
 فتح که نون ثقیله آنرا می خواهد نبود نون خفیفه جمیع صیغ امر بقیاس نون ثقیله متواتر
 دریافت ○ نهی معروف لَا یَدْعُ لَا یَدْعُوْا لَا یَدْعُوْا لَا یَدْعُوْا لَا یَدْعُوْا
 لَا یَدْعُوْا لَا یَدْعُوْا لَا یَدْعُوْا لَا یَدْعُوْا لَا یَدْعُوْا لَا یَدْعُوْا

سله دایع در اصل دایع بود و او افتاد در رابع کلمه و ما قبل آن غیر مضوم و او را بیا بدل کردند دایع شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود حذف نمودند التثانی ساکنین شد میان یا و تنوین یا اسقاط یافت دایع ماند به سله زیرا که دخول تنوین درین حالت متعین است پس بعد سکون یا اجتماع ساکنین لازم نمی آید لهذا یا حذف نمی شود به سله از جهت تخفیف و همچنین در فعل نیز حذف یا در لام کلمه جائز است ۹۲ اما مضر و نصب کما فی قوله تعالی و الیل اذا نیر

کرد در اصل یسر می بود یا را بنا بر تخفیف حذف نمودند نظر بر کثرت استعمال به سله و همچنین در یوم التثانی و الیل التثانی را می رود زیادت بزرگ و بلند که در اصل تناد و متمکلی بود یا را حذف نمودند با وجودیکه معروف بلام واقع است ۹۵ زیرا که رفع و جر بر یا ثقیل است بمختلف نصب که میگوید نقل اذان واقع نشود و جایز آن را در درین حالت ثابت و سلامت میماند سله مدعو و در اصل مدعو بود و او را زائد را در او اصلی ادغام نمودند مدعو شد و همچنین قاعده در دیگر صیغ سوال شرط ادغام آنست که قاعده اطلاق یافته نشود و در مدعو قاعده اعلان موجود است زیرا که او مضوم است و ضمه بر او ثقیل میدارند درین صورت ادغام چنان بودند مجزای قاعده اعلان در مدعو باشد نمی شود زیرا که هرگاه ما قبل او و یا ساکن مدعو باشد درین صورت نقل باقی نمی ماند به سله ناقص یا بی ازین باب می آید از ضرب چون رخی برخی و از بیع چون بیخی و از فتح چون رخی برخی و از کرم چون برمی و از نصر چون برمی و از نمدی لیکن از نصر و کرم کمتر می آید لهذا مصنف بر این ادمثال آن نپرداخت

تا آخر ۹۰ نهی مجهول بقیاس لم یؤیّع مجهول تا آخر ۹۱ نهی معروف

با نون ثقیله لا یدعوون لا یدعوای تا آخر ۹۲ مجهول لا یدعی

لا یدعی تا آخر ۹۳ بقیاس امر با نون ثقیله نون خفیف را هم برین قیاس

می باید بر آورد ۹۴ بحث اسم فاعل دایع دایعان دایعون دایعه

دایعین دایعات ۹۵ درین همه صیغ و او بقاعده ۱۱ یا شد و در دایع بقاعده ۱۲

ساکن شده بسبب اجتماع ساکنین حذف گردیده اگر برین صیغه الف و لام آید

یا بسبب اضافه بران تنوین نیاید صرف بر اسکان یا الکتفا کنند و حذف نشود

چون الدایعی و دایعیکو و در الدایعی گاهی حذف یا هم آمده چنانچه در قولها

یؤقرینع الدایع و این همه در حالت رفع و جر است و در حالت نصب دایعا

و الدایعی و دایعیکو گویند ۹۶ بحث اسم مفعول مدعو مدعون

مدعوون مدعوک مدعونان مدعوات ۹۷ درین صیغ و او مفعول در

او لام فعل ادغام یافته و بس ۹۸ ناقص یا بی از باب ضرب یضرب الرخی

تیر انداختن رخ می ریمیا فهو لام و ریمی ریمیا فهو مری الا مرنه

لرم و النهی عنه لا تریم الظفر منه مرنی و الاله منه مرنی و مرامه و رماء

و تشدیدهما مرمیان و مرمیان و الجمع منهما مرام و مرامی افعل التفضیل

منه ارمی و المؤنث منه رمی و تشدیدهما ارمیان و رمیان و الجمع منهما

الف شعر ظرف یفعل مفعول آید هرگز ناقص ای کمال به غیر یفعل مفعول آید همچنین الامثال به مرفعی در اصل مرفعی بوده یا متحرک و ما قبل آن مفتوح یا الف اگر داندند اجتماع ساکنین شد میان یا و تنوین یا محذوف گردید مرفعی شد و تعلیل اسم آن نیز همین قیاس باید کرد به سبب عدم اجتماع ساکنین
 سکه یا افتاد در وزن افعال و مفاعیل و غیره

اَرَامَ وَاَرَمَوْتُ وَرَمِيْتُ وَرَمِيَّتُ ○ ظرف ازین باب با وصف کسر عین مضارع
 مفتوح العین آمده بقاعده که نوشته ایم که از ناقص مطلقاً ظرف مفتوح العین
 آید و یائے آن الف شده بسبب اجتماع ساکنین با تنوین افتاده و همچنین در
 مرفعی اول بوقت عدم تنوین الف باقی ماند چون اَرَمْتُ وَاَرَمْتُ مَرَامَ جمع ظرف اَرَامَ
 جمع تفصیل که در اصل مَرَامُ بوده باعمال قاعده ۲۵ مَرَامَ وَاَرَامَ شده در اَرَمْتُ
 یا بقاعده الف شده رَمِيْتُ مَوْنَتْ و هر دو تشبیه بر اصل اند و همچنین رَمِيَّتُ در
 مرفعی جمع کسیر رَمِيَّتُ یا الف شده با اجتماع ساکنین با تنوین افتاده ○ اثبات
 فعل ماضی معروف رَمِيَ رَمِيًا وَاَرَمَتْ رَمَاتًا مَدِين رَمِيَّتَ و رَمِيَّتَا
 رَمِيَّتُوا رَمِيَّتَ رَمِيَّتَتْ رَمِيَّتَا رَمِيَّتَتْ رَمِيَّتَا ○ در مرفعی و مَوْنَتْ و رَمِيَّتَا یا بقاعده
 الف شده در غیر مرفعی با تاء تانیث حذف گردیده و دیگر همه صیغ بر اصل
 ○ اثبات فعل ماضی مجهول رَمِيَ رَمِيًا وَاَرَمَتْ رَمَاتًا مَدِين مَآخِر ○ در جمع
 این صیغ در غیر مَرَامَ که بقاعده ۱۰ حرکت یا بما قبل رفته یا حذف شده هیچ یک تعلیل
 نشده ○ اثبات فعل مضارع معروف يَرْمِي يَرْمِيًا يَرْمِي مَوْنٌ
 يَرْمِي يَرْمِيًا يَرْمِي مَوْنٌ تَرْمِي تَرْمِيًا تَرْمِي مَوْنٌ ○ در مرفعی و تَرْمِي
 وَاَرَمِي و تَرْمِي یا بقاعده ۱۰ ساکن شده و در يَرْمِي مَوْنٌ و تَرْمِي مَوْنٌ بقاعده مذکور حذف
 شده باقی صیغ یعنی تشبیه با و هر دو جمع مَوْنَتْ بر اصل است و صورت واحد مَوْنَتْ حاضر

این صیغه باید بیگونه نیز می توان کرد و ضمیر بر یا
 تعلیل داشته ساکن گردانید بعد از اجتماع
 ساکنین شد میان یا و تنوین یا محذوف گشت
 مَرَامَ وَاَرَامَ گردید و مَال هر دو تعلیل واحد
 سبت به هائے متحرک و ما قبل آن مفتوح
 یا الف گردید مرفعی شده به اصل آن مرفعی
 بر وزن مَفْعَل بود یا متحرک و ما قبل آن مفتوح
 یا الف بدل نمودند بعد از اجتماع ساکنین
 شد در میان الف و تنوین الف محذوف
 گردانیدند مرفعی ماند به هائے قال الله تعالی
 فی صفته رسول علیه السلام وَكَانَ رَمِيَّتَ اَذْنِيَّتَ
 وَكَانَ اَنْتَ رَمِيَّتَ اَنْتَ اَفْخِي بَلْكَ عَدَا اَفْخِي تَسِير
 اغاغت جانب کفار در روز جنگ بدر به هائے
 رَمِيَّتُوا در اصل رَمِيَّتُوا بود یا الف گردیده بعد
 از اجتماع ساکنین محذوف گشت رَمِيَّتُوا ماند
 همچنین در رَمِيَّتَتْ و رَمِيَّتَا و در رَمِيَّتَا که الف
 در لفظ متصل ساکن دیگر واقع نگردید و لیکن
 تاء تانیث در حکم ساکن است چنانکه گذشت به هائے
 در اصل رَمِيَّتُوا بود یا افتاد در لام فعل بعد کسر
 و حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند اجتماع
 ساکنین شد میان یا و واو جمع یا را ساقط گردانیدند
 و مَرَامَ گردید به هائے مَرْمِي و مَرْمِي در اصل
 مَرْمِي و مَرْمِي بضم لام بود یا واقع شد در لام
 فعل بعد کسر آن را ساکن گردانیدند مرفعی و مَرْمِي
 شد و همچنین در اَرَمِي و مَرْمِي به هائے مَرْمِي
 در اصل مَرْمِي بود و ضمیر بر یا نقل بود
 بما قبل دادند بعد از سبب حرکت ما قبل یا ساکن
 قیدش مضموم یا ساکن را با و بدل کردند بعد
 انقار ساکنین شد میان هر زو او و او اولی

را حذف کرد و در مَرْمِي شد و اعلان مَرْمِي قیاس بر اعلان مَرْمِي است که مَرْمِي که صیغه واحد مؤنثه مخاطبه هست در اصل تَرْمِيَّتِي بود یا بعد کسر و بعد آن
 به هم ساکن شود و با اجتماع ساکنین بیفتد تَرْمِيَّتِي شد

۱۲ در لغت اعراب و نحو

له اِذْمَوْ ساخته شد از ترمون علامت
مضارع را حذف نموده همزه وصل مکسور
داول در آورند و فون اعزالی را از آخر حذف
کردند اِذْمَوْ شد و همچنین اِزْمِی را از ترمین
اخذ باید ساخت و سله زیر آن اگر از اصل
کلمه قطع نظر کرده شود باید که در اِذْمِی که از
تدعین ساخته اند همزه وصل مکسور آورده
شود چرا که عین در تدعین بعد اعلال مکسور
واقع است نه مضعوم و مطرد برخلاف
آنست و

لَتَرْمِیَنَّ لَتَرْمِیَنَّ لَا تَرْمِیَنَّ لَتَرْمِیَنَّ بِرِقَاسٍ لَیْزَمِیَنَّ تَاآخِر ۝ نون خفیف
معروف و مجهول هم برین نمط ۝ امر حاضر معروف اِزْمِی اِزْمِی اِزْمِی اِزْمِی
اِزْمِی ۝ در صیغه واحد مذکر حاضر یا بسبب وقف افتاده و دیگر صیغه انفراد
حسب دستور ساخته اند ۝ سوال چون اِذْمَوْ را از تَرْمِیَّ ساختند بعد حذف
علامت مضارع بسبب سکون ما بعد آن هرگاه همزه وصل آورند بایست همزه
مضموم آرند زیرا که عین کلمه مضموم است ۝ جواب اگر چه عین کلمه فی الحال در
تَرْمِیَّ مضموم است لیکن در اصل مکسور است چه اصلش ترمیون بوده و همزه
وصل باعتبار حرکت اصل می آرند و بهمین جهت در اِذْمِی که از تَرْمِیَّ ساخته شده
همزه وصل مضموم آورند ۝ امر غائب و متکلم معروف لَیْزَمِیَّ لَیْزَمِیَّ
لَیْزَمِیَّ لَیْزَمِیَّ لَیْزَمِیَّ لَیْزَمِیَّ لَیْزَمِیَّ لَیْزَمِیَّ لَیْزَمِیَّ لَیْزَمِیَّ لَیْزَمِیَّ
۝ امر مجهول لَیْزَمِیَّ لَیْزَمِیَّ لَیْزَمِیَّ لَیْزَمِیَّ لَیْزَمِیَّ لَیْزَمِیَّ لَیْزَمِیَّ
۝ بر قیاس لم یزَمِیَّ تَاآخِر بوده است و همچنین ۝ نمی معروف چون
لَا یَزَمِیَّ لَا یَزَمِیَّ تَاآخِر ۝ و نمی مجهول چون لَا یَزَمِیَّ تَاآخِر ۝ نون ثقیله
و خفیف چون در امر و نمی در آید حرف علت محذوف باز آمده مقصور گردد و در دیگر
صیغ تغییر زائد غیر مافی الصبح نشود ۝ امر حاضر معروف بانون ثقیله
اِزْمِیَنَّ اِزْمِیَنَّ اِزْمِیَنَّ اِزْمِیَنَّ اِزْمِیَنَّ اِزْمِیَنَّ اِزْمِیَنَّ اِزْمِیَنَّ اِزْمِیَنَّ اِزْمِیَنَّ
۝ امر غائب و متکلم معروف بانون ثقیله
لَیْزَمِیَنَّ لَیْزَمِیَنَّ لَیْزَمِیَنَّ لَیْزَمِیَنَّ لَیْزَمِیَنَّ لَیْزَمِیَنَّ لَیْزَمِیَنَّ لَیْزَمِیَنَّ لَیْزَمِیَنَّ
۝ مجهول بانون ثقیله لَیْزَمِیَنَّ تَاآخِر ۝

له رام در اصل را می بود ضم بر یا ثقیل
داشت ساکن گردانیدند اجتماع ساکنین شد
میان یا و تنوین یا افتاد رام گشت و و را مومن
در اصل را می مومن بود ضم بر یا ثقیل بود نقل کرد
بما قبل وادند بعده یا ساکن و ما قبل آن ضموم
یا را و اگر دانیدند اجتماع ساکنین شد میان
هر دو واو و او اول افتاد را مومن گردید و
له مومنی در اصل مومنی بود بروزن مفعول
واو و یا در یک کلمه بهم آمدند اول ایشان ساکن
بدل از چیزی نبود و او را یا کردند و یا را در یا
ادغام نمودند و نیم را از برائے مناسبت یا
مکسور گردانیدند مومنی شد و سله رضی در
اصل رضی بود و او بود در طرف و ما قبل آن
مکسور و او را گردید رضی شد و دیگر تعلیلات
را نیز برین قیاس باید کرد و

امر حاضر معروف بانون خفیفه اِزْمِیْن اِزْمُنْ اِزْمَنْ ○ امر غائب
و متکلم معروف بانون خفیفه لَیْزْمِیْن لَیْزْمُنْ لَیْزْمَنْ ○ امر مجهول
لَیْزْمِیْن ○ امر مجهول بانون خفیفه لَیْزْمِیْن لَیْزْمُنْ لَیْزْمَنْ ○
لَیْزْمُونْ لَیْزْمِیْن لَیْزْمُنْ لَیْزْمَنْ ○ ننی معروف بانون خفیفه
لَیْزْمِیْن لَیْزْمُنْ لَیْزْمَنْ لَیْزْمُونْ لَیْزْمِیْن لَیْزْمُنْ لَیْزْمَنْ ○ ننی مجهول
بانون خفیفه مثل امر مجهول ○ اسم فاعل رَامِ
رَامِیَان رَامُونْ رَامِیَه رَامِیَتَان رَامِیَات ○ در رام که یا ساکن شده با جماع
ساکنین افتاده و را مومن که حرکت یا بما قبل رفته یا و او شده حذف گشته بیچ یک
صیغه اعلان نیست ○ اسم مفعول مَرْمِیْ مَرْمِیَان تا آخر ○ در جمیع
این صیغ و او بقاعده ۱۳ یا شده در یا ادغام یافته و ضم ما قبل بکسره بدل شده ○
ناقص و او ی از باب سمع یسمع الرضی وَالرَّضَوَانُ خوشنود شدن و پسند
کردن ○ رَضِیْ یَرْضِیْ وَرَضَوَانَا فَهُوَ رَاضٍ وَرَضِیْ یَرْضِیْ وَرَضِیْ وَرَضَوَانَا
فَهُوَ مَرْضِیٌّ اِضْ وَالنَّهْیْ عَنْهُ لَا تَرْضَ الظُّمْنُ مِنْهُ مَرْضِیٌّ وَالْاَلَمْنُ
مَرْضِیٌّ مَرْضَاةٌ مَرْضَاءٌ وَتَنْثِیْتُهُمَا مَرْضِیَّانِ مَرْضِیَّاتٍ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَرْضِیَّ
وَمَرْضِیَّاتٍ اَفْعَلُ التَّفْصِیلُ مِنْهُ اَرْضِیْ وَالْمَوْثُ مِنْهُ اَرْضِیْ وَتَنْثِیْتُهُمَا اَرْضِیَّانِ
وَرَضِیَّاتٍ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا اَرْضَوْنُ وَاَرْضِیْ وَرَضِیَّاتٍ ○ در جمیع صیغ

معروف این باب هم اعلال مثل اعلال رومی ویدی شده و همه اعلالات صیغ این باب مثل صیغ باب دعای دعوت جز مرصعی مفعول که در اصل مرصع بوده بر خلاف قیاس قاعده ویدی در آن جاری شده میباشد نمیدونی باید گردانید ○ ناقص یایی از سمع الخشیة ترسیدن خشی خشی خشیة فهو خاش تا آخر ○ بوضع مجهول رومی یرئی اعلال بافعال این باب شده در دیگر کتب صرف صغیر رومی یرئی ○ لفیف مفروق الضرب یضرب الوقایة نگاه داشتن وقی یقی وقایة فهو وای ووقی وقایة فهو موقی الامر منه فی والنهی عنه لا تقی النظر منه موقی والأله منه مینی میقاة میقاة و تننیهما موقیان و میقیان والجمع منهما موائی وموائی افعل التفضیل منه اوئی والمؤنث منه وقیی و تننیهما اوقیان ووقییان والجمع منهما اوقون وادای ووقی ووقییان ○ در فاکلمه این باب قواعد مثال ودر لام کلمه قواعد ناقص جاریست ○ معروف وقی وقیاد ووقا تا آخر چون رومی دمی تا آخر ○ مجهول وقی تا آخر چون رومی تا آخر ○ اثبات مضارع معروف یقی یقیان یقون یقی یقیان یقون یقین یقین اقی یقی ○ وادای وجمده صیغ بقاعده یعد حذف شده ودر بقواعد صرف رومی یرئی جاری گشته ○ مضارع مجهول یوقی یوقیان یوقون تا آخر چون یرئی ○ نفی تاکید بدل در فعل مستقبل معروف

له زیرا که در قاعده ووقی ووقیان بود که بر وزن مفعول باشد بخلاف مرصع و مرصع و مرصع و مرصع واقع است دو وادو آخر کلمه هم آمده بود و باید گردانید و باید ادا نمود و غیره تا قبل را براسه موافقت یا کسر گردانید و مرصعی شده ○ کقول تعالی تو انزلنا فی القرآن علی جبل ازین فی شاعنا متصوفاً من خشية الله ترجمه اگر نازل کردیم این قرآن را بر کوه البت میایدی آزاد و حالیکه خشوع کنند و بهشت گیرند است از ترس خدا تعالی ○ کله یعنی تعلیل است که در رومی خاصی مجهول و رومی مضارع مجهول و قوع یافته بعینه همان تعلیل در رومی خشی و دیگر افعال بدل آمده است در رومی یا سلامت مانند زیر حرکت فاعل یا موافق است و در رومی یا با سبب فاعل الله گردانیدند ○ کله یعنی در ظرف و اگر واسم فاعل واسم مفعول واسم تفضیل این باب تعلیل مثل باب رومی وای گردیده است یعنی خاص را بر دام و عمومی مثل رومی و عمومی اسم ظرف مثل رومی و عمومی اسم تفضیل مثل ازنی قیاس باید ساخت ○ هه بدانکه لفیف مفروق از صر باب یی آید ضربت چون وقی یقی واز حسب چون وقی یقی واز سمیع چون وقی یقی واز سمیع مکرر آید ○ کله قول تعالی وقی عذاب النار ○ کله یقی در اصل یوقی بود وادیکه میان یای مفتوح و کسر لازمی بود حذف کردند ○ یقی باشد بعد از رومی یا تعلیل داشته ساکن گردانیدند یقی شد و یقین و در دیگر صیغ عمل باید ساخت ○

له لم بن ساخته شد از بنی چون لم جازم بر مضارع در آمد حرف علت را از آخر صاقط ساخت لم بن شده **له** قول تعالی و لم یوقی شیخ نقیبه **له** یثقیل در اصل یثقیلین بود ضمیه بر یا بعد کسر و ثقیل بود فعل کرده بما قبل دادند بعد از حرکت ما قبل اجتماع ساکنین شد میان یا و نون تاکید یا افتاد لیثقیل شده همچنین در یثقیل جمع مذکر حاضر و تثقیل واحد مؤنث حاضر عمل باید کرد به **له** یعنی چنانکه در صرف و نحو لایم کلمه در لیر مثنی جمع مذکر غائب و لیر مثنی جمع مذکر حاضر و لیر مثنی واحد مؤنث حاضر اطلاق واقع شده همچنان در لیثقیل و تثقیل و لثقیل نیز عمل باید داد

لَنْ یَقِیَ لَنْ یَقِیَا لَنْ یَقُوا لَنْ یَقِیْنَ لَنْ یَقِیْنَ لَنْ یَقِیْنَ
لَنْ یَقِیَ لَنْ یَقِیَ لَنْ یَقِیَ لَنْ یَقِیَ لَنْ یَقِیَ لَنْ یَقِیَ
همان اعلالی که در مضارع بود باقی ماند **مجهول** لَنْ یَقِیَ لَنْ یَقِیَ لَنْ یَقِیَ
چون لَنْ یَقِیَ تا آخر **نفی** محذوف لم در فعل مستقبل معروف **لَمْ یَقِیَ**
لَمْ یَقِیَا لَمْ یَقُوا لَمْ یَقِیْنَ لَمْ یَقِیْنَ لَمْ یَقِیْنَ لَمْ یَقِیْنَ
لام کلمه در لم یقی و اخواتش بحزم افتاده و دیگر صیغها بدستور است
مجهول لَمْ یَقِیَ لَمْ یَقِیَا تا آخر چون لَمْ یَقِیَ تا آخر **لام** تاکید بانون
ثقیله در فعل مستقبل معروف **لِیَقِیْنَ لِیَقِیَا لِیَقِیَا لِیَقِیْنَ لِیَقِیْنَ**
لِیَقِیْنَ لِیَقِیْنَ لِیَقِیْنَ لِیَقِیْنَ لِیَقِیْنَ لِیَقِیْنَ
در لام کلمه چون صرف
لِیَقِیْنَ عمل باید کرد **مجهول** لِیَقِیْنَ تا آخر چون لِیَقِیْنَ تا آخر
نون خفیفه هم برین قیاس **امر حاضر معروف** قِ یَا قُوا قِ یَقِیْنَ
قِ در اصل قتی بود بعد حذف علامت مضارع متحرک ماند در آخر و وقف نمودند
یا بیفتاد قی شد دیگر صیغها حسب دستور از مضارع ساخته اند **امر غائب**
و متکلم معروف **یَقِیَ یَقِیَا یَقُوا یَقِیْنَ یَقِیْنَ یَقِیْنَ** **امر مجهول**
لِیَقِیَ تا آخر چون لِیَقِیَ تا آخر **امر معروف** بانون **ثقیله** قِ یَقِیْنَ
قِ یَقِیْنَ **امر غائب** متکلم معروف بانون **ثقیله** لِیَقِیْنَ لِیَقِیْنَ

له واتی در اصل واتی بود ضمیر یا بعد
 که در دشوار داشته سکن کردند اجتماع سکنین
 شد میان یا و تونین یا افتاد واتی شد قوله
 تعالی و ما لهم من الدین واتی نیست
 بر آن کافران از جانب خدا کدام کس نگاه دارند
 له ایراد لغیف مفروق درین مقام از باب
 ضرب یضرب و حسب بحسب اشارت است
 بدانکه مفروق ازین دو باب بیشتر آید
 لغیف مقرون از دو باب آید از ضرب یضرب
 چون طوی یطوی و دوم از سمع یسمع چون
 قوی یقوی از قوت یقوت یعنی استوار شدن و
 مصنف ظاهر بنظر قلت مثال دیگر بیان
 نغزوده هـ قوله تعالی یوم یطوی السحاب
 الطی السحاب یطوی و یطوی

لَیَقِّنَ تَاآخِرَ ۝ اِمْرُ مَجْهُولٍ لَیُؤَقِّنَ تَاآخِرَ ۝ اِمْرُ حَاضِرٍ مَعْرُوفٍ بَانُونٍ
 خَفِیفَةٍ قَبْلَ قَبْلِ قَبْلِ ۝ اِمْرُ مَجْهُولٍ بَانُونٍ خَفِیفَةٍ لَیُؤَقِّنَ تَاآخِرَ ۝
 نَمِی مَعْرُوفٍ لَایَقِّنَ لَایَقِّنَ تَاآخِرَ ۝ مَجْهُولٍ لَایُؤَقِّنَ تَاآخِرَ ۝ نَمِی مَعْرُوفٍ
 بَانُونٍ ثَقِیلَةٍ لَایَقِّنَ لَایَقِّنَ تَاآخِرَ ۝ مَجْهُولٍ لَایُؤَقِّنَ لَایُؤَقِّنَ
 لَایُؤَقِّنَ ۝ نَمِی مَعْرُوفٍ بَانُونٍ خَفِیفَةٍ لَایَقِّنَ لَایَقِّنَ تَاآخِرَ ۝
 مَجْهُولٍ لَایُؤَقِّنَ لَایُؤَقِّنَ لَایُؤَقِّنَ لَایُؤَقِّنَ لَایُؤَقِّنَ لَایُؤَقِّنَ
 ۝ اِسْمُ فَاعِلٍ وَاَتِی وَاَتِیَانِ وَاَقُونِ تَاآخِرِ چُونِ رَاِمِ تَاآخِرِ ۝ اِسْمُ مَفْعُولٍ
 مَوْقِی چُونِ مَوْقِی تَاآخِرِ ۝ لَفِیفٌ مَفْرُوقٌ اِزْ حَسْبِ یَحْسِبُ الْوَلَایَةِ مَالِکِ
 شَدَنَ وَاَتِی یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی
 عَنْهُ لَا تَلِ الظَّنَّ مِنْهُ مَوْقِی وَاَلَا یَتِی مِنْهُ مِثْلُی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی
 وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی
 وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی
 ۝ حَسَبِ قَوَاعِدِ مَشْرَعِهِ بِالْاِقْیَاسِ وَاَتِی یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی
 وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی
 وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی وَاَلَا یَتِی
 طَوِی یَطَوِی طَیًّا فَهوَ طَاوٍ وَاَتِی چُونِ رَمِی یَزِی تَاآخِرِ ۝ نَاقِصٌ وَاَوِی
 اِزْ بَابِ اِفْتَعَالَ الْاَحْبَابِ رَاوِی اِستاده کردن جِوَه بَسْتَن نَشْتَن اِحْتَبِی یَحْتَبِی

له قول تعالى يَتَّبِعُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ۝ ۷۱

و معوج و مثال اجوف درین باب بر یک قیاس
می آید چون ضارب و واعد و قاول ۝ ۷۱

قول تعالى فی قصه بابل و قایل انبار آدم علیه
السلام قال یا ولدنی انحریت ان الیوم مثل هذا

الغراب قائلی سوره انبی ترجمه قایل گفت
ای حیف که عاجز شدم از اینکه من بوم مثل

این راز کرمی پوشیدم حجب برادر خود را ۝
۷۱ نقل در اصل تعلو بود و افعاد در لام

کلمه اسم متمکن و ما قبل آن مضوم ضم بر یا
بعکسره ثقیل داشته ساکن نمودند اجتماع ساکن

شد میان یا و تنوین یا افعاد تعلی مانند کلمه
در میان قاعده گذشت و قنیکه الف و لام بران

در آمد یا ساکن شد شمال خودی مانند زیرا که درین
صورت اجتماع ساکنین واقع نمی شود ۝

۷۱ قول تعالى ان الله عز وجل انزل القرآن
بر قرأت خداوند تعالی از چیزیکه شرکب می گردید

۷۱ نمازی نمازی نماز فو متماز
و نموی نمازی نماز فو متماز الامر نماز

والنهی عز لا نماز الظرف من متمازی ۷۱
مهموز فا و اجوف واوی از نصر اکثر آید چون

ال یوم و واز سمع کمر آید چون اب یاب از
آوب یعنی بازگشتن ۷۱

لغیف مقرون التثویه قوت و ادان قوی یقوی تثویه فهو مقرون بالآخر

مقرون دیگر التثویه سلام کردن حیثی یحیی یحیه فهو محج تا آخر ۷۱ سوا

در عین لغیف تعلیل نمی شود پس حرکت عین یحیه چرا نقل کرده بما قبل دادند جواب

تثویه لغیف هم هست و مضاعف هم نقل حرکت درین بحیثیت مضاعف بودنش

کرده اند و لهذا در تثویه نقل نکردند ۷۱ ناقص واوی از متفاعله مغالاة

گران کردن هر غالی یغالی مغالاة ال ۷۱ یانی مراما با هم تیر اندازی کردن

دامی یزاعی مراما ال ۷۱ لغیف مفروق موارا که پوشیدن دامی یواروی ال

مقرون مددا که دو کردن داوی میداوی ال ۷۱ ناقص واوی

از تفعل التعلی برتری نمودن تعلی یعلی تعلی فهو متعل ال ۷۱ در مصدر

واو بقاعده ۱۶ بعد کسره یا شده ساکن گشته با جمع ساکنین در حالت رفع و جر حذف

گردیده ۷۱ ناقص یانی التمی آرزو کردن تمی یمتی تمی تا آخر ۷۱

لغیف مفروق التثوی دوستی نمودن ۷۱ مقرون التثوی قوی شدن

۷۱ ناقص واوی از تفاعل التالی برتر شدن تالی یغالی یغالی فهو

متعال ال ۷۱ یانی التمازی شک نمودن ۷۱ لغیف مفروق التثوی

در آن می آمده است تباری ۷۱ مقرون التثوی توالی توالی ال ۷۱ مقرون التثوی توالی توالی ال

قسم پنجم در مرکبات مهموز و معتل ۷۱ مهموز فا و اجوف واوی از نصر

سلفه زیرا که قواعد مختلف درین باب جاری شده است؛ سلفه زیرا که همزه خود مفتوح است و ماقبل نیز مفتوح و بین بین قریب و بعید هر دو هائز چنانکه در مثال گذشت؛ سلفه همزه متحرک و ماقبل آن حرف صحیح ساکن حرکت همزه نقل کرده باقیان دادند و همزه را حذف نمودند زیرا که شد بعد از یا متحرک و ماقبل آن مفتوح یا الف گشت بری شد؛ سلفه زیرا که که در اصل یو آیان بود حرکت همزه نقل کرده باقیان دادند و همزه را حذف نمودند زیرا که شد و در یو آیان یا را با الف بدل نمودند زیرا که در شبیه احوال منوع است چنانکه در شرط قاعده هتم ذکر یافت؛ **هـ** در اصل یو آیان و قرآیان بود حرکت همزه باقیان دادند و همزه را حذف نمودند بعد از واو متحرک و ماقبل آن مفتوح و او را الف گردانیدند اجتماع ساکنین شد میان الف و او الف مجزوف گشت بری و و و و و ماند؛ **س** ترین و اواخر نوشت در اصل یو آیان بود بعد حذف همزه یا بسبب فقر ماقبل الف گردید و دو ساکن بهم آمدند الف و یا الف مجزوف گشت بری ماند و مساوات است میان او و میان جمع و در فرق تقدیری گفتا که درند چنانچه در اکثر صیغ در سابق گذشت؛

الْبَرِّ الرَّوِّيَّةُ وَيَدِينُ وَالسَّقْنُ رَأَى يَسْرَى رَوِيَّةٌ فَهَوَاءٌ وَرَوِيٌّ يَسْرَى رَوِيَّةٌ
فَهَوَ رَوِيٌّ كَالْأَمْرِ مِنْهُ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَرَى الظَّنَّ مِنْهُ مَرَأَى وَالْأَلَّةُ مِنْهُ مَرَأَى
مَرَأَةٌ مَرَأَةٌ وَتَشْتَبِهُمَا مَرَأَيَانِ وَهَوَاءٌ يَأْنِ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَرَأَاءُ وَهَرَأَى أَضَلُّ
قَوْلُهُ السَّلَامُ الْمُسْلِمَةَ الْمُسْلِمَةَ
التَّغْضِيلُ مِنْهُ أَرَأَى وَالْمَوْثُ مِنْهُ رَوِيٌّ وَتَشْتَبِهُمَا أَرَأَيَانِ وَرَوِيَّيَانِ وَالْجَمْعُ
مِنْهُمَا أَرَاءُ وَأَرَاوُنَ وَرَأَى وَرَوِيَّاتٌ ۝ زَيْنُ بَيْشِ نَوْشَةِ أَيْمِ كَقَاعِدِهِ يَسَلُ
دَرِينُ بَابِ دَرِافْعَالٍ لَازِمٌ شَدِيدٌ وَدَرِاسِمَارِ أَيْنِ اِحْرَاطِ الْمَحْظُورَةِ جَمْلَةً صَبِيحَ رَا بَحْرَاعَاتِ
قَوَاعِدُ نَاقِصٌ دَرِالَامِ بِي بَابِ خَوَانَةٍ تَعْلِيمًا صَرَفٌ كَبِيرٌ يَمِينُ يَسِيمُ كَمِ ابْنِ بَابِ صَبِيحٍ مُشْكَلَةٌ دَارِدُ
۝ **اثبات فعل ماضی معروف** رَأَى كَلِمًا رَأَوْنَا رَأَتْ رَأَتْ رَأَتْ رَأَتْ رَأَتْ رَأَتْ رَأَتْ رَأَتْ رَأَتْ
رَأَى تَأَخَّرَ ۝ جزائیکه در همزه بین بین میتوانند شد ۝ **مجهول** رَوِيٌّ رَوِيٌّ رَوِيٌّ رَوِيٌّ
رَوِيٌّ تَأَخَّرَ ۝ **اثبات فعل مضارع معروف** يَرَى
يَرِيَّانِ يَرَوْنَ يَرِيَّانِ يَرِيَّانِ يَرَوْنَ يَرِيَّانِ يَرِيَّانِ يَرَوْنَ يَرِيَّانِ يَرِيَّانِ يَرَوْنَ يَرِيَّانِ يَرِيَّانِ
در اصل یو آیان بود حرکت همزه بقاعده یسَلُ ماقبل رفته و همزه حذف شده یو آیان
شد یا بقاعده ۷ الف گشت و همچنین در جمله صبیح جز شنبیه که در آن صرف بر تعلیل
قاعده یسَلُ اکتفا رفته یا بسبب مانع الف شده و در یو آیان و یو آیان صیغمانه
جمع مذکر الف بسبب التقاء ساکنین با او و در یو آیان و یو آیان حاضر بسبب
التقاء ساکنین یا با حذف شد ۝ **مجهول** يَرَى يَرِيَّانِ يَرَوْنَ تَأَخَّرَ مَثَلُ

له زیراک حرکت برالف متبع است به
در اصل تری بود چون نون تاکید در آخر آن در
آوردند نون اعرابی را سا قط گردانیدند یارا که
ساکن بوده کسره دادند تا اجتماع ساکنین میان
یا و نون ثقیله لازم نیاید به

معروف در اعلال ○ نفی تاکید بلن معروف و مجهول لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ
لَنْ یُؤْتِیَ تا آخر ○ در الف یومی و اخوات اولن عمل نکرده چنانکه در لَنْ یُؤْتِیَ
و لَنْ یُؤْتِیَ و در دیگر صیغ نهجیکه در صیغ عمل می کنند عمل کرده اعلالاتی که در مضارع
بود همچون باقی مانده ○ نفی تحمیل در مستقبل معروف و مجهول لَنْ یُؤْتِیَ
لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ
○ لَنْ یُؤْتِیَ در اصل یومی بود بسبب لم الف از آخر افتاد لَنْ یُؤْتِیَ شد و لَنْ یُؤْتِیَ
لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ و در باقی صیغ عملی که در مضارع صحیح میکنند نموده بر اعلال است که در مضارع
بود اعلال می فروده ○ لام تاکید بانون ثقیله در فعل مستقبل معروف و
مجهول لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ
لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ
○ لَنْ یُؤْتِیَ در اصل یومی بود لام تاکید در اول و نون
ثقیله در آخر آوردند نون ثقیله فتحه ماقبل الف خواست الف قابل حرکت نبود لهذا
یارا که اصل الف بود باز آورده فتحه دادند لَنْ یُؤْتِیَ شد و همچنین لَنْ یُؤْتِیَ
لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ
○ لَنْ یُؤْتِیَ در اصل یومی بود بعد آوردن لام تاکید و نون ثقیله و حذف
نون اعرابی اجتماع ساکنین شد میان واو و نون و او غیره بود لهذا آنرا ضمیه دادند
لَنْ یُؤْتِیَ شد و لَنْ یُؤْتِیَ و در لَنْ یُؤْتِیَ واحد مونث حاضر بعد حذف نون اعرابی یارا
کسره دادند ○ بانون خفیفه لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ لَنْ یُؤْتِیَ

له و اگر اوزا اصل مضارع بنا سازند
پس تعلیل آن بدین گونه باید که در اصل ازا
بود چه زه را حذف کردند چنانکه در تری دیده یار
مخفف گردانیدند بسبب وقفه از ماند بعد
از آن چه وصل را حذف نمودند بنا بر همین
اعتیاج شد به که زیرا که نون جمع می است
چنانکه سابق گذشت به که اشارت بدینکه
حرکت برده بعد نیست به که یعنی او را
در رَوْن حرکت ضمه و یا از در رَوْن حرکت کسره
دادند تا دلالت کند بر حذف او و یا که در مضارع
یعنی در تَرَوْن و تَرَوْنین بوده به یعنی
امراض مجهول و امر غائب با نون تأکید ثقیله و
خفیفه به

لَتَرَوْنَ ○ امر حاضر معروف تَرَوْنَ دَوْدَی دَرِیْنَ ○ در اصل تَرَوی بود
بعد حذف علامت مضارع متحرک ماند لهذا حاجت بهمزه وصل نشد در آخر وقف
نمودند بسبب وقف الف آخر یفتاد و شد در دیگر صیغها بعد حذف علامت مضارع
نون امر اِلی حذف شده در غیر دَرِیْنَ جمع مؤنث که بسبب بودن نون جمع تغییر در
آخر آن نشده ○ امر غائب و متکلم معروف لَیَرَوْنَ لَیَرَوْنَ لَیَرَوْنَ لَیَرَوْنَ
لَا تَرَوْنَ ○ مثل لم یَرِ اعلال باید کرد و بگذارد مجهول ○ امر حاضر معروف
با نون ثقیله دَرِیْنَ دَرِیْنَ دَرِیْنَ دَرِیْنَ دَرِیْنَ در اصل ر بود بعد آوردن
نون ثقیله علت حذف حرف علت که وقف بود زائل شد لهذا حرف علت قابل باز
آمدن شد مگر الف که حذف شده قابل حرکت نبود و نون ثقیله فتحه ماقبل می خواهد لهذا
یار که اصل بوده باز آورده فتحه دادند دَرِیْنَ شد و در دَرِیْنَ و دَرِیْنَ و یا را که غیره
بودند بسبب اجتماع ساکنین حرکت ضمه و کسره دادند نون ثقیله امر باللام مثل نون ثقیله
فعل مضارع است جز آنیکه لام امر کسورست و لام مضارع مفتوح ○ امر
حاضر معروف با نون خفیفه دَرِیْنَ دَرِیْنَ دَرِیْنَ دَرِیْنَ دَرِیْنَ و امر باللام هم برین قیاس
○ نمی معروف و مجهول لَا تَرَوْنَ تا آخر ○ نمی با نون ثقیله لَا تَرَوْنَ
لَا تَرَوْنَ تا آخر ○ بقیاس صیغائے نون ثقیله امر اعلال باید کرد ○ نمی
با نون خفیفه لَا تَرَوْنَ لَا تَرَوْنَ لَا تَرَوْنَ لَا تَرَوْنَ لَا تَرَوْنَ

له بسبب فاعل شدن و او مفعول در میان
 هر دو ادغام و دان راه نیافت بلکه قول
 اَعَالَى لَا يَمُوتُ إِلَّا الْمَطْفُورُ دَست ز سر اند قرآن
 را مگر آنکه پاک باشد از حدیث و محاسن بلکه
 أَتَى بِحَبِيبٍ الْمَطْفُورَ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّيُومَ
 آیا کدام است که بقبول رساند مضطر را هرگاه
 دعا کند و در کند بدی را از او بکشد و ثبوت
 اصل آنهارا و دان باب آن می شود تقریر ادغام
 هر دو از آن بزرگ منوال است که در حرف تجا
 و در یک کلمه بهم آمدند و هر دو متحرک اول با سکن
 کرده و در دو ادغام نمودند

در امر دانستی در نمی هم بیار ○ اسم فاعل مَادَّ مَادَّانِ مَادَّدُونِ مَادَّةٌ مَادَّنَا
 مَادَّاتٌ ○ طریق ادغامش گفته شده ○ اسم مفعول مَمَدَّدٌ مَادَّ بَرِضِ
 صَحیح ○ مضاعف از ضَرَبَ الْفَرَارُ كَرِهْتَن فَرَّ فَرَّارًا فَهَوَّ فَارًّا الْأَمْرَمَنَه
 فَرَّ فَرَّارًا فَارًّا وَنَهَى عَنْهُ لَا تَفَرُّ لَا تَفَرُّ الظَّنُّ مِنْهُ مَفَرٌّ مَأْخَر ○ مضاعف
 از سَمِعَ الْعَمْسُ دَست رسانیدن مَسَّ يَمَسُّ مَسًّا فَهَوَّ مَاشٌ وَمَسَّ يَمَسُّ مَسًّا فَهَوَّ
 مَمْسُوكٌ الْأَمْرَمَنَه مَسَّ يَمَسُّ وَنَهَى عَنْهُ لَا تَمَسُّ لَا تَمَسُّ الظَّنُّ مِنْهُ مَمَسٌّ مَأْخَر ○ بقوا عدیکه دانسته بقیاس مَدَّ وَفَرَّ کَرَدَانِدِه صَغِیْنِ
 باب هم باید خواند ○ مضاعف از اَفْعَالَ الْأَضْطَرِّ بِجَبَّانِی کَشِیْنِ
 اِضْطَرَّ یَضْطَرُّ اِضْطَرَّاهُ فَهُوَ مُضْطَرٌّ وَأَضْطَرَّ یَضْطَرُّ اِضْطَرَّاهُ فَهُوَ مُضْطَرٌّ
 الْأَمْرَمَنَه اِضْطَرَّ اِضْطَرَّ اِضْطَرَّ وَنَهَى عَنْهُ لَا تَضْطَرُّ لَا تَضْطَرُّ الظَّنُّ مِنْهُ مُضْطَرٌّ
 الظَّنُّ مِنْهُ مُضْطَرٌّ ○ درین باب فاعل و مفعول و ظرف بیک صورت شده بکن
 اصل فاعل بکسر عین ست و مفعول و ظرف بفتح عین ○ از اَفْعَالَ الْإِسْتِدَادِ
 بِنَدَشْدَنِ اِسْتَدَّ یَسْتَدُّ مَأْخَر ○ از اِسْتِفْعَالَ الْاِسْتِقْرَارِ قَرَارَ کَرْتَن اِسْتَقَرَّ
 یَسْتَقِرُّ اِسْتَقَرَّاهُ فَهُوَ مُسْتَقَرٌّ وَاسْتَقَرَّ یَسْتَقِرُّ اِسْتَقَرَّاهُ فَهُوَ مُسْتَقَرٌّ الْأَمْرَمَنَه
 اِسْتَقَرَّ اِسْتَقَرَّ اِسْتَقَرَّ وَنَهَى عَنْهُ لَا تَسْتَقِرُّ لَا تَسْتَقِرُّ الظَّنُّ مِنْهُ مُسْتَقَرٌّ
 مُسْتَقَرٌّ ○ از اَفْعَالَ الْاِمْدَادِ مَدَّ کَرَدَنِ اَمَدَّ یَمِدُّ اِمْدَادًا فَهُوَ مُمِدٌّ وَامَدَّ

له یعنی اگر قاعده ادغام و اعلال متعارض شوند ادغام را ترجیح داده شود زیرا که مقصود از تخفیف است و این امر در ادغام بیشتر اصل است از اعلال به علاوه زیرا که اصل آن برود است بر وزن مفعول و ساکن است و ما قبل آن مکسور قاعده میزان ابدال و او بیا میخواند و اجتماع در حرف متجانس مقتضی است که حرکت اول را باقی بماند نقل کرده در دیگر ادغام سازند به علاوه بر آنکه چون از فحشوم است و اخراج آن مودی برع صوت (۸۲) میشود لهذا ابدال آنرا نکرده داشته در یک از حروف

یرمکون ادغام سازند به علاوه زیرا که در اولام با نون متقارب الخارج اند و در صفت مجهری نیز متشکک اند در این صورت دو سبب داعی بر آن غایت اخفایم رسیدند یکی قصد اخفای دوم مقاربت خروج که داعی ادغام است لهذا خبر را که از امارت اظهار بود ترک نمود و بعضی عرب در اولام نیز ادغام مع غنة جاز نمیدانند و برین تقدیر ادغام تمام حاصل نمی شود و این مذهب غیر اصح است و مذهب سیمویر و اکثر سخات آنست که ادغام مع غنة نیز ادغام تمام است زیرا که غنة مذکور بسبب نون نیست چرا که نون مذکور از حرف مابعد مقلوب بیده بلکه غنة مذکور بعد ادغام صورت دانی غنة را نینده تا دلالت بر وجود نون در اصل پیدا آید به علاوه نون تون که در آخر رزونی بوده داشته در را که مابعد ادغام یافت و همچنین در مثال پنجم نون تون بیهم بدل شده در ششم ثانی مدغم گشت بمسائل مصنفه در پنج مثال چرا اقتصاد فرموده با وجودیکه در یرمکون شش حرف است پس شش مثال بی باید جواب ادغام نون در نون مستغنی از بیان است زیرا که هر دو حروف متجانس و متمایل اند و ادغام در آن از پیشتر معلوم است به علاوه تا مشافه و ثنائی نشد نیز در این یک شامل است چون قول تعالی یو القلوب الیهم فافزجوا چنین التماثل و وجوب ادغام این حرف در لام تعریف بدو وجه است یکی آنکه لام تعریف در کلام عرب بکثرت بی آید و دوم حروف مذکور بالا در خروجی همافی زیرا که جمیع آن از طرف لسان بری آید و لام نیز از همین خروج بری آید و فساد و تشویش اگر چه به نسبت دیگر حروف بعید واقع است تا هم ادما در احوال خود از حروف مذکور مقاربت حاصل است زیرا که ضا بسبب رفاهات

لَا تَوَدُّ الظِّلَّ مِنْهُ مَوْءٌ وَالْأَلَّةُ مِنْهُ مَوْءٌ مَوْءٌ مِیْدَادٌ وَتَشْتَبِهَانِ مَوْءَانِ وَالْمِجْمَعُ مِنْهُمَا مَوْءٌ وَمَوَادُّ فَعِلُ الْقَفْضِ مِنْهُ أَوْدٌ وَالْمُونُشْ مِنْهُ مَوْءٌ وَتَشْتَبِهَانِ أَوْدَانِ وَوَدَّيْنِ وَالْمِجْمَعُ مِنْهُمَا أَوْدٌ وَوَدَّ وَوَدَّيْنِ
در متجانسین بقواعد مضاعف عمل ست و در او بقواعد معتل مخرجین تعارض چنانکه در وجود آن که قاعده معتل مقتضی ابدال و او بیا بود و قاعده مضاعف مقتضی نقل حرکت و ال اول بواو قاعده مضاعف را ترجیح داده اند و هموز و مضاعف از افعال الایتام اقتدا نمودن ایتم یا تَعَرَّيْتُمَا فَهُوَ مُؤَنَّنٌ وَأَوْتَرَّ يَوْمًا أَيْتَمًا فَهُوَ مُؤَنَّنٌ الْأَمْرُ مِنْهُ أَيْتَرَّ أَيْتَرَّ أَيْتَرَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَأْتُمْ لَا تَأْتُمْ لَا تَأْتُمْ لَا تَأْتُمْ الظِّلُّ مِنْهُ مَوْءٌ فائده نون ساکن چون قبل یک از حروف یرمکون واقع شود در دو کلمه در آن حرف ادغام یابد و در س و ل بی غنة در باقی با غنة چون مِّنْ تَرَكَ مِّنْ لَّدُنَّا مَن يَرْغَبُ رَوْحٌ وَحَيْثُ صَالِحًا مِّنْ ذِكْرٍ نَذْرِيكٌ کلمه چون دُنْيَا وَصَوْنٌ فائده لام تعریف در ذ ر ن س ش ص ض ط ظ ل ن ادغام یابد چون و التَّمِیْنِ و این حروف را حروف شمسیه گویند و در دیگر حروف مدغم نشود چون و الْقَمَرِ این حروف را حروف قمریه گویند و بر تسمیه بهمین است که این هر دو لفظ در قرآن

دری صورت از بعد منزل فاصل واقع است به

هم سخات را در آن داخل به علاوه احتراز است از نون متحرک که ادغام آن در حرف یرمکون بعد ساکن جایز است زیرا که ادغام در حرف ساکن مابعد خود اتقوا است از جایز است متحرک چرا که حرکت جز حروف لین است

مخرج لام و همچنین سین بخارج طاقا اتصال بهم میسر است و سوال مصنفه ادغام این حروف را بلام تعریف چه اقتضی گردانید با وجودیکه ادغام مذکور در غیر لام تعریف در مثل بَلْ رَانَ بر مذهب اکثر قراء و واجب است جواب زیرا که ادغام غیر لام تعریف در حروف مذکوره قاعده ندارد و در مثل بَلْ رَانَ ادغام واجب است و در بعضی آن حسن و در بعضی قبیح چنانچه در رضی و دیگر رسائل مذکور است و ادغام در مثل بَلْ رَانَ نیز مشروط است بدین که بر آید و ناسخه نیاشته و الا ادغام منع است به علاوه و این اصطلاح قراء است اهل تعریف و

واقع اند اول بادغام و ثانی بے ادغام پس حروفی که در آنها ادغام میشود با لفظ شمس مناسبت دارند و دیگر با لفظ قمر.

باب چهارم در افادات نافعہ ○ جناب استاذی مولوی سید محمد صاحب بریلوی اعلیٰ اللہ درجہ تبار فی الجنتہ ذہینہ ثاقب داشتند و ہیئتہ بعلم صرف ہم می گماشتند شذوذ اکثر شواذ صرفیہ را بتقریر قاعدہ بوجہ انیق دفع میفرمودند و مطالب دیگر ہم بہ بیان بدیع ارشادی نمودند بعضی ازان تقاریر افادۂ حوالہ قلم می کنم ○ **افادہ در معتل افعال و استفعال** اعلال آمده چون **اقامہ و استقامہ و استقامۃ** و تصحیح ہم آمده چون **ادّوا و استصوبوا و استصوبا** و تصحیح بکثرت آمده ○ صرفیان بسبب تصور باع در تقریر قاعدہ ہمہ الفاظ کثیرہ را شاذ قرار داده اند جناب استاذی المرحوم المغفور رفع اللہ در جاتہ تقریر قاعدہ پنج فرمودند کہ شذوذ بالکل دفع شدہ و ہمہ کلمات صحیحہ بر قاعدہ نشستہ ○ و آن اینست کہ ہر واو و یائے متحرک کہ ما قبلش حرف صصح ساکن باشد و در مصدر ملاتی الف ساکن نباشد حین تحقق شروط دیگر حرکت آن واو و یا بما قبل دہند و اگر آن حرکت فتح باشد واو و یا الف شود و از افعال و استفعال چنانکہ مصدر برین دو وزن آید بر وزن **افعلۃ و استفعلة** ہم می آید **اقامۃ و استقامۃ** و ہمہ مصادر افعال معللہ این ہر دو باب بر ہمین وزن بوده اند و این وزن خاص در اجوف آمده چنانکہ وزن **فعل مصدر ثلاثی مجرد مختص بناقص ست** و در غیر ناقص نیامدہ و نمیکہ ناقص را اختصا

لہ حق کہ بعضی قائل شدہ اند کہ تصحیح از خواص باب افعال و استفعال است ○ **ا** از قید الف ساکن شد و ذکر بسبب عدم اعلال در مثل **اُزوح و استزوح** عارض بودہ فرائض گشت زیرا کہ در مصدر آن کہ **اُزوح و استزوح** است و او ملاتی الف ساکن واقع اند و این مانع اعلال است ○ **ب** حکم آنکہ قاعدہ مقتضی اعلال است و کدام مانع موجود نیست ○ **ج** دفع دخل مقدر کہ در وزن **افعلۃ و استفعلة** در اجوف چرا مختص گردانیدند اگر ای وزن صحیح است می باید کہ از ہر قسم بیاید ○ **د** در میان وزن فعل و ناقص نسبت عموم و خصوصیت بیانش آنکہ ناقص عام است و فعل خاص زیرا کہ ہر جا کہ ناقص یافتہ شود بودن مصدر آن بر وزن فعل ضرور نیست بخلاف فعلی کہ ہر جا کہ ای وزن یافتہ شود ناقص بودن آن ضرور است و همچنین ست حال وزن **افعلۃ و استفعلة** نسبت بہ اجوف باب افعال و استفعال چنانکہ مصنف بآن اشارت فرمودہ

بوزن فَعَلَ نیست مصدر ناقص بر دیگر اوزان هم می آید فَعَلَ را البته اختصاص بنا
 ست که در غیر ناقص نمی آید؛ همچنین اجوف اِفْعَال و اِسْتَفْعَال را اختصاص باین دو وزن
 نیست مصدر را اجوف این هر دو باب بروزن اِفْعَال و اِسْتَفْعَال هم می آید چنانچه در جمیع
 صیغ مصحح این هر دو باب البته اِفْعَلَةٌ و اِسْتَفْعَلَةٌ در غیر اجوف نمی آید ○ پس در
 مصدر اَزَّوَح و اِسْتَصَوَّب و امثالش که بروزن اِفْعَال و اِسْتَفْعَال آمده و او و یا ملاتی
 الف ساکن است لهذا در جمیع باب اعلال نمودند و در مصدر اَقَام و اِسْتَقَام و امثالش که
 بروزن اِفْعَلَةٌ و اِسْتَفْعَلَةٌ است و او و یا ملاتی ساکن نیست لهذا در جمیع باب اعلال
 نمودند پس هیچ کلمه بر خلاف قاعده نیست ○ سوال فعل را در اعلال اصل قرار
 داده اند و مصدر را فرع چنانکه در قَامَ قِيَامًا و قَادِمَ قَوَامًا نوشته اند و اینجا عکس آن لازم
 می آید که فعل در اعلال تابع مصدر شده ○ جواب این اصالت و فرعیت سختی
 سرسری اصل در اعلال و همچو احکام اینست که وحدت حکم باب منظوری باشد تا صیغ
 غیر متناسب نشود پس اگر در یک صیغه وجهی مقتضی قوی اعلال شود در همه صیغ اعلال
 می کند و اگر در یک صیغه مقتضی قوی تصحیح یافته شود همه صیغ را صحیح میدارند مراعات این
 معنی که مقتضی در اصل یافته شد یا در فرع هرگز ملحوظ نیست مثلاً بودن و او میان یائے
 مفتوحه و کسره ثقیل است و مقتضی حذف و او لهذا در یَعِدُ و او را حذف کردند و در دیگر صیغ
 بر عایت تناسب یا مثلاً اجتماع دو همزه زائده در اول مضارع ثقیل است و مقتضی حذف

سوال اگریم که در اصل آء اگریم بود همزه دوم را حذف کردند و چرا بدل نکردند و چرا همزه قاعده ابدال موجود است جواب ابدال بواو در جائے واجب است که همزه دوم اصلی باشد و این هر دو همزه زائده است لهذا بدل نکردند استعمال و تخفیف همزه دوم را حذف کرده اند **ع** اشارت است بآنکه بعضی این لغات را از باب سمع بیع نیز خوانند درین صورت تردد باقی نماند و صاحب مراح نیز بعضی را از باب سمع آورده و در قاموس گفته که از فتح هم آمده **سوال** در قول قائل وینک الحرف بیع لام از باب فتح دارد است با وجودیکه سمع است و بیوض عین یا لام کدام حرف از حروف حلقی موجود نیست **جواب** بر تقدیر این قرائت این لغت از باب تداخل خواهد بود و بیوض تداخل آنست که ماضی از باب دیگر و مضارع از باب دیگر باشد و هر دو از یک باب استعمال کرده شود و از همین قبیل است زکین زکین کم و نزد بعضی از باب نفور نزد بعضی از سمع آمده است پس ماضی آنرا از نفور و مضارع را از سمع گرفته از باب فتح گردانیدند

همزه دوم لهذا در اگریم که در اصل آء اگریم بود همزه دوم حذف شده و در دیگریم و دیگریم و دیگریم این علت موجود نیست صرف بر عایت تناسب حذف کردند بے لحاظ این معنی که بعد اصل است و قعود و غیره فرع آن یا اگریم اصل است و دیگریم و غیره فرع آن والا اگر غائب را اصل قرار دهند تابع کردن دیگریم را بے جای شود و اگر متکلم اصل باشد اتباع اعد بعد مرید را تا نایبی گردد **سوال** ازین تقریر واضح شد که اصل قلعه در بعد یافته می شود و بعد و اعد و بعد تابع آن هستند پس آنچه که درین رساله نوشته که تقریر قاعده در مطلق علامات مضارع می باید صرف دریا تقریر قاعده نمودن و دیگران را تابع قرار دادن تطویل لا طائل است غلطی شود **جواب** در تحریر قواعد دو مقام است یک تقریر قاعده دیگر بیان نکته و سبب حکم قاعده در تقریر قاعده بیان کلی باید که شامل جمیع جزئیات باشد و در بیان نکته و سبب شرح نموده شود که علت حکم چنین یافته شد در فلاں صیغه و دیگران را تابع کرده اند در اصل تقریر تقریری نمودند موجب انتشار ذهن می شود و لهذا عادت محققین همچنین است کما تری فی الفصول الاکبریة و الاصول الاکبریة و سایر کتب اولی التحقیق و تحقیق اصالت و فرعیات فعل و مصدر بعد ازین در همین باب حسب افادات جناب استاذی خواهد آمد **افاده** ابی یابی را که از فتح یفتح بے آنکه عین یا لامش حلق باشد آمده شاید گفته اند و کلمات دیگر مثل قلای یقلای و عی یعی و یقی یقی علی بعض اللغات هم از فتح

بود و بقاعدهٔ وُجُوْهٍ همزه شد و بقلب مکانی بجائے فارقه بقاعده اَمِنْ الف شد
پس اَوْرُ بوزن اَعْمَلُ شد ○ و گاهے ببردن عین بجائے لام چون قِسْمٌ در قِسْمٌ
جمع قَوْسٌ سین را بجائے و او بردند و او را بجائے سین کَسُوْ سَدُ پس بقاعده ۱۵ مثل قِسْمٌ
گشت ○ و گاهے ببردن لام بجائے فاد و بجائے عین و عین بجائے لام چون اَشْيَاءُ
که در اصل شَيْئَانٌ بود اسم جمع شَيْءٌ مثل نَعْمَانٌ اسم جمع نَعْمَةٌ و اَشْيَاءُ بوزن اَفْعَالُ
نمی تواند شد زیرا که اَشْيَاءُ غیر منصرف است و بر تقدیر بودنش بوزن افعال سبب برائے منع
صرف آن یافته نمی شود لهذا اصلش بوزن فَعْلَانٌ قرار دادند که همزه ممدوده سبب منع
صرف است قائم مقام دو سبب و بعد قلب اَشْيَاءُ بوزن اَفْعَالُ شده ○ نوشته اند که
قلب بدیگر اخوان اشتقاقی آن کلمه شناخته میشود مثل اَدْرُ که بلفظ دار و احد و دو و جمع
مُدِرَّةٌ تصغیر معلوم میگردد که در اَدْرُ عین بجائے فارقه و همچنین در قِسْمٌ از لفظ قَوْسٌ و
قَوْسٌ مدرک میگردد که اصل قِسْمٌ قَوْسٌ بوده و همچنین قلب شناخته میشود باین که اگر قائل
بقلب نشوند منع صرف بے سبب لازم آید چنانکه در اَشْيَاءُ ○ جناب استاذ ذی می فرمودند که
همچنین قلب شناخته میشود باینکه اگر قلب را اعتبار نکنند شد و لازم آید چنانکه در کُلٌّ خَدْمٌ
چنانکه منع صرف بے سبب خلاف قیاس است و داعی اعتبار قلب گردیده، همچنین تخفیف
همزه یا اعلال بے تحقق علت خلاف قیاس است و داعی برائے اعتبار قلب میتواند شد
○ بیان افادات ○ افاده در مَلِكٌ و اِنْ یَلِکُنْ گاهے نون را حذف کرده

لحمه این تعریف است بر مذہب کسانی که قائل
است که در اَشْيَاءُ قلب واقع نشده بلکه بر اصل خود
بر وزن افعال بوده است و منع صرف آن محض
بنابر توهم آن بوزن فَعْلَانٌ واقع گردیده است
○ غیر منصرف اسمیست که دو سبب از اسباب
منع صرف درو باشد و اسباب منع صرف در است
عدل و وصف و تانیث و معرف و جمع و ترکیب
و وزن فعل و الف و نون را که تانیث و تعریف هر یک
در خود کمرست و مثال آن چون عرو و حمرو و طبر
و زینب و ابراهیم و مساجد و محمد و یکب و احمد
و عمران و از جمله اسباب تانیث را که الف مقصوره
و ممدوده باشد و همچنین جمع اقصی را که قائم مقام
دو سبب گردانیده اند و حکم غیر منصرف آنست
که جر و تنوین بران محال آید ○ سبب نزدیک و سبب
اصل اَشْيَاءُ بوزن فَعْلَانٌ بوده است لام را بر
قائم مقام گردانیدند برائے کراهت اجتماع هر تین
○ و این قاعده در معرفت قلب تحقیق و
تصحیح شیخ رضی موافق و مطابق است که معرفت
جمع مقولات را از اصل آن باید خبر ده
تا منع صرف خلاف قیاس لازم نیاید و داعی بر
نیز موافق مذہب خلیل درین جا موجود است
زیرا که یکے از طرق معرفت قلب نزدیک و
که اگر قلب را در آن لفظ اعتبار نکنند مودی یا جامع
همچنین شود و در اَدْرُ نیز همچنین است

بعضی مدعیان را دارد که وَاِنْ يَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ خَرْدَلٍ شَرَفٌ هُوَ قَاعِدَةُ عَرَبٍ است زیرا که بحر حروف علت و همزه کدام حرف اصلی در کلام اسقاطی یا به این شریعی سبب قلت تنوع لغت عرب دارد میشود و الا از معانی کتب عربیه تحقیق یرسد که در اکثر اساماء و افعال و حروف حذف غیر حروف علت و همزه در بعضی ازان بروقی قیاس و در بعضی بروقی سماع واقع است چون حذف
 اَحْسَنُ وَ قَرْنٌ کَر در اصل ظَلَّت و لَبِست و اَوْرَقَا

بوده در مثال اول لام اصلی و در دوم و سوم سین و در چهارم را مخذوف گردیده و همچنین در اسامی چون نَاسٌ و سَرٌ و دَوٌّ که در اصل نَاسٌ و سَرٌ و دَوٌّ بوده است و در حروف چنانچه در متن اساماء علماء و علی المار علماء میخوانند و در منفذ و منفذ بر دو مستعمل است و همچنین در دیگر کلمات حذف حرف اصلی در برخی حروف علت و همزه واقع شده و علماء صرف آنرا در مقام خود به ضبط آورده اند و ازین قبیل در یک نون را بر و فقی قاعده مذکور در متن حذف گردانیده اند و سیبویه در باب شرط کرده که حرفی ساکن بعد نون نباشد و الا نون مذکور البتة اسقاط نخواهد یافت چون قوله تعالی لَمْ يَكُنْ لَكَ الْاَوَّلُ فَرَّقَا مِنْ اَنْ يَكُنِ الْاَوَّلُ و فصحی عرب قدیم و جدیداً استعمال یک در کلام خود نموده اند چنانچه امرای اعرابین بن حجر که یکی که چهل سال قبل از زمان سعادت توانان آنحضرت الیوم ضلوا عرب بوده است در قصیده معلقه خود گفته و آن قدس سران یک موی خلیفه فتنی نیایی منی ثابک شد به بلائک در اصل لفظ الله سه مذهب است اول آنکه در اصل لا بوده یعنی معبود همزه را حذف کردند لا شد بعده الف و لام تعریف را قائم مقام همزه مخذوف گردانیدند و لام یا در لام اقدام مؤنثه گشت دوم آنکه اصل آن لا لا بود و حرکت همزه نقل کرده بماقبل دادند و همزه را حذف نموده و لام اول را ساکن گردانیده در دوم اقدام نمودند الله شد و سوم آنکه اصلش لا بوده و این لفظ سریانی است بعد از ازان چون معرب گردند الف آخر را حذف نمودند بعده و اول آن الف لام و او را

لام را در لام اقدام نمودند الله شد و مذهب اول اصح است چنانکه از بیان مصنف ثابت میشود سَلَمَ یعنی مصدر را مشتق مازر و هندی فعل ماضی را مشتق زیرا که معنی مصدر و جمع افعال و اسامیه مشتق یافته میشوند پس مصدر را اصل آنرا خواهند گفت و فعل را فرع و دیگر و چرا استدلال شان آنکه مفهوم مصدر واحد است و مفهوم فعل متعدّد از جهت دلالت آن بر حدوث زمان و واحد قبل متعدد است دیگر آنکه مصدر اسم است و اسم مستغنی از فعل است و افعال بر آن اسناد بحاجت او محتاج اند جواب این است لا لا نیز از جانب کوفیان در مولات بقام خود مذکور

لے دفع دخل کر گئے شود جائز است کہ یا در
 اخشیان واد پیام است در اخشوش واد با
 یوا و الف ابدال یافته باشد بر این تقدیر مختلف
 فعل از مصدر لازم آید ہے لے جواب سوال مقدر
 از طرف بصر یاں بر کو فیاں وارد میشود کہ بر مضمینا
 جمع حروف کہ در فعل ماضی ست وجود آن در مصدر کہ
 فرع آنست فی یر و حالاکوین مکرر کہ در فعل ماضی
 باب تفعیل ست در مصدر آن یافته نمی شود پس ہرچ
 توجہ شاہ نسبت این باب بہ ہر دو چون توجہ در
 اخشیان واد پیام نیز معتبر باید ساخت ہے لے
 و توجہ دیگر نیز درین باب می تواند شد کہ نزد سیویہ
 تفعیل فقال پودہ است مکرر در حذف نودہ قائے
 عوض در آوردہ و الف بعد عن ثنی گردانیدہ چنانکہ قبل
 ازین برقم یافت ہے لے و ازین قبیل است لفظ قراط
 کہ در اصل قراط مکررات و تشدید پودہ زیرا کہ جمع
 آن قرار پادہ است حرف تضعیف آنرا یا بدل یا تکرر
 تکرر انگشت ہے لے انصراح ہے سوال یا دارد
 تسمیہ و غیر آن چرا حذف نمود جواب زیرا کہ اگر
 را حذف نمی کردند و او تعادہ تلامی یا شدہ در یاد نا
 می یافت و درین صورت بسبب تشدید یا تفعیل علم می آید
 و اما تنصیص ہر حرف یافتہ تفعیل ازان جہت نمودہ اند
 کہ مدہ است و قابلیت حرکت نمیدارد پس اگر یافتہ تانی
 را حذف کنند بر این تقدیر بسبب الحاق یافتہ تانیست
 مدہ را منحصر باید گردانید و این امر فرض است ہے لے
 متعین در لغت نہدہ گویند کہ بچہ نزدیک در اصطلاح
 عبارت ست از مصدر کہ فعل ازان ماخوذ میشود ہے
 لے متعین بمعنی نکاح و حذف و ضرب و رفتن بر رگہ
 زمین و کشیدن و ہر چیز کہ از زمین سخت شود و فعل
 آن چون گرم و گشتہ میشود متعین الکبش ہرچہ صفا و
 شگافتہ خصیہ با ازان میروند آندہ ہے دفع شبہ کہ از فقرہ سابق پیدا گردیدہ ہے لے در قاموس ست قسمہ قسمہ و قسمہ جزای بارہ گردانیدہ و او قسم چون گرم و قسم چون
 گرم و مصدر آن قسمت ست ہے

و همچنین ہمہ افعال و اسامی مشتقہ زیر کہ قاعدہ و وجہ برائے ابدال یا ہوا و در اخشوش
 و ہالف در ادہام یافتہ نمی شود ۵ و در مصدر تفعیل کہ حرف مکرر ماضی یافتہ نمیشود
 محققان گفتہ اند کہ اصل یافتہ تفعیل آن حرف مکرر پودہ مثلاً تجمیدہ در اصل تجمد بود
 میم دوم را بیا بدل کردند اکثر در مضاعف حرف دوم را برائے دفع ثقل بحرف علت بدل میکنند
 چنانچہ در دشتہا کہ اصلش دشتہا بود سین آخر را ہالف بدل کردند ۵ سوال اینکہ
 گفتی بہ بصرہ و تسمیہ و سلام و کلام مصادر تفعیل و قیال و قیتال مصدر و فاعل
 منتقض می شود چہ درین مصادر جملہ حروف ماضی موجود نیست ۵ جواب گفتگو
 در اصل مصادر ست کہ کلمتہ در باب باشد مصدر قلیلہ الوجود اعتبار را نشاید و سلام و کلام
 را اسم مصدر گفتہ اند و اصل وزن تفعیل بر آورده اند و گفتہ کہ تسمیہ مثلاً در اصل
 تسمیہ بود یا را حذف کردہ تا در آخر عوض دادند و او بسبب رابعت یا شدہ و در قیتال
 الف کہ در ماضی بود بسبب کسرہ ما قبل یا شدہ و قیال مخفف آنست پس در جملہ مصادر
 ہمہ حروف فعل ماضی ولو تقدیراً موجود ست ۵ دوم آنکہ فعل بے مصدر یافتہ میشود
 مثلاً لیس و عسی پس اگر مصدر اصل باشد وجود فرع بے وجود اصل لازم آید مصدر بے فعل
 نیامدہ و بعضی مصادر را کہ عقیمہ گفتہ اند مثل متن و تقسیم کہ ازین ہر دو جز فاعل نیامدہ پس
 بودن اینہا این چنین مسلم نیست چنانچہ از قاموس واضح میشود ۵ سوم این کہ بصر یاں
 بودن معنی مصدری را مادہ برائے معانی افعال و مشتقات دلیل بر اشتقاق لفظ فعل از لفظ

له این کلام معنی است بر دو تقریر بصیران که اشتقاق فعل از مصدر بطریق صورت آوایی و محلی از ذهب و فیه قرار داده اند یعنی چنانکه ظروف و زیور که از ذهب و فضه سازند دران اصل فضه و قیمتش باقی می ماند و بهائی و قیمتی دیگر بر آن زیاده می شود و همچنین فایده از مصدر ساخته شود و ماهی معنی مصدر در آن باقی ماند و صورت معنی دیگر در آن بوجه اشتقاق حادث گردد چنانچه در ضرب که مشتق از ضرب است حرف ضرب و معنی آن باقی است معنی و بهشت دیگر در آن حادث گردید و حاصل این تقریر آنست که اگر فعل را اصل و مصدر را از فرع قرار دهند معنی فعل بعینه در مصدر باقی نمی ماند بلکه نقصان وارد می شود زیرا که فعل دلالت بر دو معنی دارد یعنی حدث و زمان و مصدر صرف دلالت بر حدث می دارد و معنی دیگر در آن مفقود است و درین صورت تخلف فرع از اصل در معنی لازم می آید و آن متمنع است پس قیاس کردن چیزی را بر چیزی بلا مناسبت و اشتراک میان هر دو چون خواص انسان را بر فرس قیاس نمودن پس و برای تقریر اصل و فرع بودن کلمه واحد لازم می آید پس ای مانند ساختن ظروف و زیور از زر و نقره

مصدر قرار داده اند ○ این معنی بعد تأمل در حقیقت اشتقاق لفظی محض باطل می گردد و حقیقت اشتقاق لفظی اینست که در دو لفظ تناسب باشد لفظاً و معنی و هر جا از لفظ اعتبار بنا بر لفظ دیگر سهل باشد لفظ دوم را معنی و مشتق از لفظ اول قرار دهند صورت صورت آوایی و محلی از ذهب و فضه که ماده ذهب و فضه علمیه اولاً موجود است و دران تصرف کرده آوایی و محلی می سازند این همانست که مشتق منزه علمیه اولاً موجود بود و دران تصرف کرده مشتق را ساخته اند تحقق مشتق منزه و مشتق باعتبار وضع و استعمال در زمان و احد است ○ پس دلیل اشتقاق فعل از مصدر کصورخ الاوآنی و المحلی من الذهب و الفضه ذکر نمودن قیاس مع الفارق است ○ قائمه غیر محققین در بیان این اختلاف و تحریر دلائل طرفین عجیب خبط می کنند تقریر اختلاف در مطلق اصالت و فرعی می کنند و در بیان استدلال می گویند که بصیران باین جهت مصدر را اصل می گویند که فعل از مصدر مشتق است و کوفیان باین جهت فعل را اصل می گویند که مصدر تابع فعل است و اعلال باز می گویند که مصدر من حیث الاشتقاق اصل است و فعل من حیث الاعلال اصل است و اصل حقیقت آنست که تحریر نمودیم ○ باجماع نزد بصیران شش اسم مشتق اند اسم فاعل اسم مفعول و اسم ظرف و اسم که وصف مشبته و اسم تفضیل و نزد کوفیان هفت شش مذکور و یک مصدر و اصل اختلاف در اشتقاق است که فعل از مصدر مشتق است یا مصدر از فعل و دلائل قویه مقتضی ترجیح ثانی است که مذهب کوفیان است ○ افاده و او در جمیع مذکر غائب و

له زیرا که اگر حذف واو و یا در صیغ مذکور بسبب
اجتماع ساکنین بود در اضربان نیز الف را حذف
می نمودند **کله** و توجیه دیگر نیز درین باب از
بصریای منقول است و آن اینکه در الف نسبت
بود و یا مد بیشتر یافته میشود و مد در حروف قائم
مقام حرکت است لهذا در تشبیه اجتماع ساکنین
چنانچه داشتند بخلاف واحد و جمع که در آن این نوع
مفقود است **کله** و برین تقدیر کلمه از لزوم
اجتماع ساکنین و بهم از التباس محفوظی مانده
کله تمهید بر آنست مقدمه آئینده **هه**
سوال درین صورت اجتماع ساکنین چرا جائز است
چنانچه مدغم و مدغم فیه هر دو در حکم حرف واحد اند
و مدغم فیه محرک است پس مدغم نیز بمنزله محرک
گشت برین تقدیر اجتماع ساکنین لازم نمی آید و
منشأ اتحاد مدغم و مدغم فیه آنست که حرکت یکسان
در لفظ حرف مدغم و مدغم فیه هر دو بدفع واحد واقع
میشود **له** ضمناً آنکه بعضی این قسم اجتماع
ساکنین بر خود است و از خود جدا و زخموره
سوال اجتماع ساکنین علی حده و ادر و کلمه
چنانچه ازین دارند جواب زیرا که اجتماع ساکنین
علی حده اگر چه در دو کلمه نیز حاصل است لیکن نام
خالی از کلفت نیست هر چند شرط اجتماع ساکنین
علی حده در دو کلمه نیز است لیکن تا به نفس اجتماع
ساکنین خالی از کلفت نیست لهذا چون ابدال ساکنین
در آخر کلمه که موضع تغیر و تخفیف است واقع شود
حذف آن اولی است **کله** زیرا که واو و یا را اگر
علیه اعتبار کردن الف را جزو کلمه قرار دادن
ترجیح لا مرجح

حاضر و یا در مؤنث حاضر که بانون ثقیله حذف می شود بصریای می گویند که بسبب اجتماع
ساکنین و کوفیای می گویند که بسبب اجتماع ثقیلین و لهذا الف ساقط نمی شود که ثقیل نیست
و بصریای در بیان وجه عدم حذف الف در تشبیه گویند که اگر حذف می کردند واحد و تشبیه
با هم ملتبس می شدند **هه** جناب استادنا المحرم درین امر هم ترجیح مذهب کوفیای می فرمودند
و بر بصریای از جانب کوفیه اعتراض وارد می نمودند که اگر این اجتماع ساکنین مقتضی حذف
است بایست نهجیکه نون خفیفه در مواقع الف نمی آید نون ثقیله هم نمی آید تحریر کلام پس
مقام آنست که اجتماع ساکنین که در آن ساکن اول مده باشد و ساکن دوم حرف مشد
و اگر در یک کلمه باشد جائز است و مده را حذف نکنند چون ضَالِیْن و اُنْحَا جُوْی و این
را اجتماع ساکنین علی حده می گویند و اگر در دو کلمه باشد اول را که مده است حذف کنند
چون یَحْسَبُ اللهُ و اُدْعُوا الله و اُدْعِی اللهُ و نون ثقیله با فعل مضارع در حقیقت
کلمه علییه است مگر بسبب شدت امتزاج هر دو بمنزله کلمه واحده شدند **هه** پس
می گوئیم که اگر وحدت کلمه را اعتبار کنند باید که واو و یا را هم حذف نمایند لِیَفْعَلُوْنَ و لَتَقْعِلْنَ
گویند و اگر اغنییت را اعتبار کنند الف را هم حذف کنند **هه** و حدیث التباس سخنی است
که طفلان را بآن فریب توان داد و در نازل التباس تا کجا خواهند گریخت هزار جا التباس
بسبب اعلال گردیده است مثلاً دَعِیْن و ادر مؤنث حاضر بسبب اعلال با جمع مؤنث
حاضر ملتبس شده و در جمیع ابواب ناقص مکسور العین و مفتوح العین چه مجرور و چه مزید این

التباس موجود است پس این التباس چرا مانع اعلان نشد و نه چنانکه تشبیه با واحد مضارع
دارد و ال بر تقدیم چنین جمع هم جواز التباس در یک و عدم جواز در دیگره حکم تخصیص است
و بعد التزل میگوئیم که برائے تخاصی اذ التباس اجتماع ساکنین جائز میگردید و یا نه بر شقی
اول بایست که نون خفیفه هم بالفت بیاید و بر شقی ثانی بایست که نون خفیفه بالفت
نمی آید نون ثقیله هم نمی آید و آری که اگر نون ثقیله هم نمی آید سبیل تأکید برائے تشبیه باقی
نمی ماند کلامی است نهایت سبیل تأکید مختصر در نون نیست بطریق دیگر تأکید می توان کرد
زینبی که افعیل التفضیل از نون و عیب و مزید و با می آید در آن جا ادائے معنی تفضیل
بطریق دیگر میکنند با جمله مذهب کو فیاں که حذف و او و یا با نون ثقیله بسبب اجتماع تفضیلین
ست بر غبار است و مذهب بصریان هیچ وجه راست نمی نشیند و خاتمه در صیغ مشکله
مناسب معلوم شد که در خاتمه کتاب صیغ مشکله قرآن مجید درج کرده شود چه مقصود بالذات
از تعلم صرف و نحو ادراک معانی قرآن مجید است و بیان آن صیغ موجب تذکر و تعلم اکثر قواعد
صرف خواهد شد و قاعده چنین است که در مقام سوال صیغه را برسم خط نمی نویسند
بلکه بوضع تلفظ تا اشکال پیدا کند و درین جا صیغه که قابل استفسار است بعد حرف ص
می نویسیم و بیان آن بعد حرف ب و ص تلفظ ب صیغه جمع مذکر امر حاضر معروف
است فَاَنْتَوْنِ همزه وصل انتوا بسبب در آمدن فایفتا دو نون که در آخر است نون اولی
نیست بلکه نون و قایه است که میان فعل و یائے متکلم برائے نگاه داشتن آخر فعل از کسر

بایا یَا نَسْأَلُکَ لَیْلًا وَ اَیَّامًا فَانْتَوْنِ در رکوع چهارم یازده ام و جا سجاده دیگر آیات نیز این لفظ در قرآن مجید وارد است :

له حکم بر کس به سبب حکم راندن و در اصطلاح
جواز است که به اقامت دلیل و بر این در محلی
خود اصرار و ترویج به یعنی بعد از فرد آمدن از
تقریر التباس که قسم این دعوی هر بین گشت به
تخاصی یک سو شدن از کشف و کسر و غیا
الفاظ یعنی اگر گویند که اجتماع ساکنین اگر چه ناجائز
است لیکن بسبب خوف التباس آنرا اختیار باید
کرد به زیرا که موجب عدم دخول خفیفه
همین است که اگر نون خفیفه منع ال بیاید بلف
بهمه اجتماع ساکنین ساقط شود برای تقدیر التباس
بمقدور لازم آید پس می گویم بر تقدیر یک سبیل جزا
از التباس اجتماع ساکنین ناجائز می باشد و در این
تقدیر چاره ناجایز برائے دفع التباس نون خفیفه را
بالفت نیز جائز باید داشت به چنانکه مذهب
کوفیین ست زیرا که یونس و کوفیین دخول نون
تأکید خفیفه در حال الف نیز جائز میدانند و اختلاف
یونس و کوفیین درین ست که یونس قائل به جلائے
سکون ست و کوفیاں بخور که نون بدلیل قوله تعالی
وَلَا تَجْعَلُنَّ یَوْمَ تَحْیَیْهِمْ یَوْمَ یَسْأَلُکُمْ عَنْهُمْ اَنْ یَقُولُوا نَحْنُ
نُونٌ تا تأکید نیست بلکه نون تشبیه است و الله اعلم به
یعنی اگر گویند که اجتماع ساکنین در هیچ حال
خواه خوف التباس باشد یا نه جائز نباید بود به
که در این چنین حال یعنی اسم تفضیل بافتا
لفظا دشوار آن ادای میند چنانچه گوئی باشد
بیاضا و اشده عیان چنانکه سابق گذشت به
یعنی میرا تشبیه تردد و انکار است که مخالف حال
وست نتواند یافت به زیرا که در ادوال لفظ
صیغه حرف صاد واقع است و ابتد لفظ بیان از
بایه موده میشود و در آیه که می شنوید

له وقایه در لغت بمعنی نگاه داشتن است
و این نون را نون وقایه از آن گویند که آخر فعل
را از کسره که بسبب یائے متکلم عارض گردیده
است نگاه میدارند: **له** در آیه یٰٰلَیْهِ اَرْسَلْنَا
اَزْکُرًا اِنْ عَجَبْتَ اَیُّهَا اَنْتُمْ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ اَدْعُوْا
بِعَهْدِیْ اَوْ دَفِّ بِعَهْدِیْ کُمْ وَاِیَّیْ قَاذِبُوْنَ
رکوع چهارم پاره الم و در دیگر مواضع نیز این لفظ
وارد است: **له** تَمَرَّأَیْ اِیْنِ اَسْتَلٰ اِلٰی رَبِّکَ
اَرَفِیْصَةً مَّرْقِیْصَةً قَاذِبِیْ فِیْ عِبَادِیْ قَاذِبِیْ
جَدِّیْ تَرَجَمَ اَسْلٰ اَیْکَ اَهْلَیْکُمْ مَطْمَئِنَّا بِاَزْکُرٍ
رَبِّ خُودِ هَاکِیْ خُوشنوداشی و خوشدردانده پس
داخل شود در بندگان من و داخل شود در جنت من
در پاره عم سوره و النجم: **له** دَرِیْ قَبْلِ اَرْجَعُوْا
وَرَاۤءَ کُمْ فَاَنْتُمْ اَوْفَرَا قَالْ فَاخْلُکُمْ رُکُوعِ دُوم
سوره حدید: **له** اِیْ اَمْرٍ مِّنْ بَاذِرٍ اَنْ یَّزَالَ
و جزم لازم و متعدی بمعنی بازگشتن و بازگردیدن
هر دو آمده که از فی الصراح: **له** حَتّٰی اِذَا جَاءَ اَحَدُکُمْ
اَلْمَوْتُ قَالْ رَبِّ اَرْجِعُوْنِ قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ سوره
مؤمنون رکوع ششم: **له** اَصْلَ اَنْ اَقْتَبَ
وَالْفُطْرُ وَلَا اَنْفَحَ و ما استورد چیست همزه وصل
الف و لا بسبب اتصال مابعد ساکن گشت: **له**
له اَعْلٰی یَّکُوْنِیْ اَعْلٰی اِیَّاهُ اِنْ اَخْتَرْتَنِ
یَخْتَرُ اَخْتِیْثًا نَا بَعْدَ دَرِیْ اَیَّهَا النَّاسُ
اَعْبُدُوْا وَاَرْکَبُوْا الَّذِیْ خَلَقَکُمْ وَاَلَّذِیْنَ مِنْ
بَیْنِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَعْقُوْنَ پاره الم سوره بقره
رکوع سوم:

می آید اصل فَا تَعْقُوْنِ بوده یائے متکلم را حذف کرده بر کسره نون وقایه انکشاف کردند
که اکثر چنین می کنند بعد از آن کسره بسبب وقف ساکت شد فَا تَعْقُوْنِ گشت و این
صیغه ناقص است از باب افتعال حسب معمول از تَعْقُوْنَ اَنْ راساً نموده و تَعْقُوْنَ
در اصل تَعْقِیُوْنَ بوده ضمّه یا بعد از حرکت ماقبل بماقبل داده یا را او کرده با جَمْع
ساکنین مینداختند تَعْقُوْنِ شد **صل** فَرَّهْبُوْا بِ مَثَلِ فَا تَعْقُوْنَ است جز اینکه
صحیح است از فَرَّحَ فَرَّحْتُ **فانده** اکثر بسبب لحوق نون وقایه بعد افعال موقوفه یا
منجزه که بعد حذف یائے متکلم بر نون وقف می آید صیغه اشکال پیدای کند طالب علم
متعیر میشود که با وصف جزم و وقف نون اعرابی چگونه آمده و همچنین افتادن همزه در درج
کلام موجب اشکال صیغه میشود بالتخصّص که حرف کلمه دیگر را که اتصال آن سبب سقوط
همزه شده با صیغه ضم کرده پرسند چون تَرْجِعِیْ اَزِیَّ اَیَّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ اَرْجِعِیْ
و کَلِمَا سَعِیْدًا اَزِیَّ اَیَّهَا النَّاسُ اَعْبُدُوْا وَاَرْکَبُوْا الَّذِیْ خَلَقَکُمْ اَرْجِعُوْا اَرْجِعُوْنَ اَرْجِیْ
از جَعُوْنَ و ما و لا که بر ماضی الجواب همزه وصل در می آید الفایین هر دو هم می افتد
پس مجتنب مَقْطَعٌ لِّتَفْجَرُ مَسْتُورٌ و امثال آن میشود و باعث اشکال میگردد بالتخصّص
در باب افعال که لا صورت لن بر ماضی و ما صورت من پیدای کند مَحْذُوْرٌ و علاوه جمع مذکر
مفعول که پرسیده شود همین قاعده بر می آید که مَحْذُوْرٌ صیغه جمع مؤنث غائب نفی ماضی
مجهول است ناقص از باب افعیال و اکثر مَضْرُوْعٌ و یُنِیْ می پرسند و آن همین صیغه

است از افعیال همین قاعده **صل فذا را تحوب فاذا را** مصیغه جمع مذکر
حاضر اثبات ماضی معروف هموز لام ازا قاعداً اذ را آنو بوده بسبب آمدن فای همزه
وصل افتاده **صل لتفصوا ب** صیغه جمع مذکر غائب اثبات ماضی معروف ست
مضاعف از افعال چون لام تأکید بران در آمد همزه وصل بیفتاد لا تفصوا شد
صل استغفروا سبب بسبب آمدن همزه استفهام همزه وصل افتاده و همزه مفتوحه در
موضع همزه وصل موجب اشکال صیغه گردیده اصل صیغه استغفروا است که اشکال
ندارد **صل نظاهرون ب** صیغه جمع مذکر حاضر اثبات فعل مضارع معروف ست
از تفاعل تنظاهرون بود یک تا بقاعده معلومه حذف شده **صل لتكلموا**
ب صیغه جمع مذکر حاضر اثبات فعل مضارع معروف است صحیح از افعال نون اعرابی بسبب
آن که بعد لام جاره مقدر ست ساقط شده در محو صیغه وجه اشکال اینست که لام را لام امر
پنداشته طالب علم متعجبی شود که در حاضر معروف لام امر چگونه آمد **صل ولتأت ب**
صیغه واحد مؤنث امر غائب معروف هموز فا و ناقص یا ای از ضرب لام امر بسبب در آمدن
واو ساکن شده و قاعده چنین ست که لام امر مجرد و او وجوباً ساکن میشود و بعد فا جوازاً و بسبب
اینکه عرب هر جواز و فعل باشد بالاصالت یا بالعرض وسط را ساکن میکنند در گفت گفت میگویند
و ما بعد لام متحرک میباشند پس بدخول فاء صورت فعل بالعرض پیدای کند پس لام را ساکن
میکند و وجه وجوب در واکثرت استعمال ست ولتأت و از قافی مضارع گرفته اند ایائے آخر

له پس اختلاف کردید در فتح کردید شارب بعض
شارب بعض در آید از فتحت و نفساً فاذا را آنو
فیها والله مخرج ما لتفصوا لتفصوا بایه ام
سوره بقره رکوع سیم **صل در آید فای همزه**
فیها الله لیت لهروج ولوکنت فظاً علی خط
القلب لا افصوا من حوالک **صل در آید**
سواء علیهم استغفروا لهم ام کم استغفروا
لهم ان یعفو الله لهم ان الله لا یهزی
القوم الفاسقین بایه قد سمع الله سوره
منا فتنون رکوع اول **صل ثم ائتو**
هو لا یفتلون انفسکم و تحرجون فیتأ
وتکلمون و یأمرهم فظاهرون علیهم
بالوهم و العبدان الی آخر الایه بایه انفسه
بقره رکوع دهم **صل ولتکلموا العبد**
ولتکلموا بالله علی ما هدیکم ولتکلمکم
تکلمون بایه سيقول سوره بقره رکوع ست
وسم **صل ولتأت طایفه آخری کفر**
یصلوا فلیصلوا معک ولیأخذوا جردهم
وأسلبهم بایه والنحسات سوره نسا
رکوع یازدهم آیه مطویل است :

له وکیه اطاعت کند خدا و رسول او و برتر
از خدا در آنچه صادر شده از او است و برتر از خدا
تعالی و قوی کند در بقدر غرور و بتمیز آید از است
و او کثرت هم القای ترون پاره در افعال الموصوفه
سوره نور کوع بهتم به له در آیه قالوا ارجعه
واخاه و ارسول فی المدائن خیر یوسف
یا یوسف یکل ساجر علیهم پاره قال الملائ
الذین سوره اعراف رکوع چهاردهم و در پاره و
قال الذین همین بتخیر بعض کلمات دارد گردیده
سوره شعراء به له در آیه و ضربت علیهم
الدله و لم تکنه و بانه یضرب من الله
ذیله یا نهو کالوا یکفر من آیات الله
و یشتکون التبیان یغیر الحق ذلیک بما
عصوا و کالوا یعتدون بانه الم آخر رکوع
بهتم به له در آیه و نرید ان نمن علی
الذین استعصوا فی الارض و نجعلهم ائمه
و نجعلهم اولادین بپاره امن خلق السموات
سوره قصص رکوع اول به هه در آیه کانت
قد لکن الذی لمتنی فیه و لقد راودته
عن نفسه فاستعصو و لکن لم یفعل ما
امر به لیسجن و ینکون من الصاغیرین
و ما من دایره سوره یوسف رکوع چهارم حکایت من
قول زلیخا فی الزام نسأ مصر به له در آیه فکلی
واشر فی وقرنی عینا فالتان من من الشر
اعداء النبی الی نذر لیسجن صومنا
فلن اکره انکم انشیاء پاره قال الم اقل یک
سوره مريم رکوع دوم

بسبب لام امر افتاده **ص** و یقعه ب صیغه واحد مذکر غائب اثبات مضارع مرفوع
ناقص از افعال یقعی بود بسبب جزم که بعطف با قبلش آمده یا حذف شده صیغه با قبلش
چنین است و من یطیع الله و رسوله و یحس الله و یقعه بسبب من یطیع و یحس و یقعه
هر سه مجزوم گشتند درین و حرف علت بسبب جزم افتاده و در یطیع عین کلام کلمه است ساکن شده
بود چون باللام با بعد آن اجتماع ساکنین شد عین را کسره دادند و یقعه بعد حذف یا بسبب لموق
ضمیر مفعول صورت وزن فعل پیدا کرده لهذا فاق را ساکن کردند یقعه شد **ص** انجیه
ب اربع صیغه واحد مذکر امر حاضر معروف ناقص از افعال لموق ضمیر واحد مذکر غائب مفعول
اخریه شد چون در قرآن مجید بعد آن لفظ و افاهه واقع شد جزم و صورت وزن فعل چون ایل پیدا کرده
قاعده عرب ست که درین وزن هم وسط را ساکن می کنند پس با را ساکن کردند ارجه و افاهه شد
ص عصوا ب صیغه عصوا جمع مذکر غائب ماضی معروف است چون رموا و اعطف
بعد آن آمده در بیا عصوا و کالوا یعتدون و قاعده چنین ست که و او غیریده در و اعطف و افاهه
می یابد لهذا عصوا و کالوا شد **ص** امن ب ان تمن صیغه متکلم مع الغیر مضارع
معروف است منصوب بان مضاعف از انصر مثل من دون ان در وزن متکلم اقام شده
ص لمتنی ب صیغه در اصل لمن بود جمع مؤنث حاضر اثبات ماضی معروف اجوف از نصر
مثل قلتنون و قایه و یا نه متکلم در آخرش آمد لمتنی شد **ص** ایتان ب
صیغه واحد مؤنث حاضر اثبات مضارع معروف بانون ثقیله موزعین و ناقص ست از

لله در آیه آخر تر كيف فعل ربك يا ضليع
 الضليع واين لفظ در كلام مجيد بكثر ظاهر است
 الله در بعضی مرتبه است و اين لفظ در این مقام
 بر سبیل ایهام واقع است زیرا که ارباب همیشه
 دو امر فلک را بر سر حد و شعیت حد منقسم ساخته
 اند و هر حد را اذن در هر خوانند و مشرقین هر دو از
 مشرق و مغرب و مشرق را مشرق و مشرق را مغرب گفته
 بنا بر تخیل است و تغلیب آنرا گویند که یکی مشرق
 را از مشرق که با نام مقابل باشد غلبه داده اطلاق
 آن بر هر دو که همان اسم مشرق غالب را اختیار نمایند
 چنانکه مشرق و مغرب را مشرقین گویند و ظاهر آنست
 طالع از مشرق و همچنین لفظه و الدین بظاهر آنکه الله
 بر نسبت والد و غالب و اشرف است و بدانکه اگر او را
 لفظ پدرین و مشرقین در این مقام مناسب لفظ
 آسمان است و لطف آن واضح است و الله که طرف
 مقابل را در استعداد از خود زیاده و خود را اذن کم
 معاینه نمایند زیرا که در صورت اگر ابتدا مناظره
 از طرف ثانی واقع شود شاید که جواب آن تا آن قصیر
 بقدر آید و چون آغاز مناظره از این طرف کنند اگر
 جانب دیگر از جواب آن فروماند فصول مطلوب و اولاد
 تقریر و مناظره فرصت و وسعت ظهور خواهد یافت
 الله لفظ چرخ و معنی دارد که آنکه مراد از آسمان
 است و دوم یعنی گردش و مراد در این مقام معنی ثانی
 است و لطف ایراد از این لفظ در این مقام برابر است
 و ظاهر آنست و این صنعت در اصطلاح بلاغت
 ایهام خوانند و الله الفاظ گردش سیر و در هر دو
 این مقام به حسب مناسبت لفظ آسمان ایراد یافته است
 و در بعضی صیغه در این جا مراد از تصرفات صیغه که
 آن صیغه نامیرون آید الله صیغه که کاتب سارده

فعل در اصل ترین بوده بسبب نون تنقید نون اعرابی حذف شده و یا اگر غیر مدیه بود بسبب اجتماع
 ساکنین با نون تنقید کسره دادند و ترین شد و ترین در اصل تر است یعنی بود همزه بقاعده یس که در افعال
 رویت و جوبیت میفتاد و یا بقاعده تر مین و پیش ازین نوشته ام که چنانچه نون تاکید در آخر مضارع
 مثبت بعد لام تاکید می آید همچنین بعد اما شرطیه هم می آید همین جهت اما ترین شد ۱۵
 الکوثر ب صیغه لم ترست واحد مذکر حاضر نفی جمله در فعل مستقبل معروف از رویت که افعالا
 جمله صیغ آن در تصاریف افعال دانسته بسبب آمدن همزه استفهام الم تر شد ۱۶
 قالین ب صیغه جمع مذکر اسم فاعل ناقص از ضرب یعنی دشمن دارندگان قالین بود بقاعده
 را همین اعلال کردند هر چند که این صیغه اشکال ندارد و لیکن اکثر صیغه بسبب اشتراک با سی دیگر
 در دیگر زبان اجنبیت پیدا میکند قالین فرضی میباشد باین جهت این صیغه را اشکال پیدا شده
 حکایت یک از طلبائے بریلی زمانه که را میپور بود و او را میپور بود و مشرق ملا از من میخواند و کتب
 صرف زین پیش از من در بریلی خوانده بود و حسب عادت خود مشق بیان صیغه از و کنانیده بود و
 صیغائے مشکله محفوظ داشت یک از طلبائے منتسی را میپور مستعد مناظره باین طالب علم شد هر چند
 این بیچاره عند عدم مسافات و تباین بین الذخیرین کالمشترقین پیش کرد را میپوری نشنید این بیچاره
 حسب دستور طلبه عاقلین که در همچو موقع ابتدائے استفسار از جانب خود مصلحت میداد
 آغاز مناظره باین وضع کرد که از را میپوری پرسید که آسمان چه صیغه است بجز و استماع عقل را میپوری
 بچرخ آمد و هر چند فکر خود را درش داد سیرش بر چه از بروج این صیغه نرسید و چون تمسیر متوجه
 شد

سوائے قر و شمس و آن طالع و زهره و مریخ و مشتری و زحل باشد و متوجه از آن گویند که اینها را گاه ماه رجعت میشود یعنی سر میروند و آنرا نشانه بجهان عقب خود میگردانند و باز
 از آن طرف گردید بهر معمولی خودی آینه حیات الفات

له اَكْرَمَنْ وَاَهَانَنْ صیغه واحد مذکرب
اثبات ماضی معروف همین وضع بسته است
قَالَ لَقِيْ بِحَمِيْكَوْمِنْ الْقَالِيْنَ كَلْتِ هَآئِيْنَ
من برائے علی شان از دشمن دارند گاهم : پاره قال
الذين سوره شعراء ركوع نم : كَلْتِ وَتَقَالِيْغ
اَشْدَّ وَاَيْتَانَا حُلُمًا وَجَلْمًا وَكَلْتِ لَكَ فَجَسِي
المحسنيين پاره و ما من دابة سوره يوسف ركوع
سوم : كَلْتِ لَكَ يَنْفَعُهُمْ اَيُّمَا نَهَضُوْا
وَاَكْ اَبَاسَنَا پاره فمن اعظم سوره مؤمن ركوع نم
هـ وَانْ يَكْ صَادَقًا يُقْبَلُوْهُ بَعْضُ الَّذِيْنَ
يَعْبُدُوْنَ كَرِهَ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِيْ مَنْ هُوَ مُرْسِي
كَلْتِ اَبَ هـ فمن اعظم سوره مؤمن ركوع چهارم
قَالَ لَقِيْ لَكَ مِنْ الْمُحْسِنِيْنَ پاره تبارك الذي
سوره مدثر ركوع دوم حكاية عن اهل السقر كَلْتِ
اَفِيْ يَكُوْنُ فِيْ عِلَامٍ وَ كَوْنُ يَسْتَسْنِيْ بَشَرًا
كَلْتِ بَيِّنًا پاره قال الم اهل لك سوره مريم
حكاية عنهما ركوع دوم : كَلْتِ در آيه اَنْتُمْ تَقَالِيْغ
اِلَى الْحَيِّ اَحَقُّ اَنْ يَسْتَعِيْضَ اَمَّنْ لَقِيْ يَهْدِيْ
اَلَا يَهْدِيْ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُوْنَ پاره
يعتدون سوره يوسف ركوع چهارم آيه طولى است

حیراں بماند ○ سببش همون اشتراک لفظی ست ورنه صیغه مشکل نیست بروزن
اَفْعَلَانْ تنهیه اسم تفضیل ست نون بسبب وقف ساکن شده ○ ویکن که صیغه تنهیه
مذکر غائب ماضی معروف باشد از باب افعال که در آخر نون و قایه ویلای متکلم بوده یا حذف
شده و کسره نون بسبب وقف بیفتاد ○ ولفظ قَالَتَيْنِ دو احتمال دیگر دارد یک آن جمع مؤنث
امر حاضر معروف باشد ناقص از مَفَاعَلَتْهَ قَالِيْ قَالِيْ یا مَفَاذَرَقَالِيْ بمعنی دشمن داشتن دیگر
آنکه واحد مؤنث حاضر معروف باشد از همون باب نون و قایه ویلای متکلم در آخر آن لاحق
یا حذف گشته و کسره نون و قایه بسبب وقف بیفتاده لیکن این هر دو احتمال در قرآن مجید
جاری نمی تواند شد زیرا که معرف باللام واقع شده اِنِّیْ بِحَمِيْكَوْمِنْ الْقَالِيْنَ ○ قَوْلَيْنِ که
اول صیغه جوانا موبنی کتاب مشهور است از همین باب است جمع مؤنث غائب اثبات ماضی مجول
○ فائده در کتاب مذکور اکثر صیغه با علالات غیر مجرور قائم کرده لهذا آن کتاب مقبول اهل
تحقیق نیست ○ ص اَشْدَّ که در بَلِّغَ اَشْدَّهَ واقع است ب جمع شدت است بمعنی
توت چون اَفْعُوْ جمع نعمت کذا فی البیضاوی و در قاموس احتمال بودن جمع شدت که هم بمعنی
توت هست هم نوشته ○ ص لَوَيْكْ ب در اصل لم لیکن بود بموجب قاعده که از فعل
ناقص نون آخر وقت دخول جوازم جائز الحذف است نون را حذف کردند لَوَا اَنَّ كَلْتِ لَكَ
اِنَّ يَكْ هم در قرآن مجید وارد شده اند ○ ص يَهْدِيْ ب صیغه واحد مذکر غائب
اثبات مضارع معروف ناقص از اَفْعَالِ در اصل يَهْدِيْ بُدُوْج دال عین افعال واقع

شد تا رادال کرده در وال ادغام کردند و فارا کسره دادند و پیوسته شد و فتحه هم جا نداشت پیوسته
 هم میتوان گفت **ص ۲۱** یَحْمَدُونَ ب در اصل یَحْمَدُونَ بوده بسبب وقوع هاء جا
 عین افتعال کار بطور پیوسته کردند و شرح قاعده این هر دو صیغه در تصاریف ابواب گذشته است
ص ۲۲ و ذکر ب در اصل اذ نکر بوده بسبب وقوع ذال فائے افتعال تا رادال کردند
 و ذال را دال نمودند و رادال ادغام کردند **ص ۲۳** مَدَّ کَر اِزین باب ست و در تصاریف
 ابواب دانسته که درین جا اذ نکر ب یک ادغام و اذ نکر با ب دال بدل و ادغام هم آمده
ص ۲۴ تَدْعُونَ ب صیغه جمع مذکر حاضر ثبات مضارع معلوم ست ناقص واوی از
 افتعال در اصل تَدْعَتُونَ بوده تا بسبب فای بودن دال دال شده و در دال اول ادغام یافته
 و یا بقاعده تَدْعُونَ حذف گشته **ص ۲۵** مَدَّ جَو ب مصدر می ست صحیح از افتعال
 در اصل مَدَّ جَر بوده بسبب زای بودن فاء و دال شده و باعتبار وزن صیغه مفعول و ظرف هم
 میتوان شد شرح قاعده در تصاریف ابواب گذشته **ص ۲۶** فَمِنْ صَطْر ب اَصْطَر
 صیغه واحد مذکر غائب اثبات ماضی مجهول مضاعف از افتعال بهمه وصل بسبب درج
 افتاده و نون ساکن بقاعده التَّائِیْنِ اِذَا حَرَّكَ حَرَّكَ بِالْكَسْرِ کسریافته و تائے افتعال بسبب
 ضاد طاشده **ص ۲۷** مَضْطَرُوب تَوْب در قرآن مجید اَلَا مَاضِطْرُوبُ رَعْمَ اَللَّهِ واقع است
 اَصْطَر و تَوْب صیغه جمع مذکر حاضر ثبات ماضی مجهول ست مضاعف از افتعال بهمه وصل بسبب
 فتح افتاد و الف ما بینین و تائے افتعال بسبب ضاد طاشده **ص ۲۸** مَضْطَاعُو

له دایه مَا یَنْظُرُونَ اِلَّا صَبَاحَةً وَّلَوْنَهُ
 تَخْلُدُهُمْ وَهُوَ یَحْیِیهِمْ و چه مال
 سوره یس رکوع دوم : له دایه وَقَالَ الَّذِیْ
 نَجَّاهُمَا کَاذِبٌ یَعْلَمُ اَنَّا لَنَبْذُرُکُمْ
 بِنَارٍ وَّلَیْلَةٍ فَاذْهَبْ وَاَنْتَ دَاۤیْمًا سَوْرَه
 یوسف رکوع سوم : له وَقَدْ یَسْتَشْکِ
 الْفَرِیْضَانِ لِلَّذِیْ کَرِهَ لَکُم مِّنْ مَّذَکَ کَانَ فَاخْلُکُم
 سوره قمر در مقام متعدد این لفظ وارد بلکه در
 بیس سوره تمام آیه چند جا ورود یافته : له
 دایه فَلَمَّا رَاُوْهُ زُلْفَةً سَیَّسَتْ وُجُوْهُ الَّذِیْنَ
 کَفَرُوْا وَاَقْبَلُوْا هَٰذَا الَّذِیْ کُنْتُمْ بِهِ تَدْعُوْنَ
 تبارک الذی سوره ملک رکوع دوم : له وَ
 لَقَدْ جَاءَهُمْ هُمُومٌ مِّنَ الْاَنْبَاءِ مَا یَدْرُوْنَ مُرْجَرًا
 قُلْ فَاخْلُکُم سوره قمر رکوع اول : له فَمِنْ
 اَصْطَرُوبَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا عَادَ فَلَکُمُ عَلَیْهِ و
 اِنَّ اللّٰهَ عَفُوٌّ رَّحِیْمٌ یَقُولُ سوره بقره
 رکوع بیست و یکم : له دایه وَمَا لَکُمُ الْاَلَّ
 تَا کُلُّوْا مِمَّا دَرَسْتُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ وَّکَلَّ فَعَلَّ
 لَکُم مَّا کُنْتُمْ عَلَیْکُمْ اِلَّا مَا اَصْطَرُوبَ رَعْمَ اَللَّهِ
 وَلَٰنَ کَیْرًا یُضِلُّوْنَ بِاَهْوَاۤئِهِمْ یَفِیْعُ عَلَیْکُمْ
 اِنَّ رَبَّکَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِیْنَ عَمَلُوْا اَنْتُمْ
 انعام رکوع چهاردهم :

لے یعنی وزن جمع کہ باذان را جمع کنی نتوان
ساخت چنانچه وزن مفاعل و مفاعیل را که این
هر دو وزن را با در جمع کنی تفسیر نماید اختلاف دیگر
اوزان جمع چنانچه اکلیل جمع اکلیل و اکلیل
جمع اکلیل است ؛ لکه اسباب منع صرف
است چنانچه در حاشیه سابق ذکر یافت و ازان
جمله صیغه منتی الجموع و تانیث بالف مقصوره
و معدوده بمنزله دو سبب هر اگر دانیده اند و چشم
آنست که در صیغه منتی الجموع و تانیث بالف
مقصوره و معدوده به هزاره بحال خود باقی ماند
و هیچگونه تغییر در آن راه نمی یابد پس این نزد و
استقام قائم مقام دو سبب منع صرف گردانیده
اند ؛ لکه زیرا که غیر منع صرف قبول بر وزن نمی
کنند چنانکه پیشتر معلوم گشت ؛ لکه بتائیان
اشکال برین مذهب است که منع صرف بر اطلاق
مقدم است و مذهب مصنف برخلاف این
فرق است چنانکه از تقریر جواب واضح میشود
و غیر تحقیق استقام این مذهب به ثبوت محیو
+ ه در اصل اولی و اعلی بود و در آخر
و با قبل آن مقصوره بالف گردید اولی و اعلی
گشت ؛ لکه زیرا که از افتادن الف در وزن
فصل آن خطه وارد نگردید ؛ لکه زیرا که در حد
الفاظ تا در آخر مضارع وزن فصل باقی نمی ماند
چون گفته شد که معنی تا در مضارع است ؛

میکند که این وزن صیغه منتی الجموع است که از اسباب توبه منع صرف است بایسته که تنوین
درین مطلقاً نمی آید یا گاهی حذف نمی شد چنانچه در اولی و اعلی و غیره اسم تفضیل باین جهت
که بسبب منع صرف که علت آن وزن فعل و وصف بوده تنوین در آن نیامده الف هیچگاه
حذف نشده و جواب اشکال چنین داده اند که اصل در اسما و انصراف است پس اصل
هر اسم منصرف برمی آید لهذا درین جا اصل با تنوین برآمده در حالت نصب که یا حسب قاعده
قاضی نمی افتد در وزن منتی الجموع خطه نیامده لهذا کلمه غیر منصرف شده تنوین حذف گردیده
و در حالت رفع و جر چون یا بقاعده قاضی افتاده جواب بر وزن مفعول مثل سلام و کلام مانده
وزن منتی الجموع باطل شده و مدار منع صرف این جا صرف بر همین وزن است پس کلمه منصرف
باقی مانده با تنوین و حذف یا قائم مانده و در اعلی و امثال آن اصل با تنوین برآورده بودند
لیکن بعد افتادن الف بالتقاء ساکنین با تنوین هم سبب منع صرف زائل نمی شود چه سبب
منع صرف این جاد و چیز است و صف که در آن هیچگونه خطه واقع نشده و وزن فعل که
درین مقام معتبر ازان بودن یکی از حروف اتین در ابتداست بے قبول تا و این معنی با وصف
سقوط الف هم موجود است پس بقائے علت منع صرف موجب منع صرف کلمه گردیده تنوین
را بر انداخت و صاحب فصول اکبری برائے تفصیلی ازین اشکال را بے دیگر پیبوده که این
جمع را از محیط قاضی برآورده برائے این قاعده دیگر قرار داده یعنی اینکه در جمع ناقص که بر وزن
صوری فاعل باشد بحال رفع و جریا را حذف کرده تنوین می آید چونکه در تقریر صاحب

لہ داریہ وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقُولُوا قَدْ رَأَيْنَاهُ وَالْأَنفُسُ ظُنُّوا
 پاره لن تنالو اسوره اول عمران ركون چهاردهم
 لے قصداين قول ابن مسعود چنين است كه
 حضرت ابن مسعود بيان لعنت فرمودند بر بعض
 زنان مثل واصل بن زيكو ميسائے ديكر را بر
 موكه سرچيند و متواصل بن زيكو اين كار از
 زنان ديكر كاند زنه آمده بحضرت ابن مسعود
 گفت كه تو برخلاف فلان لعنت كردى دن قرآن
 بخير خوانده ام دران لعنت براين قسم زنان يائ
 نمى شود حضرت رضى الله عنه بجايش جوابت
 ذكر فرمودند بنى الرقوة قرآن بخواندى البته
 براين قسم زنان در قرآن ي يافتى باز گفتند كه
 خداى تعالى فرمود وما انكُم الرِّسُولُ فَنُفِخَ
 و ما لها كَوْفُهَا فَانْفُخُوا هِرْجَ بَغِيرِ شَاهِدٍ
 بگيريد و از آنچه باز داد و باز نديد پس بكم جناب
 رسول الله صلى الله عليه وسلم براين قسم زنان
 لعنت كرد پس بكم قرآن بخير لعنت براينما لا
 شده بدينه لے قَالَ يَقُولُونَ اَرَأَيْتُمْ اِنْ
 كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّىْ وَرَأَيْتُمْ رَحْمَةً مِّنْ
 رَبِّىْهِ فَكَيْفَ عَلَيْكُمُودَا تَلْزَمُكُمْ مَّوَدَّ
 اَنْتُمْ لَهَا كَلْهَوْنَ پاره ومان داه سورہ
 جود ركون دوم لے درايہ جِلْوَان سَيَكُونُ
 وَتَكُونُ مَوْصِيًّا وَآخِرُونَ يَصْعَدُونَ فِي الْأَفْئِ
 يَتَبَوَّءُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ إِلَىٰ آخِرِ اللَّيْلِ پاره تبارك
 الذى سورہ مزل بے درايہ عَزَّادُ امْتَنَادُ
 كُنَّا شَرَّ بَاجِ ذَالِكَ رَجَعَ عَيْنُكَ پاره كم سورہ
 قاف ركون اول و در سورہ واقع نزول است
 لے درايہ وَادْعِنَا إِلَىٰ مَوْصِيٍّ اِلَىٰ اَشْشَقَّةِ
 قَوْمِهِ اِنَّا اضْرِبُ بَعْضًاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَسَتْ مِنْهُ اُثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا اِلَىٰ آخِرِ اللَّيْلِ پاره قال الملا الذين سورہ اعراف ركون بستم

فصول اکبری از اصل اشکال وارد نمى شود و تخفیف مؤنث بسیار است لهذا قاعده را درین
 کتاب بهمین پنج نوشتیم ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷

لے تاریخ اختتام این رسالہ دوازده صد و هفتاد و شش است از حروف تسمیہ بحساب اعداد جمل بری آید و ضبط اعداد این بدین طریق است کہ اذائف اعجمی
تا طارحی مرتبہ اکاد است و از بیاضی تا صد و ستمی عشرت و از ثانی تا ظار و ضعیف مآت و عین مجمر بر مرتبہ الف واقع است و میسان عرب در اعداد حساب
بر عین چنان مرتبہ است اعتبار نموده اند با فاق این را بعین الفاظ عشرت و مآت و الف نیز سازند ۱۰۴

علمی این اهل یقین را حاجات و قبول است و قبول
زمان اثر و تصور حاجات این دعا بصدق تصور ملوک
گرفت کہ جناب مصنف در اواخر ۱۳۶۵ هجری
این رسالہ از جزیرہ اندین کہ حسب تقدیرات حضرت
بیچون دوان مقام تشریف فرما شدند مستقل گردید
بعد رسیدن وطن متناسخ خاطر و شفقت باطن برآید
حسن شریفین گریان گرفت چنانچہ در چہون ایام
بصافدت توفیق عزیمت سفر حجاز فرمودند چونکہ
تمام ہمت این فلک نیلگون بطلبین براہام و
انہدام اساس علم و فضل معروف است در
انشائے سفر با دو مخالف ہما و ہما یان را در
معرض تلف انداخت و قاصدان سفر حجاز را
بیک ننگ مستغرق رحمت الهی ساخت جناب
مصنف کہ سرگرد قافلہ بودند بخ کاروان خود
متوجہ دیار وصال گردیدند و از منزل صالحین
قدم فراز نمادہ بمقام شہداء در رسیدند

خاتمة الطبع

الحمد لله الذي أنزل على عبده
الكتاب وعلمنا علم الصبغة والخراب
والصلوة والسلام على من أوفى جوايع
الكلية وعلى إله وأصحابه مصليهم
السلام بعد أن كتب بركت انساب جامع أكثر
قوانين علم صرف بوجه تحقيق وتقرير
افادات حضرت مولی الامام الامام جابر
الفاضل والفاضل في الامام والامام في قدوة
المحققين زبدة الموفقين سيدي مولانا مولانا
محمد عنایت احمد ترمذی الشرح بر حاشیہ الکامل
ونعت الشارح بتجسید مورد فیوضات المیزلی
مولانا مولوی سید محمد علی صاحب کالجوری باہتمام قدیمی کتب خانہ کراچی رونی انطباع یافت

و در فعل بالکسر مؤنث و فعلہ چوں کسرہ عین را کسرہ میدہند و گاہے فتح و در امثال نمرہ نمرہ
گویند بفتح عین برائے تعلیم این قاعدہ این صیغہ نوشتہ شد الحمد لله کہ این رسالہ بانجام
رسید بفضل جلت الاکوار محتوی بر قواعدی شدہ کہ نافع مبتدی و مفتی است بالخصوص باب
اقادات و قائمہ مشتمل بر فوائدیست کہ اکثر کتب صرف ازل خالی است و ادراک آن نہایت
نافع مقصود بالذات از تحصیل علم صرف علم قرآن مجید است و در قائمہ صیغہ قرآن مجید مذکور
شدہ کہ ادراک اکثر آن براجعت کتب تفسیر و شوار است ازین النفع چہ خواهد بود و ہمین
ہمت و بسبب اختتام این رسالہ در ۱۳۶۵ ہجری نامش علم الصبیغہ گذاشتہ آمد و بسبب
ظہور این قوانین جزئیہ التحقیق بیاس خاطر شفیق حقیق حافظ وزیر علی صاحب سلمہ رب
المواہب ملقب بقوانين جزئیہ حافظیہ کردہ شد خدا بے تعالی قبول فرماید و حقیر
گنہگار نامہ سیاه تباہ روزگار از کارہ دنیویہ برآورده عافیت تامہ عنایت فرمودہ بر آستانہ
خود و آستانہ حبیب خود برساند و محبی محسنی شفیق حافظ وزیر علی صاحب باعث تصنیف این
کتاب را ہمہ وجہ معرفہ الحال و قضی المرام و فائزہ برادات دینی و دنیوی وارد و آخر
دَعَوَانَا اِلَى الْحَمْدِ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى حَسْبِهِمْ سَيِّدِ
الْمُرْسَلِينَ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ آمِينَ